شمائل ترمذی در نظم

یعنی از سبق سه بار و بعد از سبق دو بار این دعا

بسم الله الرحمن الرحیم اللهم نور بکتابک قلبی و اشرح به صدری

وانطق به لسانی بجودک وبقوتک فانه لا حول ولا قوة

الا بالله العلی العظیم

١٨٢٤٠

٧٠٩٤٠٥

١/١

شمایل ترمذی در نظم

علامه علاء الدین مخزی

٢

٥٨٦

[illegible]

الفقر فخری والفقر منی

١ سراج الفقرا

٢ ورساله عشق

٣ وسی حرفی غوث

---

١ عمدة الصحائف فی حال

دعاء بسم الله الرحمن الرحيم ابتداء حديث

الحمدُ لله على كل حالٍ وحين والصلوة والسلام
الاتمانِ الاكملانِ على سيدِ المرسلين كلّما ذكره
الذاكرون وكلما غفل عن ذكره الغافلون اللهم
صل على محمدٍ وعلى ال محمدٍ وساير النبيين
وآل كل وساير الصالحين نهاية ما ينبغي ان يسأله
السايلون رضى الله عني وعنكم وغفر الله لي ولكم

دعاء آخر حديث

اللهم ما مننت به فتممه وما انعمت به
فلا تسلبه وما سترته فلا تهتكه وما علمته
فاغفره

بسم الله الرحمن الرحیم

احمد الله خالق الاخلاق — باری الخلقة علی الاطلاق

جل اوصافه واسماؤه — عم الطافه وآلاؤه

ذات او هست و بود خواهد بود — نیست معبود غیر او موجود

نه بود جوهر و نه جسم و عرض — بی نیاز است ز احتیاج و غرض

قاصر از کنه ذات او ادراک — ذات او از صفات نقصان پاک

دایم او زنده است و پاینده — همه میرند و او بود زنده

عالم الغیب والشهادت اوست — واهب الاجر والزیادت اوست

هر چه صادر شود ز خیل بشر — بل همه چیز چه شجر چه حجر

همه بر مقتضای حکمت اوست — همه وابستهٔ ارادت اوست

عالم است او بجملهٔ کلیات — واقف است او بکل جزئیات

نشود رد قضای او هرگز — نشود کم عطای او هرگز

نیست مانع هر آنچه او خواهد — نیست معطی هر آنچه او کاهد

اوست

اوست بینا بجملهٔ اعمال — اوست دانا بجملهٔ احوال

همه محتاج او و اوست غنی — همه بیجا و اوست مستغنی

بصنوف صفات موصوفست — بکمال لغات معروفست

عادت ماست جرم ورزیدن — سنت او گناه بخشیدن

گر ببخشاید او که بخشاید — ندهد راه پس که بنماید

گر کند پاک جمله را ز گناه — چه عجب لا اله الا الله

خوان احسان او بود زان بیش — که شود ممتنع از آن درویش

یا الهی مرا مکن محروم — از در خود مرا از آن محروم

عاجزم ناتوان و بس بیکس — ای کس بیکسان بداد م رس

شرمسارم ز جرم خود بسیار — بخش جرمم بسید ابرار

فی نعت سید المرسلین وخاتم النبیین علیه من الصلوات افضلها و من التحیات اکملها

سرور انبیا شه کونین — اکرم الخلق سید الثقلین

ماه باجاه مکه و یثرب — آفتاب مشارق و مغرب

والضحی آیتی است از رویش — قاب قوسین نقش ابرویش

بیگمان آیتی است نون و قلم — ز ابرو و قد خواجهٔ عالم

شده واللیل ظاهر از مویش — شکل حم خم گیسویش
درج لعلش لباب از حکمت — سینهٔ صافیش پر از وحدت
قامتش سرو بوستان جنان — نشنیده کسی ندیده چنان
وصف ما زاغ آیتی ز فناش — ما ینطق مشعر است ز استغناش
مخبر از قرب اوست ثم دنی — مشعر از اقربیت او ادنی
نزند دم برای نفس و هوا — سخنش نیست غیر ما یوحی
گفت اسرار لیلة الاسری — راز دارش شده بما اوحی
حسن خلق خلقه القرآن — خلق از بهر اوست کون و مکان
پیک او بود جبرئیل امین — آمدی بهر وی از سما بزمین
رو بخاک زمین او سودی — تابع حکم و امر او بودی
همه کروبیان پی تعظیم — از برایش بحرمت و تکریم
فرقهٔ از ره ادب بقیام — قایم از بهر خدمتش بدوام
زمرهٔ دیگر از کمال خشوع — ایستاده برای او بر کوع
جمعی از روی حرمتش بسجود — گوییا گشته از عدم موجود
نور او در جبین آدم بود — آدم از بهر آن شده مسجود

گر نبودی

گر نبودی وجود او مقصود — از عدم کس نیامدی بوجود
خلق از بهر او شده پیدا — نیست شکی درین سخن قطعا
نیست مقصود غیرش از لولاک — گشته خلق از طفیل او افلاک
ناطق از فضایلش عاجز — هم ز شرح شمایلش عاجز
شرح اوصاف او ز سر تا پا — نتواند کسی بغیر خدا
بود مثل قمر صحابه نجوم — گرد بر گرد وی نموده هجوم
خاصه آن چار یار با اکرام — پیشوایان ملت اسلام
دین اسلام را چهار ارکان — فتح از یمن شان تمام جهان
هست صدیق گفت آن سرور — بعد از انبیاست خیر بشر
ثانی اثنین اذ هما فی الغار — معدن الجود مخزن الاسرار
ثانی او سراج اهل بهشت — عمر آن نیک رای پاک سرشت
بعد من مصطفی چنین فرمود — گر نبی بودی آن عمر می بود
بود شیطان ز سایه اش هارب — گشته بر جمله کافران غالب
احلم القوم جامع القرآن — اصدق القول حضرت عثمان
در دعا مصطفی چنین فرمود — راضیم زو تو باش از و خشنود

از کمال حیا و حلم و وقار
بود محبوب سید الابرار

مر نبی با رفیق در جنت
است عثمان رفیق آنحضرت

باب علم نبی وصی صفی
ابن عم نبی علی ولی

قاتل المشرکین والکفار
حامی المسلمین والابرار

رضی الله عنهم ابدا
کرم الله وجهه ابدا

اهتدی من قد اقتدی بهم
فاقتد یا اخی بایهم

صل یا فایض الوجود علیه
ابدا واصلا یفیض الیه

وعلی کل آله الاطهار
وجمیع الصحابة الاخیار

در سبب نظم کتاب و ثنا و دعاء پادشاه دین پناه و مدح شاهزادهای کامیاب و کامکار ده

بعد تحمید و نعت مصطفوی
میکند عرض حافظ هروی

چون شمایل کتاب در اخلاق
نشده جمع در همه آفاق

شیخ ابو عیسی آن بعلم علم
هادی دین و مقتدای امم

بود وی مجمع علیه ثقه
در سند مرجع الیه همه

شده از فقه و ضبط حفظ حدیث
بی شبیه و نظیر در تحدیث

در بیان

در بیان شمایل نبوی
جمع کرده حدیث مصطفوی

است در وی نهان بسی برکات
هر که خواند بر آیدش حاجات

شده بر اهل علم این معلوم
نیست اصلا شکی درین مفهوم

عربی بود آن کلام فصیح
فهم هر کس نمی شدی تصریح

ترجمه کرده شد عبارت آن
تا که آسان شود بر اهل زمان

شرح کردم برای آسانی
هم بنثر و بنظم تا خوانی

نثر چون شد خصایلش تمام
گشته نثر الخصایل از نام

چونکه در سلک نظم شد منظوم
شد بنظم الشمایل این موسوم

اربعین دگر شده منظوم
قول و فعل نبی ازو مفهوم

در بیان فضایل و احسان
بر فقیران و رحم بر ایشان

در زمان شه همایون فال
آن قمر طلعتی حمیده خصال

ایضا

معدن جود و مخزن احسان
مجمع فضل و منبع عرفان

شاه دریا دل و همایون فر
خسرو دین جلال دین اکبر

طول الله عمره ابدا
خلد الله ملکه ابدا

دو جگر گوشه داد حق شه را
که بخورشید نورشان مه را

شد عطا از خداش دو فرزند — هر دو همچون پدر سعادتمند
هر دو دُر در دانها لطیف و ثمین — هر دو عینایین شاه باتمکین
هر دو روح و روان عالمیان — هر دو چشم و چراغ آدمیان
هر دو دو شاهزادهٔ بوقار — هر دو دو دُر مخزن اسرار
آن یکی نور عین عالم باین — وین دگر عین نور ملت و دین
آن یکی نبعهٔ ز باغ ارم — وین دگر دوحهٔ ز جود و کرم
آن یکی دُر درج جاه و جلال — وین دگر دُرّی ز برج کمال
آن یکی نور چشم میر ثمر — وین دگر میوهٔ دل بابُر
آن یکی غنچهٔ همایونی — وین دگر در کمال موزونی
چشم عالم ز روی آن روشن — دل و جان از جمال این گلشن
وصف آن در بیان نمیگنجد — نعت این در زبان نمیگنجد
آن یکی شهریار هفت اقلیم — نام نامیش گشته شاه سلیم
وین دگر پادشاه پاک نهاد — اسم سامی اوست شاه مراد
گشت نثرش بنام حضرت شاه — خسرو دین پناه ظل الله
نظم آن شد باسم شاه سلیم — یافت از نام نامیش تتمیم

اربعین را باسم شاه مراد — کرده شد بر همه مبارک باد
تا با خلاق سید کونین — بهتر و برگزیدهٔ ثقلین
شاه و شاهزادهای عالمیان — حفظ کرده عمل کنند بیان
خویش را تابع نبی سازند — بر همه خسروان سرافرازند
یا رب این شاهزادها با شاه — دایم الدهر در پناه اله
مستند بر سریر جاه و جلال — بوده باشند بالنبی و آل

مقدمهٔ کتاب

از جمیع علوم علم حدیث — هست به بود از آن تحدیث
چونکه موضوع اوست ذات رسول — زان شود حال و فعل و قول معقول
علم آثار سید ثقلین — هست فوز و سعادت دارین
پس مکن در تعلمش تقصیر — تا شوی زان کبیر و با توقیر

تنبیه

فرق بین النبی و بین رسول — هست از واقفان دین منقول
نبی آنکس بود که وحی برو — آمده باشد از خدای فرو
دین و شرعی که کرده او آگاه — از عبادات و بندگی آگه
چونکه مامور شد که این دین را — برساند به بندگان خدا
قوم خود را بدین کند دعوت — باشد آنکس رسول با نبوت

پس اولوالعزم آن رسولانند … که بکفار حرب و جنگ کنند
بعد تبلیغ شان بقوم جحود … قاتل المشرکین نزول نمود
بود شاه رسل شه مدنی … هم اولوالعزم هم رسول و نبی

فایده

گشته از شعبی اینچنین مروی … چون بچهل سالگی رسید نبی
اول اقرار شده برای نازل … بود جبریل آنزمانی حامل
بعد از انش مصاحب اسرافیل … گشت نازل بوی ز رب جلیل
در نبوت سه سال با وی بود … گاه خود را بحضرتش بنمود
یک سخن یا دوازده تعلیم … گاه میگفت با رسول کریم
نشده بر زبان او نازل … هیچ قرآن بوحی الحاصل
بعد سه سال جبرئیل امین … گشت نازل بآن مطاع مکین
جمله قرآن باو فرود آورد … مدت بیست سال وی این کرد
فترت وحی چونکه بود سه سال … بد نبی آن رسول نیک خصال
بعد از ان بود تا که بود رسول … هم نبی هم رسول آن مقبول
بود نعت نبوت حضرت … بیشتر از رسالتش مثبت
پس اولوالعزم گشت بعد ازان … خسرو بارگاه کون و مکان

آغاز

آغاز کتاب

بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی احمد مجتبی محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم

ترجمه

هر ثنایی که از ازل موجود … تا ابد هست و بود و خواهد بود
آن همه حمد با تمام و کمال … هست مخصوص خالق متعال
کوست مستجمع جمیع صفات … واحد است و احد صمد بالذات
وسلام از خدای یا از ما … باد بر بندگان خاص خدا
آن کسانیکه برگزیده اوست … از نقایص خلاص کرده اوست
کرده عالی برای شان درجات … وازعقوبات داده است نجات
امر فرموده در کلام مجید … نبی خویش را باین تحمید
پس مصنف بعینه آورد … خطبه را همچنین مصدر کرد

قال الشیخ الحافظ ابو عیسی محمد بن عیسی بن سورة الترمذی رحمه الله علیه

هست این قول شیخ ابو عیسی … گشته مذکور بعد حمد و ثنا
خویش را کرد اولا تعریف … کرد خود را بان صفت توصیف
تا که وی اعتماد را شاید … قول وی استناد را شاید

فایده

شیخ را بر کسی کنند اسناد … که در ان فن خود بود استاد

٢٧٩ اعنی دانی [illegible] سال عمر از [illegible]

درفن خویش مقتدی باشد ... خلق را جمله رهنما باشد

هست در اصطلاح اهل حدیث ... حافظ آنکس که او کند تحدیث

صد هزارش حدیث با اسناد ... از احادیث باشد اورا یاد

چون باین وصف بود وی معروف ... کرد خود را باین صفت موصوف

تا بود در روایتش توثیق ... آنچه فرموده کرده بس تحقیق

تزکیه نفس خویش را بنمود ... زین جهت ذکر وصف خود فرمود

نی برای مفاخرت بوده ... آنچه در شان خویش فرموده

بلکه در وقت نشر علم منیف ... مستحب است خویش را تعریف

بعضی گویند قول شاگرد است ... ملحق از بهر ترمیش کرد است

هست مجموع بابهای کتاب ... پنجه و شش عدد همه بحساب

بَابُ مَا جَاءَ فِي خَلْقِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

هست احادیث باب خلق رسول ... همچو مه چارده بحسن قبول

حاصل معنی حدیث بدان ... می شود در همه کتاب عیان

الحَدِيثُ الأَوَّلُ حَدِيثُ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ

عَنْ رَبِيعَةَ بْنِ أَبِي عَبْدِ الرَّحْمٰنِ عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ

أَنَّهُ سَمِعَهُ يَقُولُ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَيْسَ بِالطَّوِيلِ الْبَائِنِ وَلَا بِالْقَصِيرِ وَلَا بِالْأَبْيَضِ الْأَمْهَقِ وَلَا بِالْآدَمِ وَلَا بِالْجَعْدِ الْقَطَطِ وَلَا بِالسَّبْطِ بَعَثَهُ اللَّهُ تَعَالَى عَلَى رَأْسِ أَرْبَعِينَ سَنَةً فَأَقَامَ بِمَكَّةَ عَشْرَ سِنِينَ وَبِالْمَدِينَةِ عَشْرَ سِنِينَ فَتَوَفَّاهُ اللَّهُ تَعَالَى عَلَى رَأْسِ سِتِّينَ سَنَةً وَلَيْسَ فِي رَأْسِهِ وَلِحْيَتِهِ عِشْرُونَ شَعْرَةً بَيْضَاءَ

انس آن خادم رسول خدا ... گفت در وصف سید دوسرا

نی طویل و قصیر بود قدش ... معتدل دلپذیر بود قدش

بود مایل بطول قامت او ... هست این دال بر تنهامت او

نی سفید سفید بود تنش ... بلکه سرخ و سفید بد بدنش

نی بغایت سفید گندم گون ... رنگ وی نیلگون ولی گلگون

موی گیسوی آن قمر طلعت ... در کمال لطافت و نزهت

نی فروهشته بود نی پیچان ... متوسط میان این و آن

چون بچل سالگی رسید آن شاه ... کرد نامش خدا رسول الله

گشت مبعوث سید کونین   بر رسالت بجملهٔ ثقلین
کرد اقامت بمکه او ده سال   بهر انذار اهل کفر و ضلال
بعد ازان سوی یثرب آنحضرت   کرد از بهر اهل آن هجرت
بود ده سال در مدینه تمام   سید انبیا علیه سلام
چونکه عمرش بشصت سال رسید   سوی جنت بطوع برد امید
بود نیکو نهاد و پاک سرشت   عاقبت میل کرد سوی بهشت
بر سر و لحیهٔ رسول خدا   بیست مویش نگشته بد بیضا
هفده یا هژده گفته اند او را   بعضی هفده شمرده اند او را
فایده
کرد انس اندرین حدیث بیان   عدد عشر را بلا نقصان
کسرها را نکرده است شمار   زان سبب شصت سال کرد اظهار
یا که سه سال دعوتش پنهان   بود در مکه زان نکرد عیان
شصت و پنج آنکه کرده اند تعیین   کرده عد کسر اولین و پسین
عمر وی بوده است شصت و سه سال   هست اصح این ز جملهٔ اقوال

الحدیث الثانی ایضا حدیث انس بن مالک رضی الله عنه

عن انس بن مالک رضی الله عنه قال کان رسول الله

صلی الله علیه وسلم ربعةً ولیس بالطویل ولا بالقصیر حسن الجسم وکان شعره لیس بجعدٍ ولا سبطٍ اسمر اللون اذا مشی یتکفّأ

این حدیث است از انس مروی   که نبی کان ربعةً یعنی
قد او نی دراز و نی کوتاه   کس نبرده بکنه وصفش راه
جسم وی در کمال حسن و صفا   معتدل در تناسب اعضا
نی فروهشته موی وی نی پیچان   همه کس در لطافتش حیران
رنگ گلرنگ آن حمیده سیر   بود اسمر میان خلق سمر
چون براه شدی بگاه خرام   بردی از دل سکون ز جان آرام
متمایل بجانب قدام   بنهادی قدم بخاک تمام
زود برداشتی قدم ز زمین   بود سرعت برفتنش آیین
همچو شاخ گل از وزیدن باد   میلش از چپ و راست می افتاد
این نه عجب و از تکبر بود   نی مباهات و نی مفاخر بود
بلکه بر مقتضای خلقت زاد   اینچنین اتفاق می افتاد

الحدیث الثالث حدیث براء بن عازب رضی الله عنه

عن ابی اسحق قال سمعت البراء بن عازب رضی الله عنه
یقول کان رسول الله صلی الله علیه وسلم رجلاً
مربوعاً بعید ما بین المنکبین عظیم الجمّة الی
شحمة اذنیه علیه حُلّة حمراء ما رایت شیئاً قط احسن منه

این حدیث از براء منقول است ... آنچه گوید صحابه مقبول آن
که رسول خدای بد مربوع ... معتدل قامت وی و مطبوع
بوده اش بین منکبین وسیع ... صاحب این نشانه هست رفیع
موی گیسوش تا بنرمه گوش ... می ربود از عظم زدلها هوش
در برش بود حلهٔ حمرا ... جان فدا کرده هر که دید او را
گفت مثلش ندیده ام اصلا ... احسن از وی کجا شود پیدا
نور محض است ذات آن سرور ... مثل او کس نزاد از مادر

فایده

حله نزدیک صاحب این فن ... هست بردی ز بردهای یمن
غیر دو ثوب را تو حله مگو ... چون ز یک جنس باشد آن هر دو
چون ازار و ردا و غیر هما ... نقل شد از نهایه نسک منها
در عرب عرف حلهٔ حمرا ... آن بود کاندرو بود خطها

داشت خطهای سرخ از رو ردا ... هست خطها مراد از حمرا

الحدیث الرابع ایضا براء بن عازب رضی الله عنه

عن البراء بن عازب رضی الله عنه قال ما رایت من ذی
لمة فی حُلّة حمراء احسن من رسول الله
صلی الله علیه وسلم له شعر یضرب منکبیه بعید
ما بین المنکبین لم یکن بالقصیر و لا بالطویل

روزی از حجره بهترین انام ... سوی افتادها بکرد خرام
با رخی ز آفتاب برده سبق ... قمر از رشک روی او شده شق
آفتابی ز غیب شد طالع ... نور حق از جبین او ساطع
از جمالش جهان منور شد ... عالم از بوی او معطر شد
گیسوی مشکبو فرو هشته ... گرد وی صد هزار سر گشته
در برافکنده حلهٔ گلگون ... دل عشاق از و شده پر خون
چون برآمد نبی بدین صورت ... شد براء در تعجب از حیرت
گفت هرگز ندیده ام بجهان ... اینچنین خوش خرام سرو روان
کامده گیسویش فرو ز قفا ... متلبس بجبهٔ حمرا

اللمة بالكسر والشعر الذی یجاوز شحمة الاذن فاذا بلغت المنکبین فهی جمة والوفرة بالطاء الی شحمة الاذن ... از نهایه

بهتر و احسن از رسول خدا — بلکه مثلش نمی‌شود پیدا
بود مویش رسیده تا بر دوش — صبر از جان ربوده و از دل هوش
بود واسع میان دو کتفش — تا بود این علامت شرفش
قامت دلکشش بصد اعزاز — بود نی کوته و نبود دراز

الحدیث الخامس حدیث علی بن ابی طالب رض

عن علی بن ابی طالب رضی الله عنه قال لم یکن النبی صلی الله علیه وسلم بالطویل ولا بالقصیر شثن الکفین والقدمین ضخم الراس والکرادیس طویل المسربة اذا مشی تکفا تکفوا کانما ینحط من صبب لم ار قبله ولا بعده مثله

ابن عم نبی علی ولی — گفت در وصف حضرت نبوی
قامتش نی طویل بود و قصیر — بود بی شبه بی شبیه و نظیر
بود انگشت دست و پای رسول — طول مانند در کمال قبول
هر دو کفهای آن بشیر و نذیر — بود پر لحم و نرم مثل حریر
قدمینش بمثل کفها بود — بس شریف و لطیف و زیبا بود

سر آن سرور عظیم الشان — بود چون مفصلش بزرگ و کلان
عظم این عظام بر تعظیم — دال باشد بذات پاک کریم
از سر سینه داشت خط لطیف — موبها ریزه تا بناف شریف
وقت رفتن نبی علیه سلام — بود مایل بجانب قدام
پا بسرعت ز ارض بر میداشت — از تکبر علم نمی افراشت
گوئیا سوی پستی از بالا — میرود رهنمای هر دو سرا
مرتضی این حدیث چون میگفت — در مدح نبی چنین می سفت
که ندیدم بمثل آنحضرت — قبل از و بعد از و بانی صورت
قبل و بعد از برای تاکید است — این عبارت مفید تایید است
یعنی نی بود و هست و خواهد بود — مثل ذات محمدی موجود

الحدیث السادس ایضا حدیث علی رضی الله عنه

کان علی رضی الله عنه اذا وصف رسول الله صلی الله علیه وسلم قال لم یکن رسول الله صلی الله علیه وسلم بالطویل الممغط ولا بالقصیر المتردد وکان ربعة من القوم لم یکن بالجعد القطط ولا

بالسبط كان جعدا رجلا ولم يكن بالمطهم
ولا بالمكلثم وكان فى وجهه تدويرا ابيض
مشرب ادعج العينين اهدب الاشفار
جليل المشاش والكتد اجرد ذو مسربة
شثن الكفين والقدمين اذا مشى تقلع
كانما ينحط فى صبب واذا التفت التفت معا
بين كتفيه خاتم النبوة وهو خاتم النبيين
اجود الناس صدرا واصدق الناس لهجة
والينهم عريكة واكرمهم عشيرة من رآه
بديهة هابه ومن خالطه معرفة احبه يقول
ناعته لم ار قبله ولا بعده مثله صلى الله عليه وسلم
قال ابو عيسى سمعت ابا جعفر محمد بن الحسن يقول
سمعت الاصمعى يقول فى تفسير صفة النبى صلى الله
عليه وسلم الممغط الذاهب طولا قال وسمعت اعرابيا
يقول فى كلامه تمغط فى نشابته اى مدها مدا

مسربا

شديدا والمتردد الداخل بعضه فى بعض واما
القطط فالشديد الجعودة والرجل الذى فى شعره
حجونة اى تنثنى قليلا واما المطهم فالبادن
الكثير اللحم والمكلثم المدور الوجه والمشرب
الذى فى بياضه حمرة والادعج الشديد سواد
العينين والاهدب الطويل الاشفار والكتد
مجتمع الكتفين وهو الكاهل والمسربة هو الشعر
الدقيق الذى كانه قضيب من الصدر الى السرة
والشثن الغليظ الاصابع من الكفين والقدمين
والتقلع ان يمشى بقوة والصبب الحدور يقول
انحدرنا فى صبوب وصبب قوله جليل المشاش
يريد به رؤس المناكب العشرة الصحبة والعشير
الصاحب والبديهة المفاجاة يقال بدهته بامر اى فجئته

مرتضى وصف مصطفى فرمود ... كه بغايت نبى طويل نبود
متصف هم نبود او بقصر ... بود مايل بطول آن دلبر

بود بس معتدل قد موزون   که ببردی ز دل قرار و سکون
موی دلجوی آن حمیده خصال   بود ما بین جعد و سبط حال
داشت گیسوی مشکبوش خمی   دل ببردی ز عالمی بدمی
روی خوبش نه لاغر و فربه   بود صد باره از خور و مه به
روی او همچو بدر بود منیر   لیک مایل بجانب تدویر
هست این وجه احسن و اعلی   نزد خلق از همه وجوه اعلی
بود سرخ و سفید گل اندام   که ببردی ز جان و دل آرام
بود چشمان او سیاه سیاه   کس نبردی بکنه حسنش راه
مژه هایش دراز بود و کثیر   بند بر وی دل صغیر و کبیر
استخوانهای مفصلین شریف   در غلظ بد چو منکبین لطیف
بین کتفین وی بزرگ و جلیل   بر بزرگی ذات اوست دلیل
بعض اعضای آن مه دلجوی   بود با موی و بعض بد بیموی
ریزه بد موییهاش از سر صدر   خطی تا ناف آن علی القدر
هم انگشت دست و پای رسول   طول مانند بود بس مقبول
قدمین مبارک خود را   زود می برد جانب بالا

وقت رفتن برفق و با رخوت   بر زمین می نهاد با سرعت
همچو آنکس که زود می آید   از بلندی فرود می آید
چون بکس ملتفت شدی بکلام   روی کردی بسوی او بتمام
نه که دزدیده جانبش دیدی   یا که گردن بسوش پیچیدی
هست این شیوه عادت خیلا   که تکبر کنند بر فقرا
در میان دو کتف پیغمبر   بود مهر نبوتش مظهر
نام آن خاتم النبیین است   ناسخ شرعهای پیشین است
اوسع از جمله بود قلب رسول   که نمیشد ز جور خلق ملول
بود از ناس اجود و اعطا   بذل میکرد مال بهر خدا
اصدق و افصح از تمام انام   بود حضرت علیه الف سلام
در فصاحت کسی باو نرسید   در بلاغت بمثل او نشنید
بود خوشخوی و بردبار و حلیم   خلق او را خدای خواند عظیم
اکرم جمله قبایل بود   که از آن آن نکو شمایل بود
ناگه آنرا اگر کسی می دید   از علوش عظیم می ترسید
چونکه با وی مخالطت میکرد   یکدم او را ملازمت میکرد

بهتر از والد و ولد او را   دوست میداشت تا ابد او را

هر که خواهد که وصف او گوید   در ره مدح و نعت او پوید

چونکه واجب شود بر استیفا   نتواند کند بوعده وفا

شود او معترف بنادانی   گوید او از کمال حیرانی

که ندیدم مثال او بجهان   قبل از ان و بین زمان و بعد از ان

صلوات و سلام بر وی باد   بر وی و آل وی بپایان باد

الحديث السابع حديث هند بن ابي هاله

عن الحسن بن علي رضي الله عنهما قال سالت خالي
هند بن ابي هاله وكان وصافا عن حلية النبي
صلى الله عليه وسلم وانا اشتهي ان يصف لي منها شيا
اتعلق به فقال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم
فخما مفخما يتلالؤ وجهه تلالؤ القمر ليلة البدر
اطول من المربوع واقصر من المشذب عظيم
الهامة رجل الشعر ان انفرقت عقيقته فرق والا
فلا يجاوز شعره شحمة اذنيه اذا هو وفره ازهر

اللون

اللون واسع الجبين ازج الحواجب سوابغ
في غير قرن بينهما عرق يدره الغضب اقنى
العرنين له نور يعلوه يحسبه من لم يتامله
اشم كث اللحية سهل الخدين ضليع الفم
مفلج الاسنان دقيق المسربة كان عنقه
جيد دمية في صفاء الفضة معتدل الخلق
بادن متماسك سواء البطن والصدر عريض
الصدر بعيد ما بين المنكبين ضخم الكراديس
انور المتجرد موصول ما بين اللبة والسرة بشعر يجري
كالخط عاري الثديين والبطن مما سوى ذلك
اشعر الذراعين والمنكبين واعالي الصدر طويل
الزندين رحب الراحة شثن الكفين والقدمين
سايل الاطراف او قال سايل الاطراف خمصان الاخمصين
مسيح القدمين ينبو عنهما الماء اذا زال زال قلعا
يخطو تكفيا ويمشي هونا ذريع المشية اذا مشى كانما

..ينحط من صبب اذا التفت التفت جميعا خافض الطرف
نظره الى الارض اطول من نظره الى السماء جل نظره
الملاحظة يسوق اصحابه ويبدء من لقى بالسلام

در بیان صفاته قال ‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌ واصفش هند بن ابی هاله
هند وصاف مصطفی گفته ‌‌‌‌‌‌ دُرَرِ وصف او چنین سفته
سید انبیا رسول خدا ‌‌‌‌‌‌ بود با قدر و عظم در دلها
در کمال شهامت و عظمت ‌‌‌‌‌‌ بود عالی جناب و با هیبت
گشته نور از جبین او لامع ‌‌‌‌‌‌ بود مه چارده که شد طالع
بلکه بهتر هزار بار از مه ‌‌‌‌‌‌ هست نعتش فزون ز مثل و شبه
گرچه باشد مشبه به مه ‌‌‌‌‌‌ بود اینجا از و مشبه به
بود طوبی مثال قامت او ‌‌‌‌‌‌ در حد اعتدال قامت او
گرچه بودش بزرگ سر سرور ‌‌‌‌‌‌ سر بزرگی نهاده بود از سر
بود اندک خمی بگیسویش ‌‌‌‌‌‌ بند بودی دلی بهر مویش
موی فرق مبارک سرور ‌‌‌‌‌‌ گر شدی منشق از دو جانب سر
بهمان حال میگذاشت ورا ‌‌‌‌‌‌ فرق می بود تا بعد تنها

لی

16

پس در آن وقت میگذاشت از گوش ‌‌‌‌‌‌ لیک شعرش نمیرسید بدوش
یا اگر خود نمی شدی منشق ‌‌‌‌‌‌ وی نمیکرد فرق مو مطلق
پس تجاوز نمی نمود از گوش ‌‌‌‌‌‌ موی او می ربود از دل هوش
بود سرخ و سفید و نورانی ‌‌‌‌‌‌ در لطافت نبوده اش ثانی
بود وی را جبین گشاده بسی ‌‌‌‌‌‌ که بخوبی چنان ندیده کسی
ابروان مقوس احمد ‌‌‌‌‌‌ بود باریک و پر خم و ممتد
ابروانش نبود پیوسته ‌‌‌‌‌‌ لیک دل می ربود پیوسته
داشت یک رگ میان دو ابرو ‌‌‌‌‌‌ که چو غالب شدی غضب بر او
میشد آن رگ بلند و با حرکت ‌‌‌‌‌‌ بود مخصوص این با لحضرت
داشت بینی سید ابرار ‌‌‌‌‌‌ ارتفاعی و طول نی بسیار
بود نوری در انف او پیدا ‌‌‌‌‌‌ که بپوشیده بود انفش را
چون کسی سوی او نظر کردی ‌‌‌‌‌‌ بی تامل اشم گمان بردی
انف نورانیش بلند نبود ‌‌‌‌‌‌ فی الحقیقه بر و بلند نمود
لحیه با صفاتش بود کثیر ‌‌‌‌‌‌ در کمال محاسن و تطهیر
هر دو رخساره اش بگاه نمود ‌‌‌‌‌‌ مرتفع ز استخوان روی نبود

بود واسع دهان آنحضرت   در کمال ملاحت و نضرت
وسعت فم بدان بود که کلام   بفصاحت ادا شود بتمام
فرجها در میان دندانها   اندکی بود ظاهر و پیدا
بود خطی ز سینه اش تا ناف   موی باریزه بود باقی صاف
گردن با صفای آنسرور   بود بسیار ازهر و انور
همچو او خوب صورت که تمام   بود آن ریخته ز نقره خام
بود مطبوع او ز سر تا پا   معتدل در تناسب اعضا
بدنش نی سمین و نی لاغر   همه اجزای او بهم درخور
سینهٔ با سکینه حضرت   بود پهن و عریض و با وسعت
لحم و اعضاش پر همه محکم   شکم و سینه اش مساوی هم
کتفینش بعید بود از هم   باشد این دال بر علو و عظم
بود سرهای مفصلین جسیم   در کمال صفا بزرگ و عظیم
جسد نازنین آنسرور   متجرد ز جامه بود انور
از سر سینه تا بناف ورا   خطی چون مشک سوده بود آنجا
باقی از سینه و شکم بی موی   بود در جسم پاک آن دلجوی

داشت

داشت بالای سینه و کتفین   چون ذراعین مو شه کونین
ساعدین شریف آنحضرت   بد عظیم و طویل و با نضرت
کف دستش کشاده بود بسی   آنچنان کف ندیده بود کسی
وسعت کف نشان جود و سخاست   زان نبی اسد از همه اسخاست
بود انگشت دست و پاش عظیم   طول مانند لیس رفیع و جسیم
کف پا های سید ابرار   نی بغایت خمیده نی هموار
بود هموار پشت پای شریف   در کمال لطافت و تنظیف
بود ماسایش چنان بسیار   کاب در وی نمیگرفت قرار
پشت پایش بسی بود بهتر   از رخ دلبران سیمین بر
پا بقوت ز ارض بر میداشت   کامها را کشاده تر میداشت
بوقار و سکینه پا بزمین   می نهاد آن شه مکین امین
با وجود سکون و رفق و وقار   بد بسرعت همیشه در رفتار
گوئیا ماه زود می آید   از بلندی فرود می آید
زیر پای شه پسندیده   ارض می شد مگر نوردیده
چون سخن با کسی همی فرمود   متوجه بسوی او می بود

بود شاه رسل که در رفتار / می ندیدی سوی یمین و یسار
بی جهت بلکه چشم عالم بین / می فکندی همیشه سوی زمین
نظر او سوی زمین ابدا / بیشتر بود از آنکه سوی سما
بود این در زمان صمت و سکوت / مشتغل بود بعالم ملکوت
گوشهٔ چشم دیدنش عادت / بود غیر از خطاب بی شبهت
نظرش در تمامی اشیا / خاصه اندر زخارف دنیا
نه بحرص و شره همی افتاد / بود از قید حرص و آز آزاد
ای خوشا حال آنکه او گاهی / کرده سویش نگاه ناگاهی
جان فدای نگاه او بادا / سر ما خاک راه او بادا
با صحابه اگر شدی در راه / همه مثل نجوم و او چون ماه
همه در پیش او روان از پس / در عقب شان نبود غیرش کس
از برای ملایکه گفتا / به که خالی کنند خلفم را
بکسی چون رسیدی آن دلجو / پیشتر زو سلام میکرد او
بود این داب بهترین انام / کابتدا می نمود او بسلام
باد از ما سلام لیل و نهار / بر وی و آل و صحبه الاخیار

الحدیث

الحدیث الثامن حدیث جابر بن سمره رضی الله عنهم

عن سِماک بن حرب قال سمعت جابر بن سمرة رضی الله عنهما یقول کان رسول الله صلی الله علیه وسلم ضلیع الفم اشکل العینین منهوسُ العقب قال شعبة قلت لسماک ما ضلیع الفم قال عظیم الفم قلت ما اشکل العینین قال طویل شق العین قلت ما منهوس العقب قال قلیل لحم العقب

بود اوصاف مصطفی جابر / کرد در نعت او چنین ظاهر
بود آن خوش بیان کشاده دهان / مومنان را همیشه مژده دهان
در سفیدی چشم آنحضرت / بی رمد بود اندکی حمرت
عقب پای بهترین ورا / بود کم لحم در کمال صفا

الحدیث التاسع ایضا حدیث جابر بن سمرة رض

عن جابر بن سمرة قال رایت رسول الله صلی الله علیه وسلم فی لیلةٍ اِضحیانٍ وعلیه حلة حمراء فجعلت انظر الیه والی القمر فلهو عندی احسن من القمر

کفت جابر شبی که نور قمر   بود آن شب ز روز روشن تر

صاف بود از غبار و ابر و هوا   بود مه در کمال نور و ضیا

چشم افتاد بر حبیب خدا   بود پوشیده حلهٔ حمرا

کر نظر سوی شاه میکردم   کاه در مه نکاه میکردم

سوی آن شاه و ماه چندین بار   میکشادم نظر باستفسار

کفت حقا که روی آن سرور   هست احسن بنزد من ز قمر

نور آن دلربای سیمین بر   هست بی شبهه از قمر انور

نور مه مستعار و مکتسب است   نور خور نور ماه را سبب است

محض نور است ذات پیغمبر   نسبتش نی بماه و خور در خور

الحدیث العاشر حدیث براء بن عازب رض

عن ابی اسحق قال سال رجل البراء بن عازب اکان وجه رسول الله صلی الله علیه وسلم مثل السیف قال لا بل مثل القمر

شخصکی کرد از براء عازب   این سوالش چو بود دل طالب

که بکو روی خوب آن سرور   که نبد هیچکس ازو بهتر

همچو شمشیر بود طولانی   کفت نی بد چو ماه نورانی

روی زیبای او چو ماه منیر   داشت میلی بجانب تدویر

الحدیث الحادی عشر حدیث ابی هریرة رض

عن ابی هریرة رضی الله قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم ابیض کانما صیغ من فضة رجل الشعر

هست از بو هریره این منقول   بود سرخ و سفید رنگ رسول

کوییا جسم آن لطیف اندام   بود مخلوق آن ز نقره خام

کر بیاضی بود بحمره مشوب   هست نزد عرب بسی محبوب

بود چینی بموی دلجویش   که جهان شد معطر از بویش

الحدیث الثانی عشر حدیث جابر بن عبد الله رض

عن جابر بن عبد الله رضی الله عنهما ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال عرض علی الانبیاء فاذا موسی علیه السلام ضرب من الرجال کانه من رجال شنوءة ورایت عیسی ابن مریم علیهما السلام فاذا اقرب من رایت به شبها عروة بن مسعود ورایت ابراهیم

عليه السلام فاذا اقرب من رايت به شبها صاحبكم
يعني نفسه ورايت جبرئيل عليه السلام فاذا اقرب
من رايت به شبها دحية

اين خبر جابر بن عبد الله ‌‌ نقل كرده است از رسول الله
عرض شد انبيا بمن بتمام ‌‌ باد بر روح شان درود و سلام

مثنوی

كر بخواب است نيست اشكالي ‌‌ ديده در خواب خويش تمثالي
ور به بيداري حل اين اشكال ‌‌ مي تواند بود برين منوال
در امامت بمسجد اقصى ‌‌ يا سموات در شب اسرا
يا بتعليم جبرئيل آنرا ‌‌ ديده باشد جميع ايشانرا
حضرت موسى كليم الله ‌‌ با قد همچو سرو روي چو ماه
بود مردي ز مردمان يمن ‌‌ كه بود خلق شان جميل و حسن
ني سمين و نحيف بود تنش ‌‌ بود ما بين اين و آن بدنش
بود عيسى مسيح و پيغمبر ‌‌ ديدمش با رخي چو رشك قمر
بود آن شاه عاقبت محمود ‌‌ متشابه بعروة بن مسعود
بود اين عروه در كمال جمال ‌‌ كه نبودش در آن زمانه مثال

پس خليل خداي ابراهيم ‌‌ بود اواه هم منيب و حليم
روي او بود از همه بهتر ‌‌ همه خيل و لي اند و او مهتر
بود اقرب و اشبه از مردم ‌‌ بوي از روي حسن صاحبكم
بود ذاتش مراد از صاحب ‌‌ با صحابه چو نجم بد ثاقب
سرور كاينات مثل بدر ‌‌ بود از جمله كاينات انور
الولد واقع است سر ابيه ‌‌ كل ما كان فيه كان فيه
كفت حضرت كه جبرئيل امين ‌‌ عند ذي العرش بد مطاع و مكين
ديدمش در لطافت و خوبي ‌‌ متشابه بدحية الكلبي
بود دحيه مليح نزد عرب ‌‌ در صباحت ز هر عجيب عجب
متماثل بدحية الكلبي ‌‌ آمدي جبرئيل نزد نبي

الحديث الثالث عشر حديث ابي الطفيل رض

عن ابي سعيد الجريري قال سمعت ابا الطفيل يقول
رايت النبي صلى الله عليه وسلم وما بقي على وجه الارض
احد راه غيري قلت صفه لي قال كان ابيض مليحا مقصدا

صلى الله عليه وسلم

كفت روزي ابو الطفيل كه من ‌‌ ديدم آن ماه را بوجه حسن

نیست کس غیر من بروی زمان   کو ورا دیده این زمان بیقین
کفت شخصی که وصف کن آنرا   تا کنم بهر او فدا جانرا
کفت رنکش سفید بود و ملیح   بود پر نور همچو صبح صبیح
همه اعضای و مناسب هم   بود موزون ز فرق تا بقدم
عاجز از نعت آن زبان بیان   شرح اوصاف او بیان نتوان

الحدیث الرابع عشر حدیث ابن عباس رض

عن ابن عباس رضی الله عنهما قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم افلج الثنیتین اذا تکلم رُئي کا لنور یخرج من بین ثنایاه صلی الله علیه وسلم

ابن عباس ابن عم نبی   کفت در شرح نعت مصطفوی
در دو دندان پیش آن سرور   فُرجهٔ بد میان عقد کهر
چون سخن کفتی آن شکر کفتار   می شدی دیده نوری از انوار
نور بودش میان دو دندان   کز جهان می شدی منور از آن
بر نبی و بر آل و صلوات   فی جمیع الاوان والساعات

باب ما جاء فی خاتم النبوة واین باب مشتمل است

بر هشت حدیث الحدیث الاول حدیث سایب بن یزید

عن الجعد بن عبد الرحمن قال سمعتُ السایب بن یزید یقول ذَهَبَتْ بی خالتی الی رسول الله صلی الله علیه وسلم فقالت یا رسول الله ان ابن اختی وجع فمسح رسول الله صلی الله علیه وسلم راسی ودعالی بالبرکة وتوضأ فشربتُ من وَضوئه وقمت خلف ظهره فنظرت الی الخاتم الذی بین کتفیه فاذا هو مثل زر الحجلة

هست ثابت ز سایب ابن یزید   که مرا درد پای کشت پدید
خاله من مرا بنزد رسول   برد کز درد من چو بود ملول
کفت از روی عجز و ناله و آه   بتواضع که یا رسول الله
پسر خواهرم الم دارد   دل من از برایش غم دارد
دست رحمت کشاد آن سرور   بر سر من کشید مثل پدر
کرد بهرم دعای بابرکت   از ره لطف و از سر شفقت
پس وضو ساخت آن طبیب قلوب   بد وضویش شفاء هر معیوب
چون ز آب وضوی او خوردم   جان از آن مهلکه بدر بردم

پس پشت مبارک حضرت — ایستادم بحرمت خدمت
درمیان دوکتف آن طاهر — گشت مهر نبوتش ظاهر
بود مانند تکمهٔ زیب — چون در استار قبه والا

الحدیث الثانی حدیث جابر بن سمرة رضی الله عنه

عن جابر بن سمرة رضی الله عنه قال رایت الخاتم بین کتفی رسول الله صلی الله علیه وسلم غدة حمراء مثل بیضة حمامة

گفت جابر بهم این حکایت را — دیده ام خاتم نبوت را
خاتم وجای خاتم حضرت — بود بی شک وریب وبی شبهت
غدة مثل بیضه کوتر — درمیان دوکتف پیغمبر
قطعه گوشت تحت جلد بلند — بود گلگون وشبه غده مانند

الحدیث الثالث حدیث رمیثة رضی الله عنها

عن عاصم بن عمر بن قتادة عن جدته رمیثة قالت سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم ولو اشاء ان اقبل الخاتم الذی بین کتفیه من قربه لفعلت یقول لسعد بن معاذ یوم مات اهتز له عرش الرحمن

این خبر از رمیثه شد منقول — که بگفتا شدم بنزد رسول
ایستادم قریب وی آنجا — دیدم از روی شوق خاتم را
می توانستم آنکه بوسه دهم — روی بر نقش خاتمش بنهم
خاتم ختم انبیا بیقین — بود ما بین هر دو کتف مکین
من در آندم شنیده ام ز نبی — صدر عالم محمد عربی
که بگفتا بموت سعد معاذ — که بد آن قوم را معاذ و ملاذ
عرش رحمان بجنبش و حرکت — آمده از مسرت و بهجت
آمده عرشیان همه با ذوق — سوی او جوق جوق از سر شوق

الحدیث الرابع حدیث علی بن ابی طالب رض

عن علی بن ابی طالب رضی الله عنه قال کان علی اذا وصف رسول الله صلی الله علیه وسلم فذکر الحدیث بطوله وقال بین کتفیه خاتم النبوة وهو خاتم النبیین

مرتضی والد حسن وحسین — گفت در وصف سید کونین
بود مهر نبوتش پیدا — بین کتفین آن حبیب خدا
خاتم الانبیاء والرسل اوست — غرض از خلق جمله جزو کل اوست

الحديث الخامس حديث عمرو بن اخطب رض

اخبرنا عزرة بن ثابت حدثني علباء بن احمر قال
حدثني ابو زيد عمرو بن اخطب الانصاري قال قال
لي رسول الله صلى الله عليه وسلم يا ابا زيد ادن مني
فامسح ظهري فمسحت ظهره فوقعت اصابعي
على الخاتم قلت ما الخاتم قال شعرات مجتمعات

گفت ابو زید عمرو بن اخطب — گفت با من شه عجم و عرب
ای ابو زید زود نزد من آ — مسح کن خوب خوب ظهر مرا
چون بکردم مساس ظهر نبی — خورد دستم بخاتم نبوی
خاتم دلپذیر او مطبوع — بود با مویها شده مجموع

الحديث السادس حديث بريدة رضي الله عنها

عن عبد الله بن بريدة قال سمعت ابي بريدة يقول
جاء سلمان الفارسي الى رسول الله صلى الله عليه وسلم
حين قدم المدينة بمائدة عليها رطب فوضعها بين
يدي رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال يا سلمان ما هذا

فقال

فقال صدقة عليك وعلى اصحابك فقال ارفعها
فانا لا ناكل الصدقة فرفعها فجاء الغد بمثله
فوضعه بين يدي رسول الله صلى الله عليه وسلم
فقال ما هذا يا سلمان فقال هدية لك ولاصحابك
فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم لاصحابه ابسطوا
ثم نظر الى الخاتم على ظهر رسول الله صلى الله عليه وسلم
فامن به وكان لليهود فاشتراه بكذا وكذا درهما
على ان يغرس لهم نخيلا فيعمل سلمان حتى تطعم
فغرس رسول الله صلى الله عليه وسلم النخل الا نخلة
واحدة غرسها عمر رضي الله عنه فحملت النخل
في عامه ولم تحمل نخلة فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم
ما شان هذه فقال عمر يا رسول الله انا غرستها
فنزعها رسول الله صلى الله عليه وسلم فغرسها فحملت من عامه

این حدیث از بریده شد مروی — که چو آمد به یثرب آن مدنی
بود سلمان در انتظار نبی — کرد کشتی بهر دیار نبی

بست یک لشپاره رطب　　از بها ساختش طعام و رطب

بنهادش بخوان و نزد رسول　　برد تا بنگرد که هست قبول

خواجه گفتا بلطف که یا سلمان　　چیست بر خوان بیا بیا بر خوان

گفت این صدقه است ای سرور　　گفت بردار و پیش یاران بر

صدقه ما را نمی سزد که خوریم　　دست خود سوی آن طعام بریم

تنبیه

بود بر وی و اقرباش تمام　　صدقه فرض و واجبات حرام

لیک بر اقربای وی صدقه　　از تطوع نبود هیچ بزه

روز دیگر بحد مثلش سلمان　　آمده مثل او نهاده بخوان

برد در پیش حضرتش بنهاد　　پس بخدمت بجان و دل استاد

این چه چیز است گفت باز نما　　گفت سلمان که هدیه بهر شما

پس رسول خدای با یاران　　جمله خوردند از آن طعام روان

گشت سلمان از آن عمل خوشدل　　کانچه میجست شد ورا حاصل

پس بگردید گرد آن سرور　　تا بخاتم کند بصدق نظر

دید مهر نبوتش بر پشت　　زود برداشت آن صدیق انگشت

باز سلمان ز سر مسلمان شد　　از دل و جان ز اهل ایمان شد

بود سلمان یهود را مملوک　　گشته در سلک بندگان مسلوک

بخرید از یهودیان او را　　بچهل اوقیه رسول خدا

فایده

بعضی چل اوقیه طلا گفتند　　بعضی اوقیه نقره را گفتند

بود هر اوقیه چهل درهم　　وزن آن در زمان نبیش و کم

قدر یک بیضه طلا از کان　　پیش آن صدر و بدر کون و مکان

بود آنرا همه بسلمان داد　　باشد از قید بندگی آزاد

نیز مشروط بود بیع از آن　　کو نشاند ز بهر آن سلمان

آنکه سیصد درخت از خرما　　شود آن بارور ببسی زیبا

چون رساند ببار آن بزاد　　گردد از ذل بندگی آزاد

باعانت صحابه را فرمود　　نخل موعود جمله شد موجود

حفر فرمود بهر نخلستان　　در زمینهای صاحب سلمان

پس بهنگام غرس عرض نمود　　که زمینها همه شده موجود

برد تشریف سید کونین　　غرس فرمود جمله را بیدین

غیر یک نخله کان نشاند عمر　　شد همان سال نخلها باربر

جز همان نخل او که کرد نهال　　گفت سید که چیست ویرا حال

گفت فاروق یا رسول الله   نخله را من فشانده ام در راه
کند آن نخله را رسول خدا   باز بنشاندش بنی آنجا
پس شد از یمن دست پیغمبر   همدران سال نخله بار آور
صد هزاران زما درود و سلام   باد بر روح پاک خیر انام

الحدیث السابع حدیث ابی سعید الخدری رض

عن ابی نضرة قال سالت ابا سعید الخدری رضی الله
عنه عن خاتم رسول الله صلی الله علیه وسلم یعنی خاتم
النبوة فقال کان فی ظهره بضعة ناشزة

این خبر بو سعید خدری   نقل کرده که خاتم نبوی
قطعهٔ لحم بود مرتفع   نیست اصلا شکی درین وقعه
بود در ظهر پاک وی ظاهر   خاتم ختم انبیا باهر

الحدیث الثامن حدیث عبد الله بن سرجس رض

عن عبد الله بن سرجس قال اتیت رسول الله
صلی الله علیه وسلم وهو فی ناس من اصحابه فدرت
هکذا من خلفه فعرف الذی ارید فالقی الرداء عن

ظهره فرایت موضع الخاتم علی کتفیه مثل الجمع
حولها خیلان کانها ثآلیل فرجعت حتی استقبلته
فقلت غفر الله لک یا رسول الله فقال ولک
فقال القوم استغفر لک یا رسول الله صلی الله
علیه وسلم فقال نعم ولکم ثم تلا هذه الآیة واستغفر
لذنبک وللمومنین والمومنات

گفت این حدیث عبد الله   ابن سرجس که بد رسول الله
درمیان صحابه بنشسته   نور بر گرد او تتق بسته
آمدم پس بگرد او گشتم   در قفایش بصدق بنشستم
آن بنور نبوتش دریافت   وانچه مقصود داشتم بشناخت
پس ردا از کتف خویش کشید   کشف مهر نبوتش کردید
پس بدیدم که موضع خاتم   بود در کتف سید آدم
همچو مشتی که باشد آن مجموع   خالها کرد وی بسی مطبوع
بود آن خالها برخ مانند   شده هر خال را دلی در بند

فایده

دل او بد صحیفه لاریب   بر ز ایمان و سر غیب الغیب

درکتابی که جزو تکریم است / مهر بر پشت وی ز تعظیم است
آمدم پیش روی وی ز وفا / گفتم او را که ای رسول خدا
حق تعالی ترا ببیامرزاد / هم ترا گفت شاه نیک نهاد
قوم گفتند کرده استغفار / از برای تو سید ابرار
گفت آری برای من و شما / کرده غفران طلب بامر خدا
بعد ازان کرد آیتی تکرار / که دران بود امر استغفار
کز برای خود و مسلمانان / بطلب از برای خود غفران

آیت کریمه واستغفر لذنبك وللمومنين والمومنات ایة

باب ما جاء في شعر رسول الله صلى الله عليه وسلم

واین باب مشتملست بر هشت حدیث الحدیث الاول حدیث انس بن مالك رضی الله عنه

عن انس بن مالك رضي الله قال كان شعر رسول الله صلى الله عليه وسلم الى نصف اذنيه

این خبر گشته از انس مروی / کرده وی وصف شعر مصطفوی
موی گیسوی مشکبوش سیر / بود تا نصف گوش آن سرور

الحدیث الثانی حدیث عایشة رضی الله عنها

عن

عن عايشة رضي الله عنها قالت كنت اغتسل انا ورسول الله صلى الله عليه وسلم من اناء واحد وكان له شعر فوق الجمة ودون الوفرة

عایشه ام مومنین گفتا / که مکرم زمن و حبیب خدا
غسل میکرده ایم از یک ظرف / ظرفی او و من هم از یک ظرف
بود موی سرش گذشته ز دوش / لیک واصل نگشته بود بدوش

الحدیث الثالث حدیث براء بن عازب رضی الله عنه

عن البراء بن عازب رضي الله قال كان رسول الله صلى الله مربوعا بعيد ما بين المنكبين وكانت جمته تضرب شحمة اذنيه

از براء ابن عازبست خبر / معتدل بود قد پیغمبر
بود ما بین منکبین بعید / صاحب این نشانه هست سعید
موی او بود تا بنرمه گوش / در لطافت ببرده از دل هوش

الحدیث الرابع حدیث انس رضی الله عنه

عن قتادة قال قلت لانس كيف كان شعر رسول

الله صلی الله علیه وسلم قال لم یکن بالجعد ولا بالسبط
کان یبلغ شعره شحمة اذنیه

وصف شعر رسول کن ای مومن — موی او جعد و سبط نیز نبود
میرسیده است تا بنرمه گوش — کوش کن در محافظت میکوش

الحدیث الخامس حدیث ام هانی بنت ابی طالب

عن ام هانی بنت ابی طالب قالت قدم رسول
الله صلی الله علیه وسلم علینا مکة قدمة وله اربع غدایر

هست از ام هانی این منقول — که رسول خدای کرد نزول
به سرایم که بود در مکه — در همان حین که فتح شد مکه
گیسوی مشکبوش بود چهار — دل همی برد از صغار و کبار

الحدیث السادس حدیث انس رضی الله عنه

عن انس بن مالک رضی الله عنه ان شعر النبی صلی الله
علیه وسلم کان الی انصاف اذنیه

گفت انس شعر اطهر انور — بود تا نصف گوش آن سرور

الحدیث السابع حدیث ابن عباس رضی الله عنهما

عن

عن ابن عباس رضی الله عنهما ان رسول الله صلی
الله علیه وسلم کان یسدل شعره وکان المشرکون
یفرقون رؤسهم وکان اهل الکتاب یسدلون
رؤسهم وکان یحب موافقة اهل الکتاب
فیما لم یؤمر فیه بشیء ثم فرق رسول الله صلی الله علیه وسلم راسه

ابن عباس گفت خیر انام — سدل کردی در اول اسلام
بر قفا و جبین همی افتاد — موی دلجوی آن شریف نهاد
فرق مو بود عادت کفار — آن گروه کثیف بیمقدار
در اموری که وی نبد مامور — در اداییش ز نزد رب غفور
دوست میداشت سید احباب — که موافق بود با هل کتاب
فرق شعر شریف خویش نمود — عاقبت شاه عاقبت محمود
شعر را کرد منقسم بدو قسم — از چپ و راست آن لطیف الجسم
پس بود سدل و فرق هم سنت — نیست کسی را درین سخن حجت

فایده

الحدیث الثامن حدیث ام هانی رضی الله عنها

عن ام هانی قالت رایت رسول الله صلی الله

عليه وسلم ذا ضفاير اربع ه

ام هانی چنین روایت کرد ازشه انس و جان حکایت کرد
دیده ام من که خیر خلق خدا بود با چار گیسوی زیبا

قال میرکشاه واعلم ان الروایات قد اختلفت فی
وصف شعره صلی الله علیه وسلم ففی روایة لانس شعره
الی نصف اذنیه وفی روایة له کان یبلغ شعره شحمة
اذنیه ویوافقه حدیث البراء وفی حدیث عایشة
کان له شعر فوق الجمة دون الوفرة او العکس و
یوافقه روایة بین اذنیه وعاتقه کما فی البخاری
من حدیث انس وفی روایة ام هانی له اربع غدایر
وهذا محصل الاخبار التی اوردها المصنف فی هذا
الباب وتقدم فی الباب الاول من حدیث البراء بلفظ له
شعر یضرب منکبیه وهو المخرج فی الصحیح ایضا فهذه
ست روایات الاولی نصف اذنیه الثانیة الی شحمة
اذنیه الثالثة بین اذنیه وعاتقه الرابعة انه

یضرب منکبیه الخامسة قریب منه السادسة
له اربع غدایر فاعلم ان القاضی عیاض قال الجمع
بین هذه الروایات ان من شعره ما کان فی مقدم
راسه هو الواصل الی نصف اذنیه والذی بعده
هو ما بلغ شحمة الاذن وما یلیه هو الکاین بین
اذنیه وعاتقه وما کان خلف الراس هو الذی
یضرب منکبیه او یقرب منه وهو لا یخلو من بعد
لان الظاهر ان من وصف شعره صلی الله علیه وسلم
اراد مجموعه او معظمه لا کل قطعة قطعة منه وقال
النووی تبعا لابن بطال ان الاختلاف المتقدم
بحسب اختلاف الاوقات وتنوع الحالات فاذا غفل
عن تقصیره بلغ الی المنکبین واذا قصره کان الی
انصاف الاذنین فکل واحد اخبر عما راه فی وقت
من الاوقات بوصف من الاوصاف المذکورة انتهی ه

فایده

شده در شعر اطهر سرور گونه گونه نبشت طرق خبر

نصف اذنین شحمتی اذنین   سیوم اذنین و عاتقش را بین

چارمین آنکه میرسید بدوش   خامسش را همی رسید بدوش

سادسش آنکه چار گیسو داشت   که بهر جانبش همی بگذاشت

جمع قاضی عیاض می جوید   وجه جمعش چنین همی گوید

کانچه از شعر وی عظیم نمود   تا بنصف دو گوش وی می بود

وانچه میگشت بعد ازان جروی   بود تا نرمه دو گوش نبی

وانکه بوده فتاده در پس سر   بود واصل بکتف آنسرور

یا که بوده بمنکبین قریب   نیست خالی ز بعد هست غریب

زانکه مجموع شعر اوست مراد   وصف هر قطعه مستقل نه فتاد

شیخ عالم امام محی الدین   وابن بطال گفته نیز چنین

دایر است اختلاف نزد روات   باختلاف تنوع اوقات

اختلافی که در روایاتست   باعتبار زمان و اوقاتست

چون نمیکرد قصر شعر شریف   میرسید آن بمنکبین لطیف

چونکه هر گاه قصر می فرمود   در محاذی نصف اذنش بود

پاره پاره دراز میکردید   کرد هر کس روایت آنچه بدید

می شود فهم زین که پیغمبر   قصر بسیار کرده آنسرور

هست مذکور در صحیحین این   نیست شکی درین و هست یقین

هست اولی ز جمله این تلفیق   که شده حلق شعر وی تحقیق

در حج و عمره حلق فرموده   اولا در حدیبیه بوده

سال دیگر چو عمره کرد قضا   سر تراشیده خواجه دو سرا

حلق در حجة الوداع نمود   حلق شعر شریف وی این بود

بعد ازان چون دراز میکردید   گاه تا اذن که زیاده رسید

هر که در هر زمانه از زمان   دیده ویرا چنانکه کرد عیان

گفته در شرح خویش میرکشاه   آنچه مذکور گشته لهاب شاه

باب ما جاء فی ترجل رسول الله صلی الله علیه وسلم
واین باب مشتمل است بر پنج حدیث الحدیث الاول حدیث عایشة رضی الله عنها

عن عایشة رضی الله عنها قالت کنت ارجل راس رسول الله صلی الله علیه وسلم وانا حایض

حضرت عایشه چنین گفتا   مویهای سر رسول خدا

از سر صدق شانه فرمودم   صاحب عذر گرچه می بودم

دهن مالیده غسل میدادم   همدرین حال هست در یادم

الحدیث الثانی حدیث انس رضی الله عنه

عن انس بن مالک رضی الله عنه قال کان رسول الله
صلی الله علیه وسلم یکثر دهن راسه وتسریح لحیته
ویکثر القناع حتی کان ثوبه ثوب زیات

گفت انس بود سید ابرار   چرب میکرد موی سر بسیار
لحیه را نیز شانه کرد بسی   با محاسن چنان نبوده کسی
چون شدی چرب موی وی بسیار   خرقه انداختی ته دستار
پرده تحت عمامهٔ سرور   بود مانند ثوب روغنگر
بسکه بسیار دهن می مالید   ثوب زیات گوئیا گردید

الحدیث الثالث حدیث عایشه رضی الله عنها

عن عایشه رضی الله عنها قالت کان رسول الله
صلی الله علیه وسلم لیحب التیمن فی طهوره اذا تطهر
وفی ترجله اذا ترجل وفی انتعاله اذا انتعل

هست از عایشه چنین منقول   بدرستی و راستی که رسول

دوست میداشت ابتدا از راست   در همه کارها که وی میخواست
در طهارت و شانه کردن موی   ابتدا بود از یمینش خوی
همچنین در تنعل نعلین   این عمل کرده سید ثقلین
است با یمن ابتدا بیمین   در همه کارهای دنیی و دین

الحدیث الرابع حدیث عبد الله بن مغفل رضی الله عنه

عن عبد الله بن مغفل رضی الله عنه قال نهی رسول
الله صلی الله علیه وسلم عن الترجل الا غبا

گفت ابن مغفل عبد الله   نهی فرمود ازین رسول الله
نکند شانه هیچکس هر روز   بایدش افکند بدیگر روز

فایده

چونکه ترجل برای تزیین است   سبب منع دایمی این است

الحدیث الخامس حدیث رجل من الصحابة

عن رجل من اصحاب النبی صلی الله علیه وسلم ان النبی
صلی الله علیه وسلم کان یترجل غبا

گفت مردی ز زمرهٔ اخیار   که چنین بود سید ابرار
که همی کرد شانه موی شریف   بعد یک روز از پی تنظیف

باب ما جاء فی شیب رسول الله صلی الله علیه وسلم واین باب مشتمل است بر هشت حدیث الحدیث الاول حدیث انس

عن قتادة قال قلت لانس بن مالک رضی الله عنه هل خضب رسول الله صلی الله علیه وسلم قال لم یبلغ ذلک انما کان شیبا فی صدغیه ولکن ابو بکر رضی الله عنه خضب بالحناء والکتم

از انس میکند قتاده سوال　　کرد مو رنگ آن حمیده خصال

گفت در شعروی ز موی سفید　　آنقدر مو نگشته بود پدید

که بود حاجت خضاب او را　　می شمردند از شباب او را

چند مو در شقیقه بد بیضا　　اثری شیب زان شدی پیدا

لیک ابو بکر قدوه اصحاب　　از حنا و کتم نموده خضاب

الحدیث الثانی ایضا حدیث انس رضی الله عنه

عن انس رضی الله قال ما عددت فی راس رسول الله صلی الله علیه وسلم ولحیته الا اربع عشرة شعرة بیضاء

گفت انس آنکه موی آن سرور　　بود خوشبو مثال عنبر تر

آنکه بعد از شمار گشت پدید　　چارده موی گشته بود سفید

الحدیث الثالث حدیث جابر بن سمرة رضی الله عنه

عن سماک بن حرب قال سمعت جابر بن سمرة سئل عن شیب رسول الله صلی الله علیه وسلم فقال کان اذا دهن راسه لم یر منه شیب فاذا لم یدهن رئی منه

کرد شخصی سوال از جابر　　بر تو چون بود شیب او ظاهر

گفت روغن بسر چو می مالید　　موی بیضا عیان نمیگردید

چون گهی او دهان نمی فرمود　　هر چه بود ابیض آن شدی مشهود

الحدیث الرابع حدیث ابن عمر رضی الله تعالی عنهما

عن ابن عمر رضی الله عنهما قال انما کان شیب رسول الله صلی الله علیه وسلم نحوا من عشرین شعرة بیضاء

گفت ابن عمر که شعر حبیب　　بود ابیض به بیست موی قریب

الحدیث الخامس حدیث ابن عباس رضی الله عنهما

عن ابن عباس رضی الله عنهما قال قال ابو بکر یا رسول الله قد شیبت قال شیبتنی هود والواقعة والمرسلات

وعم يتساءلون واذا الشمس كورت

ابن عباس عالم دين بود — رضي الله عنهما فرمود

گفت ابو بكر يا رسول الله — پير گرديده بيك ناگاه

گفت صديق را رسول خدا — پير كردند چند سوره مرا

سوره هود و واقعه بس عم — كورت مرسلات نيز بهم

الحديث السادس حديث ابي جحيفة رضي الله عنه

عن ابي جحيفة قال قالوا يا رسول الله نراك قد

شبت قال شيبتني هود واخواتها

نقل كرده ابو جحيفه چنين — از صحابه كه با رسول امين

همه گفتند اى حبيب خدا — اثر شيب در جبين شما

گشته پيدا و بر همه ظاهر — جمله را شد ملول ازين خاطر

با غمش گفت آن خجسته صفات — سوره هود گشته با اخوات

ذكر روز قيامت و اهوال — هست در اين سور همه احوال

الحديث السابع حديث ابي رمثة رضي الله عنه

عن ابي رمثة التيمي تيم الرباب قال اتيت النبي

صلى الله عليه وسلم ومعي ابن لي قال فاريته فقلت

لما رايته هذا نبي الله وعليه ثوبان اخضران

وله شعر قد علاه الشيب وشيبه احمر

از ابو رمثه گشته اين مروى — كامدم با پسر بنزد نبى

بنمودم رسول را به پسر — گفتم او را كه اينست پيغمبر

داشت دو جامه در بر انور — چون لباس بهشتيان اخضر

بود در شعر اطهر ظاهر — اندكى گشته شيب از او ظاهر

ليك مايل برنگ حمرت بود — در كمال صفا و نضرت بود

الحديث الثامن حديث جابر بن سمرة رضي الله عنه

قيل لجابر بن سمرة اكان في راس رسول الله صلى الله

عليه وسلم شيب قال لم يكن في راس رسول الله صلى

الله عليه وسلم شيب الا شعرات في مفرق راسه اذا ادهن واراهن

يكى از جابر اين سخن پرسيد — بر سرش بود موى شيب پديد

جابر اندر جواب او فرمود — چند موى سفيد بيش نبود

بود بر فرق وى كه چون ادهان — مى نمودى همى شدى پنهان

باب ما جاء فی خضاب رسول الله صلی الله علیه وسلم

واین باب مشتملست بر چهار حدیث الحدیث الاول حدیث ابی رمثه

عن ابی رمثة قال اتیت النبی صلی الله علیه وسلم معی ابن لی فقال ابنك هذا فقلت نعم اشهد به قال لا یجنی علیك ولا تجنی علیه قال ورایت الشیب احمر قال ابو عیسی هذا احسن شئ روی فی هذا الباب وافسره لان الروایات الصحیحة ان النبی صلی الله علیه وسلم لم یبلغ الشیب

گفت ابو رمثه رفته ام با پسر … در مدینه بنزد پیغمبر

گفت از تست این پسر آیا … گفت آری برین بباش گواه

بود در جاهلیت آن معهود … که گناهی اگر شدی موجود

خواه او از پسر وخواه پدر … بودی هر یک ضمان یکدیگر

گفت حضرت خیانتش مر تو … نیست همچون خیانت بر تو

گفت ابو رمثه شیب آن سرور … بود مایل بگونهٔ احمر

گفت بو عیسی در حدیث کتاب … از احادیث وارده درباب

این حدیث احسن حکایاتست … اوضح وابین روایاتست

زانکه واقع شده حدیث صحیح … از رواة مصحح بصریح

آنکه آن خواجه شیب را نرسید … راوی جز چند موی سرخ ندید

الحدیث الثانی حدیث ابی هریرة وام سلمه رضی الله عنها

سئل ابو هریرة هل خضب رسول الله صلی الله علیه وسلم قال نعم قال ابو عیسی وروی ابو عوانة هذا الحدیث عن عثمان بن عبد الله بن موهب فقال عن ام سلمة

مردی با بو هریره کرد خطاب … که رسول خدا کرده خضاب

گفت آری خضاب کرده رسول … هست از ام سلمه هم منقول

الحدیث الثالث حدیث جهذمة رضی الله تعالی عنه

عن الجهذمة امراة بشر بن الخصاصیة قالت انا رایت رسول الله صلی الله علیه وسلم یخرج من بیته ینفض راسه قد اغتسل وبراسه ردغ او قال ردع

هست از جهذمه چنین مروی … که برآمد ز بیت خویش نبی

غسل فرموده بود آن سرور … مسح میکرد موی را از سر

دیدمش در کمال نور و صفا   بر سرش بود رنگ از حنا

الحدیث الرابع حدیث انس رضی الله تعالی عنه

عن انس رضی الله عنه قال رایت شعر رسول الله صلی الله علیه وسلم مخضوبا قال حماد واخبرنا عبد الله بن محمد بن عقیل قال رایت شعر رسول الله صلی الله علیه وسلم عند انس بن مالک مخضوبا

کفت انس دیده ام که شعر رسول   بود مخضوب در کمال قبول
راویی کفت نزد وی مخضوب   دیده ام موی بود بس محبوب
نیست جز این حدیث از مروی   که بکرداست رنگ شعر نبی
دارد این احتمال آنکه صحاب   بعد فوتش نموده اند خضاب
دیده باشد انس خضاب ورا   پس روایت نموده بهر ورا

تنبیه

در ثبوت خضاب و نفی خضاب   اختلافات هست از اصحاب
اکثر عالمان نبد کویند   بخضاب آنجناب حاجتمند
پس احادیث مشعره بخضاب   آن ماول شده است در هر باب
طیب بوده است یا حنا ز صداع   بر سر سرور حبیب مطاع

راوی

راویی او را خضاب کرده خیال   داده راوی خبر بجاز آن حال
بعضی کویند آن بود مختار   که بکویند سید ابرار
کرده کاهی خضاب استعمال   ترک کرده در اکثر احوال
کرد هر کس از آن هر آنچه بدید   از خضاب و ز ترک نیز پدید
پس بود خضب و ترک هم جایز   نیست شکی درین سخن هرگز
لیک هست این خلاف از علما   که بود زین کدام یک اولا
بعضی افضل خضاب را دانند   مستحب و واجب همی شمرند
عدم صبغ بود کار یهود   صبغ کردن خلاف شان فرمود
هست مروی خضاب از سبطین   زین خبر سان زسید ثقلین
بعضی ترک خضاب را اولی   کفته اند از میانه علما
نیز ترک خضاب کرده علی   از احادیث حضرت نبوی

فایده

رنک کردن شعار را بسواد   هست مکروه نزد اهل رشاد
اولین کس که ریش کرد سیاه   بود فرعون عمر کرده تباه
از عرب عبد مطلب بوده   در سیه کاری عمر فرسوده
آمده در حدیث مصطفوی   که چنین کفت حضرت نبوی

قومی در آخر الزمان آیند … موی خود را سیاه بنمایند

در نیابند بوی از جنت … بوده باشند در غم و محنت

آمده در حدیث دیگر هم … کہ چنین گفت سید عالم

هر که کرده سیاه مویش را … سود الله وجهه ابدا

لیک اندر جهاد بعضی نیز … کرده رنگ سیاه را تجویز

هست خضب الیدین والرجلین … که بود از برای زینت و زین

مر نسا راست مستحب بدوام … کشته این رنگ بر رجال حرام

فایده

مگر آن کز پی دوا باشد … نه پی زینت و هوا باشد

گفت حضرت که مویهای سفید … از سر و ریش خویشتن نکنید

نور مسلم شده است موی سفید … هست ازین بنده را هزار امید

نیست مکروه نتف شیب مگر … باشد او از برای زینت و فر

باب ما جاء فی کحل رسول الله صلی الله علیه وسلم

واین باب مشتمل است بر شش حدیث بحسب اسناد وچهار حدیث مستناد فایده در تکرار اسناد تحقق اصل مضمون حدیث است الحدیث الاول حدیث ابن عباس رضی الله عنهما

عن عکرمة عن ابن عباس رضی الله عنهما ان النبی صلی الله علیه وسلم قال اکتحلوا بالاثمد فانه یجلوا البصر وینبت الشعر وزعم ان النبی صلی الله علیه وسلم کانت له مکحلة یکتحل منها کل لیلة ثلثا فی هذه وثلثة فی هذه

این خبر شد ز عکرمه منقول … کابن عباس گفت گفت رسول

سرمه در چشم خویشتن بکشید … که جلا می شود بچشم پدید

مژها می شود بلند ازو … نرسد چشم را گزند ازو

گفت هم وی که سرمه دانی بود … سرمه در چشم از وی فرمود

سرمه میکرد مصطفی هر شب … سه کرت چشم راست سه در چپ

الحدیث الثانی ایضا حدیث ابن عباس رضی الله عنهما

عن عکرمة عن ابن عباس رضی الله عنهما قال کان النبی صلی الله علیه وسلم یکتحل قبل ان ینام بالاثمد ثلثا فی کل عین وقال یزید بن هارون فی حدیثه ان النبی صلی الله علیه وسلم کانت له مکحلة یکتحل منها عند النوم ثلثا فی کل عین

گفت هم وی نبی چنین می بود قبل از خواب سرمه میفرمود

بکشیدی بهر کدام سه بار حفظ میکرد سنت او تار

الحدیث الثالث ایضاً حدیث ابن عباس رضی الله عنهما

هم زوی گشته این خبر مروی سرمه دانی همی بداشت نبی

سه کرت وقت نوم در هر عین سرمه میکرد سید کونین

الحدیث الرابع حدیث جابر رضی الله تعالی عنه

عن جابر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم علیکم

بالاثمد عند النوم فانه یجلو البصر وینبت الشعر

گفت جابر خطاب کرد بقوم بر شما باد سرمه عند النوم

که ز سرمه بصر جلا یابد مژها بیشتر نما یابد

الحدیث الخامس حدیث ابن عباس من طریق سعید بن جبیر

عن ابن عباس رضی الله عنهما قال قال رسول الله

صلی الله علیه وسلم ان خیر اکحالکم الاثمد یجلو البصر

وینبت الشعر

ابن عباس نقل کرد چنان که چنین گفت خیر عالمیان

از همه سرمه ها بود بهتر سرمه اصفهان از آنکه نظر

تیز میگردد و همی زاید مژها هم درازی یابد

الحدیث السادس حدیث ابن عمر رضی الله عنهما

عن ابن عمر رضی الله عنهما قال قال رسول الله

صلی الله علیه وسلم علیکم بالاثمد فانه یجلو البصر وینبت الشعر

همچنین نقل کرد ابن عمر که چنین گفته است پیغمبر

سرمه در چشمها کنید شعار تا شود پاک و صاف آن ز غبار

مویها تره شوند بلند نرسد هم از آن بچشم گزند

باب ما جاء فی لباس رسول الله صلی الله علیه وسلم و این

باب مشتملست بر چهارده حدیث الحدیث الاول

حدیث ام سلمه رضی الله عنها بثلثه اوجه

عن ام سلمه رضی الله عنها قالت کان احب الثیاب

الی رسول الله صلی الله علیه وسلم القمیص

گفته است ام مومنان سلمه در لباس رسول این کلمه

دوستر جامه نزد آن مهتر بود پیراهن از همه بهتر

هست پیراهن از تکلف دور   می شود تن بدو از و مستور

الحدیث الثانی حدیث اسماء بنت یزید رضی الله عنها

عن اسماء بنت یزید قالت کان کم قمیص رسول الله صلی الله علیه وسلم الی الرسغ

کرده اسما اینچنین اخبار   بود شن اندر لباس این کردار

کاستین قمیص آن سرور   بود تا بند دست پیغمبر

سنت پیرهن بود کز بند   نگذرد آستین شنو این پند

غایت

لیک در عرض او ست این جائز   کز انگشت نگذرد هرگز

الحدیث الثالث حدیث قرة المدنی رضی الله عنه

عن معاویة بن قرة عن ابیه قال اتیت رسول الله صلی الله علیه وسلم فی رهط من مزینة لنبایعه وان قمیصه لمطلق او قال زر قمیصه مطلق فادخلت یدی فی قمیصه فمسست الخاتم

قرة العین قرة المدنی   گفت با جمعی آمدم به نبی

از سر اعتقاد و صدق تمام   تا که بیعت کنیم در اسلام

بود جیبش گشاده بی تکمه   بلکه هرگز نداشتی تکمه

دست در جیب کرته اش کردم   خاتمش را مس آوردم

الحدیث الرابع حدیث انس رضی الله تعالی عنه

عن انس رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه وسلم خرج وهو متکئ علی اسامة بن زید وعلیه ثوب قطری قد توشح به فصلی بهم

گفت انس آنکه صدر عالمیان   بدر آمد ز خانه تکیه کنان

بر اسامه که بود پوشیده   بود قطری بخویش پیچیده

یعنی بروی خطوط سرخ بر او   بعض خطها درشت بود بر او

یکسرش را ز تحت کتف یمین   بگذرانیده بود صدر امین

کرده القا بکتف چپ او را   با صحابه نماز کرد ادا

الحدیث الخامس حدیث ابی سعید الخدری رضی الله عنه

عن ابی سعید الخدری رضی الله عنه قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا استجد ثوبا سماه باسمه عمامة او قمیصا او رداء ثم یقول اللهم لک الحمد کما کسوتنیه اسالک خیره وخیر ما صنع واعوذ بک من شره

وشرها　　　　صُنع له

هست از بو سعید الخدری　　　　که چنین بود حضرت نبوی
جامه نو به بر چو میکردی　　　　نام آن جامه را همی بردی
که خدا داده این عمامه مرا　　　　یا عطا داد نموده جامه مرا
بعد از لبس این دعا میخواند　　　　حمد حق بر زبان خود می راند
جامه را وانچه جامه بهر تش بود　　　　خیر را مسالت همی فرمود
استعاذه ز شرش از کفران　　　　کردی هم از جنان و هم ز لسان

دعائی که بعد از پوشیدن جامه نو حضرت رسالت پناه صلوات
الله وسلامه علیه میخواند بروایت ابو سعید خدری رضی الله عنه
این بود که اللهم لک الحمد کما کسوتنیه اسالک خیره وخیر ما
صنع له واعوذ بک من شره وشر ما صنع له **فایده**
احادیث دیگر جز این حدیث در وقت پوشیدن جامه نو از
آنحضرت صلی الله علیه وسلم مرویست در سنن ترمذی و ابن
ماجه و مستدرک حاکم و مسند امام احمد رضی الله عنهم منقولست که
ابو امامه گفت که عمر بن الخطاب رضی الله عنه بپوشید جامه نو پس گفت

الحمد

الحمد لله الذی کسانی ما اواری به عورتی واتجمل به فی حیوتی
وبعد مماتی بعد ازان گفت شنیدم از رسول خدا صلی الله
علیه وسلم که میگفت آنکس که بپوشید جامه نو پس این دعا بخواند
وجامه کهنه را بصدقه دهد در کنف حمایت حق و سایه ستر
وحفظ آنحضرت باشد چه در مدت حیات وچه در حال ممات
واحمد ترمذی در جامع خود وابو داود وحاکم وابن ماجه از
معاذ بن انس رضی الله عنهم از رسول خدا صلی الله علیه وسلم روایت
کرده اند که فرمود که هر که بپوشد جامه نو پس بگوید الحمد لله
الذی کسانی هذا الثوب ورزقنیه من غیر حول منی ولا قوة
بیامرزد خدای تعالی گناهان گذشته او را وابو داود در روایت
دیگر آورده که گناهان آینده او را نیز بیامرزد وحاکم در مستدرک
از عایشه رضی الله عنها روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه وسلم
فرمود که نخرد هیچ بنده جامه بیک دینار یا نصف دینار پس
حمد بگوید خدای را بوصول آن جامه الا آنکه هنوز آن جامه بزانوی
وی نرسیده باشد که خدای تعالی بیامرزد گناهان او را

الحدیث السادس حدیث انس رضی الله عنه

عن انس بن مالک رضی الله عنه قال کان احب الثیاب
الی رسول الله صلی الله علیه وسلم یلبسه الحبرة

از انس گشته این خبر منقول … که احب ثیاب نزد رسول
بود برد یمانی خضرا … بهر پوشیدن رسول خدا
سبز باشد لباس اهل جنان … پیش وی گشته این لباس چنان

فایده

مستحب است لبس برد یمان … ور مخطط بود مجوز دان
هست ثوب قمیص و ثوب حبر … از همه ثوب نزد وی بهتر
در حدیثین اشارتست بآن … که بود به قمیص برد یمان

الحدیث السابع حدیث ابی جحیفه رضی الله عنه

عن عون بن ابی جحیفه عن ابیه قال رایت النبی
صلی الله علیه وسلم و علیه حلة حمراء کانی انظر الی بریق
ساقیه قال سفیان اراها حبرة

هست از ابی جحیفه این مروی … بود در حجة الوداع نبی
دیدم او را بموضع بطحا … که ببرداشت حله حمرا

بر کشیده

برکشیده ز ساقها دامن … بود رخشنده چون عقیق یمن
گوئیا این زمان همی نگرم … نیست غایب صفایش از نظرم
بیگمان هست آنچنانم ظن … بود بروی ز بردهای یمن

فایده

مستحب است جامه برچیدن … در سفر در زمان گردیدن
دیدن ساق مرد بر ناظر … جایز است ار بود نکو خاطر
اکثر شارحان چنین گویند … زین خبر معنیش چنین جویند
جامه اش بود آنچنان کوتاه … گشت راوی ز ساق او آگاه

فایده

جامه تا نصف ساق هند و سنت … تا بکعبش روا و محبوب است
ور تجاوز کند ز کعب تمام … از تکبر بود ببرد حرام
ور نباشد ز روی کبر زیاد … هست مکروه یاد دارش یاد

تنبیه

متعارف ز حلهٔ حمرا … در عرب هم ز جامه خضرا
آن بود کاندرو بود خطها … نی که باشد تمام رنگ آنها
جامگان زرد و سرخ خالص بود … مرد را لبس نهی میفرمود
بردهای مخطط بخطوط … یافته گشته و شده مربوط
زرد یا سبز و سرخ و خواه سیاه … جمله پوشیده اش رسول الله

می شد از ثوب سبز او شکفت ... رنگ ثوب بهشتیان میگفت

الحدیث الثامن حدیث براء بن عازب رضی الله عنه

عن البراء بن عازب رضی الله عنه قال ما رایت احدا من الناس فی حلة حمراء احسن من رسول الله صلی الله علیه وسلم ان کانت جمته لتضرب قریبا من منکبیه

از براء بن عازب است خبر ... گفت دیدم جمال پیغمبر
بود پوشیده حلهٔ حمرا ... در کمال طراوت و بصفا
هیچ یک از مردمان احسن ... از رسول خدا ندیدم من
گیسوانش قریب بود بدوش ... همه در بند کیش حلقه بگوش
همه جامه نبود سرخ برو ... بلکه خطهای سرخ بود درو

الحدیث التاسع حدیث ابی رمثة رضی الله عنه

عن ابی رمثة قال رایت النبی صلی الله علیه وسلم وعلیه بردان اخضران

گفت ابو رمثه کان بشیر و نذیر ... دیدمش بارخی چو مهر منیر
در براو دو برد اخضر بود ... کز همه ثوبها نکوتر بود

الحدیث العاشر حدیث قیلة بنت مخرمة رضی الله عنها

عن قیلة بنت مخرمة قالت رایت النبی صلی الله علیه وسلم وعلیه سمال ملیتین کانتا بزعفران وقد نفضته وفی الحدیث قصة طویلة

قیلهٔ بنت مخرمه گفتا ... من بدیدم که خواجهٔ دوسرا
کهنه گشته دو جامه اش در بر ... بسکه پوشیده بود آن سرور
بود رنگش بزعفران اصفر ... لیک رنگش نمانده غیر اثر
هست در این حدیث قصه طویل ... شرح آن منجر است در تطویل
نیست مدخل ورا بذکر اینجا ... زان جهت ترک کرد بو عیسی

الحدیث الحادی عشر حدیث ابن عباس رضی الله عنهما

عن ابن عباس رضی الله عنهما قال قال النبی صلی الله علیه وسلم علیکم بالبیاض من الثیاب لیلبسها احیاءکم وکفنوا فیها موتاکم فانها من خیار ثیابکم

ابن عباس گفت پیغمبر ... امر کرده صحابه را سرور
بر شما باد جامهای سفید ... که از آنها لباس خود سازید
زنده ها را از آن بپوشانید ... مرده ها را از آن کفن سازید
ثوب ابیض ز بهترین ثیاب ... هست گفتار رسول ما دریاب

الحديث الثاني عشر حديث سمرة بن جندب رضي الله عنه

عن سمرة بن جندب قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
البسوا البياض فانها اطيب واطهر وكفنوا فيها موتاكم

سمرهٔ ابن جندب این فرمود   که حبیب خدا چنین فرمود
جامهای سفید در پوشید   کفن مرده را ازان سازید
اطهر و اطیب است رنگ سفید   پس ازان جامهای خویش کنید

الحديث الثالث عشر حديث عايشة رضي الله عنها

عن عايشة رضي الله عنها قالت خرج رسول الله
صلى الله عليه وسلم ذات غداة وعليه مرط من شعر اسود

هست از عایشه چنین مروی   که برون رفت در صباح نبی
کرده در بر ز موکسا سیاه   سید انبیا رسول الله

الحديث الرابع عشر حديث مغيرة رضي الله عنه

عن عروة بن المغيرة بن شعبة عن ابيه ان النبي
صلى الله عليه وسلم لبس جبة رومية ضيقة الكمين

از مغیره چنین شده منقول   در بر خویش کرده رسول

جبّه

جبهٔ صوف رومی آن سرور   در سفر کرده بوده اش در بر
نفع از جامهای اهل خلال [ضلال] تا بود گر نباشد نجس شده است حلال
نشود صوف هم بموت پلید   می شود این ازین حدیث پدید
زانکه بودند رومیان کفار   بود ماکول شان همه مردار
جامهٔ تنگ آستین بسفر   مستحب دان چو ثوب پیغمبر

باب ما جاء في عيش رسول الله صلى الله عليه وسلم
واین باب مشتمل است بر دو حدیث الحديث الاول
حديث ابي هريرة رضي الله تعالى عنه

عن محمد بن سيرين قال كنا عند ابي هريرة وعليه
ثوبان ممشقان من كتان فتمخط في احدهما فقال
بخ بخ يتمخط ابو هريرة في الكتان لقد رايتني
واني لاخر فيما بين منبر رسول الله صلى الله عليه وسلم
وحجرة عايشة مغشيا علي فيجيء الجائي فيضع رجله
على عنقي يرى ان بي جنونا وما بي جنون وما هو الا الجوع

کفت راوی جماعتی بودیم   کر بنزدیک بو هریره شدیم

بود بر وی دو جامه کتان   همه در رنک و خوبیش حیران

بیکی جامه بینیش افشاند   وز تعجب بخ بخ برخواند

که شده حال بو هریره چنان   میکند پاک بینی اش بکتان

کفت بودم فتاده روز زمان   پای منبر و بیت قبل ازین

رفته بود از کرسنکی هوشم   شنوائی رسیده از کوشم

آمد آینده لطیف نهاد   پای خود را بکردنم بنهاد

داشت بر من کمان آنکه مکر   آفت جن و دیو کرده اثر

بر من از جن نبود هیچ خطر   غیر جوع نبود چیز دکر

ذکر اوقات ماضیش زانحال   هست بر فقر صاحب او دال

الحدیث الثانی حدیث مالک بن دینار رضی الله عنه

عن مالک بن دینار قال ما شبع رسول الله صلی الله علیه وسلم من خبز قط ولا لحم الا علی ضفف قال مالک سالت رجلا من اهل البادیة ما الضفف قال ان یتناول مع الناس

کرده اخبار مالک دینار   بود این حال سید ابرار

هرکز از نان و کوشت سیر نخورد   در مجاعت همه صبر می برد

مکر آندم که با صحاب کرام   در ضیافت شدی برای طعام

هست از سیر کشتی چنان مقصود   محتملی نکشتی از شکم می بود

پر نشد هرکز از شره طعام   شکم نازنین او بتمام

باب ما جاء فی خف رسول الله صلی الله علیه وسلم واین باب مشتمل است بر دو حدیث الحدیث الاول حدیث ابی بریدة

عن ابی بریدة عن ابیه ان النجاشی اهدی للنبی صلی الله علیه وسلم خفین اسودین ساذجین فلبسهما ثم توضا ومسح علیهما

این حدیث از بریده شد مروی   که نجاشی هدیه برد بهر نبی

جفت موزه سیاه و ساده زمو   بفرستاد با تحف بر او

چون وضو ساخت کرد شان در پای   پس بر آن مسح کرد راهنمای

الحدیث الثانی حدیث مغیرة بن شعبة رضی الله عنه

قال المغیرة بن شعبة اهدی دحیة للنبی صلی الله علیه وسلم خفین فلبسهما وقال اسرائیل عن جابر عن عامر وجبة فلبسهما حتی تخرقا لا یدری النبی صلی الله علیه وسلم اذکی هما ام لا

این خبر از مغیره شد مروی　　که فرستاد دحیة الکلبی

بهدیه دو موزه بهر رسول　　پس بپوشید شان برسم قبول

آمده در روایت دیگر　　کرد و بود آن هدیه بر سرور

لبس فرمود خواجه دو سرا　　موزه و جبه را و هر دو را

بس که پوشیده بود مدتها　　پاره گردید هر دوی آنها

نشدش حال موزها ظاهر　　که بذبح و بدبغ شد طاهر

معنی این حدیثهاست دلیل　　بر همه کس که او نبی نبیل

موزه پوشیده مسح فرموده　　در حضر در سفر که می بوده

هست مروی چنین که پیغمبر　　کرد وی موزه را ز پای بدر

رفت دور از نظر ز بعد وضو　　باز گردید بهر پوشش او

کرد یک موزه بپا ز هوا　　طیر آمد ربود دیگر را

بر سما بر پرید و کرد نگون　　ماری افتاد از درون به برون

گفت حضرت کرامتی است مرا　　گشته نازل برای من ز خدا

از سر انکسار و صدق و صفا　　بنیاز تمام کرد دعا

دعا اینست

اللهم انی اعوذ بک من شر من یمشی علی بطنه ومن شر

من یمشی علی رجلین ومن شر من یمشی علی اربع

باب ما جاء فی نعل رسول الله صلی الله علیه وسلم

واین باب مشتمل است بر یازده حدیث الحدیث
الاول حدیث انس رضی الله تعالی عنه

عن قتادة رضی الله عنه قال قلت لانس بن مالک کیف
کان نعل رسول الله صلی الله علیه وسلم قال لهما قبالان

کرده بود از انس قتاده سوال　　که ز نعل نبی بیان کن حال

گفت هر نعل را دو بود دوال　　که با و می نمود عقد نعال

الحدیث الثانی حدیث ابن عباس رضی الله عنهما

عن ابن عباس رضی الله عنهما قال کان لنعل رسول
الله صلی الله علیه وسلم قبالان مثنی شراکهما

ابن عباس گفت نعل شریف　　بود هر نعل را دو بند لطیف

الحدیث الثالث حدیث انس رضی الله تعالی عنه

عن عیسی بن طهمان قال اخرج الینا انس بن مالک
نعلین جرداوین لهما قبالان قال فحدثنی ثابت

بعد عن انس انهما كانتا نعلی النبی صلی الله علیه وسلم

راوئی گفت انس برون آورد | جفت نعلین از درون آورد
کهنه گردیده بود آن هر دو | بعضی گویند بود آن بی مو
گفت ثابت که گفت انس کرا | بود نعلین از رسول خدا

الحدیث الرابع حدیث ابن عمر رضی الله تعالی عنهما

عن عبید بن جریج انه قال لابن عمر رایتک تلبس النعال السبتیة قال انی رایت رسول الله صلی الله علیه وسلم یلبس النعال التی لیس فیها شعر ویتوضاء فیها فانا احب ان البسها

گفت یک راوئی با بن عمر | دیده ام پوششی ترا اکثر
کز نعالیست از جلود بقر | بد باغت شده است او اطهر
گفت دیدم نبی که بود با او | آن نعالی که بد جدا از مو
کرده بروی وضو رسول خدا | دوست دارم همیشه من او را

الحدیث الخامس حدیث ابی هریرة رضی الله عنه

عن ابی هریرة قال کان لنعل رسول الله صلی الله علیه وسلم قبالان

کر

گشته ظاهر ز بوهریره مقال | بود نعل رسول را دو دوال

الحدیث السادس حدیث عمرو بن حریث رضی الله عنه

عن السدی قال حدثنی من سمع عمرو بن حریث یقول رایت رسول الله صلی الله علیه وسلم یصلی فی نعلین مخصوفتین

هست از عمرو بن حریث سماع | که بدیدم من آن مکین مطاع
با دو نعلین دوخته برهم | کرد با وی نماز صدر امم
گشته وارد که سید کونین | دوخته بهر خویشتن نعلین

الحدیث السابع حدیث ابی هریرة رضی الله عنه

عن ابی هریرة رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال لا یمشین احدکم فی نعل واحدة لینعلهما جمیعا او لیخلعهما جمیعا

گشته از بوهریره این منقول | زین عمل نهی کرده است رسول
نرود هیچ یک بره ز شما | که کند کفش و نعل در یک پا
پای دیگر برهنه بگذارد | زین روش پای را بیازارد

باید او هر دو نعل را پوشد		یا برهنه دو پا بره کوشد

فایده

هست این امر عام در آخرا		که بود زوج زوج در اعضا

در حق موزه و آستین و ردا		هست این حکم مطرد همه جا

تنبیه

وجه ایراد این حدیث اینجا		هست اشارت بر آنکه وی اصلا

این عمل زو نیامده بوجود		در تعادل همیشه می فرمود

الحدیث الثامن حدیث جابر رضی الله تعالی عنه

عن جابر رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه وسلم نهی ان یاکل یعنی الرجل بشماله او یمشی فی نعل واحدة

گفت جابر رسول نهی نمود		امر بر کار خیر می فرمود

نخورد کس بدست چپ اصلا		نکند نیز نعل در یک پا

فایده

شده وارد حدیث ابن عمر		بهمین طرز در حدیث دگر

علت نهی اکل را بشمال		کرده تصریح آن خجسته خصال

بشمال اکل و شرب ابلیس است		کارهایش همیشه تلبیس است

آنچه او میکند خلاف کنید		وانچه فرماید اختلاف کنید

الحدیث التاسع حدیث ابی هریرة رضی الله عنه

عن ابی هریرة رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال اذا انتعل احدکم فلیبدأ بالیمین واذا نزع فلیبدأ بالشمال فلتکن الیمنی اولهما تنعل وآخرهما تنزع صح

هست مروی ز بو هریره چنین		امتنانرا نموده امر بانی

که چو خواهند نعل در پوشند		ابتدا بر راستی کوشند

چون بخواهند شان کشند زپا		جز بچپ نیست ابتداش روا

پس یمین است در دخول اول		در خروج آخرین بود افضل

گر تو خواهی بستنش آراست		ابتدا جز براست ناید راست

فایده

از چپ اول هر آن کند اقدام		کرده آثم ولیک نیست حرام

پس سزاوار آنکه از سیری		بکشد پوشد اول از یمنی

الحدیث العاشر حدیث عایشة رضی الله عنها

عن عایشة رضی الله عنها قالت کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یحب التیمن ما استطاع فی ترجله وتنعله وطهوره صح

عایشه گفت وی رسول خدا است		دوست میداشت ابتدا از راست

تا زمانی که قدرتش می بود		ابتدا از یمین همی فرمود

پوشش نعل و شانه کردن او — بود از جانب یمین چو وضو

الحدیث الحادی عشر حدیث ابی هریرة رضی الله عنه

عن ابی هریرة رضی الله عنه قال كان لنعل رسول الله صلی الله علیه وسلم قبالان ولابی بکر وعمر رضی الله عنهما واول من عقد عقدا واحدا عثمان

هست از بوهریره این منقول — در بیان صفات نعل رسول
داشت نعلین مصطفی دو دوال — هم ابوبکر و هم عمر دو قبال
لیک کرد اختیار ذوالنورین — بیکی اختصار در نعلین
وجه آن آن بود که کرد بیان — نیست مکروه یک دوال بدان
اتحاد دو بود شان معتاد — این عمل از همه زعادت زاد
کرد وی بر جواز نیز ایما — رضی الله عنهم ابدا
گرد نعلین عرش فرسایش — ای خوشا آن دیده کان بود جایش
دل و جانم فدای او بادا — سر من خاکپای او بادا
کحل عین است خاک نعلینش — رشته جان شراک نعلینش
گرد نعلین او بچشم مرا — می فزاید هزار نور و ضیا

هرکه

هر که یکره براه او رخ سود — از غم و محنت جهان آسود

باب ما جاء فی ذکر خاتم رسول الله صلی الله علیه وسلم

واین باب مشتمل است بر هشت حدیث الحدیث الاول حدیث انس رض

عن انس بن مالک رضی الله عنه قال كان خاتم النبی صلی الله علیه وسلم من ورق وكان فصه حبشیا

گفت انس خاتم رسول خدا — بود از نقره در کمال صفا
سنگ بوده نگین او حبشی — جزع یا خود عقیق بد یمنی

الحدیث الثانی حدیث ابن عمر رضی الله عنهما

عن ابن عمر رضی الله عنهما ان النبی صلی الله علیه وسلم اتخذ خاتما من فضة فكان یختم به ولا یلبسه

گشته مروی چنین زابن عمر — نقره بوده است خاتم سرور
مهر میکرد از و کتب تنها — اندر انگشت می نمود او را
شده وارد که سید عالم — کرده در دست خویشتن خاتم
وجه توفیق آن تواند بود — که در انگشت وقت ختم نبود
بوده بهر تواضعش این کار — یا مراد است نفی استمرار

ترک عجب و تکبرش بدکار زان نفرموده لبس وی بسیار
یا گر باشد مراد راوی این خاتمش بود بهر ختم گزین
نی برای تلبس و تزیین کرده انگشتری بخود آیین

الحدیث الثالث حدیث انس رضی الله تعالی عنه

عن انس رضی الله عنه قال کان خاتم رسول الله
صلی الله علیه وسلم من فضة فصه منه

کرد انس خادم رسول الله صفت خاتم نبی الله
بود انگشتری خیر انام خاتمش با نگین ز نقره خام

فایده

جمع بین الروایتین انس آنکه دو بود خاتم انفس
یک نگینش ز سنگ بهر ختام وین دگر لبس را ز نقره خام
یا گر سازنده بوده اش حبشی یا ز نقاش گشته او نقشی

الحدیث الرابع حدیث انس رضی الله عنه

عن انس بن مالک رضی الله عنه قال لما اراد رسول الله
صلی الله علیه وسلم ان یکتب الی العجم قیل له ان العجم
لا یقبلون الا کتابا علیه خاتم فاصطنع خاتما فکانی

انظر

انظر الی بیاضه فی کفه

گفت انس خواست سید عالم تا نویسد سوی ملوک عجم
دعوت خویش را کند اظهار از عذاب خدا کند انذار
عرض کردند آنکه در اعجام نیست نامه بلا ختام تمام
گر نباشد در آن ز مهر اثر نزدشان نیست آن خبر در خور
امر فرمود خواجه عالم ساختند از برای او خاتم
هست گویا بیاض آن خاتم در کفش همچو نور در چشم

فایده

هست هم از انس چنین مروی که نگین بوده سوی کف نبی
پس سزاوار باشد آنکه نگین جانب کف کنند نی تزیین
بخلاف زنان که ایشان را هست زینت عیان کنند آن را
ز ابن عباس گشته هم باهر که نگینش بظهر شد ظاهر
هست این بر جواز او محمول سر درین فعل از و شده منقول
نشده امر و نهی از آن سرور در نگین سوی بطن و ظهر خبر
نیست فعل سنت قولی بلکه گردیده سنت فعلی

الحدیث الخامس حدیث انس رضی الله عنه

رسول
محمد

الله
رسول
محمد

الله
رسول
محمد

وبعضی گفته اند که نقش

عن انس بن مالك رضی الله عنه قال كان نقش
خاتم النبی صلی الله علیه وسلم محمد سطر و رسول سطر و الله سطر

گفت انس نقش مهر آن محبوب بود سطری محمد مکتوب
سطر دیگر رسول شد مسطور سطری الله بود پس مذکور

الحدیث السادس حدیث انس رضی الله عنه

عن انس رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه وسلم
کتب الی کسری و قیصر و الی النجاشی فقیل له انهم
لا یقبلون کتابا الا بخاتم فصاغ رسول الله
صلی الله علیه وسلم خاتما حلقته فضة و نقش فیه محمد رسول الله

هست نقل از انس که پیغمبر به نجاشی و کسری و قیصر
خواست تا نامها کند ارسال تا بوی بگروند بی اهمال
گفته شد نامه که مهر درو نبود نیست اعتماد برو
نکند هیچکس قبول او را نکند باور از رسول او را
بهر این امر کرده پیغمبر تا بکردند خاتمش درخور
بود از نقره حلقه خاتم بهر آن سرور نبی آدم

نقش

نقش در وی محمد مسطور هم رسول الله از پیش مذکور

الحدیث السابع حدیث انس رضی الله عنه

عن انس بن مالك رضی الله عنه ان النبی صلی الله
علیه وسلم كان اذا دخل الخلاء نزع خاتمه

از انس نیز گشته این مروی چون وضو ساختی نمود نبی
بخلا جا چو می شد آن سرور خاتم از دست می نمود بدر
هست این نزد جمله علما در خلا جا چه شهر و چه صحرا
دارد اسم رسول هم این حال کز پی حرمتش کنند اجلال
گر بنسیان برد کسی با خود باید او را بمشت خویش نهد
یا کند در عمامه اش پنهان یا در آرد در اندرون دهان
ور دو نا نیز و در هم ار ثبت باشد اینها بدان بود رخصت
کندش گر بجیب و کیسه نهان تا نگردد حرج مجوز دان

الحدیث الثامن حدیث ابن عمر رضی الله عنهما

عن ابن عمر رضی الله عنهما قال اتخذ رسول الله
صلی الله علیه وسلم خاتما من ورق فكان فی یده ثم كان

فی ید ابی بکر و عمر رضی الله عنهما ثم کان فی ید عثمان
رضی الله عنه حتی وقع فی بیر اریس نقشه محمد رسول الله

کفت ابن عمر که ساخت رسول ۞ خاتم خود ز نقره پس مقبول
بود بر وی بمهر مکتوب ۞ پس رسول الله از پیش مصحوب
بود در دست وی از زمانی حیات ۞ شد بصدیق نقل بعد ممات
کرد فاروق خاتمش در مشت ۞ بعد سوکش نمود در انکشت
بعد ازان در خلافت عثمان ۞ بود در دست وی دران ازمان
حفر بیر اریس می فرمود ۞ بر لب چه بجد همی می بود
خاتم از دست وی فتاد بچاه ۞ کرد بسیار آه و وا ویلاه
سعی کردند تا بدست آید ۞ ماه کم شده بدست آید
جهد کردند تا کشاید زود ۞ بکف آرند کوهر مقصود
لیک آن سعی و جهد سود نداشت ۞ غیر حسرت بجان و دل نکذاشت

باب ما جاء فی تختم رسول الله صلی الله علیه وسلم و این
باب مشتمل است بر پنج حدیث الحدیث الاول حدیث
علی بن ابی طالب کرم الله تعالی وجهه

عن

عن علی بن ابی طالب رضی الله عنه ان النبی صلی الله
علیه وسلم کان یلبس خاتمه فی یمینه

هست مروی که کفته است علی ۞ داشت خاتم بدست راست نبی
بد دو وجه این حدیث را زو مروی است ۞ یکی از لفظ و دیکر از معنی است

الحدیث الثانی حدیث عبد الله بن جعفر رضی الله عنه

عن حماد بن سلمة قال رایت ابن ابی رافع یتختم فی یمینه
فسالته فقال رایت عبد الله بن جعفر یتختم فی یمینه
وقال عبد الله بن جعفر کان النبی صلی الله علیه وسلم یتختم فی یمینه

کفته است این حدیث عبد الله ۞ ابن جعفر که بر رسول الله
بود پوشیده خاتمش بیمین ۞ کشته مروی بدو طریق چنین

الحدیث الثالث حدیث جابر رضی الله عنه

عن جابر رضی الله ان النبی صلی الله علیه وسلم کان یتختم فی یمینه

کفت جابر که خواجه عالم ۞ کرده اندر یمین خود خاتم

الحدیث الرابع حدیث ابن عباس رضی الله عنهما

عن الصلت بن عبد الله قال کان ابن عباس یتختم

في يمينه ولا خالد الا قال كان رسول الله صلى
الله عليه وسلم يتختم في يمينه

دیده ام گفت صلت عبد الله   ابن عباس را بیک ناگاه
بود خاتم بدست راست او را   ظن من آنکه گفته است چرا
بود پیغمبر خدا که چنین   دایما بود خاتمش بیمین

الحديث الخامس حديث ابن عمر رضى الله عنهما

عن ابن عمر رضى الله عنهما ان رسول الله صلى الله عليه وسلم
اتخذ خاتما من فضة وجعل فصه مما يلي كفه
ونقش فيه محمد رسول الله ونهى ان ينقش احد عليه
وهو الذى سقط من معيقيب في بئر اريس

گفت ابن عمر رسول خدا   داشت از نقره خاتمی بصفا
بسوی کف او نگینش بود   نقش در وی نبی چنین فرمود
که محمد رسول الله است   تابع اوست هر که آگاه است
نهی فرمود از آنکه هیچ احد   نکند نقش او بخاتم خود
این همان خاتم است کان ناگاه   از معیقیب رفت اندر چاه

نام آن چاه هست بیر اریس   در کمال لطافت و تنفیس
هست این اختلاف کان خاتم   که همی بد ز خواجهٔ عالم
از معیقیب رفته است بچاه   تا ز عثمان فتاد آن ناگاه

الحديث السادس حديث امام محمد الباقر رضى الله عنه

عن جعفر بن محمد عن ابيه قال كان الحسن والحسين
رضى الله عنهما يتختمان في يسارهما ولا يصح

این خبر را محمد باقر   کرد از ابنین مصطفی ظاهر
خاتم خویش را حسن و حسین   کرده اند در یسار خود سبطین

الحديث السابع حديث انس رضى الله عنه

عن انس بن مالك رضى الله عنه ان النبى صلى الله
عليه وسلم تختم في يمينه

از انس اینچنین شده منقول   لبس خاتم همی نمود رسول
خاتم نازنین آنحضرت   بود اندر یمین آنحضرت

الحديث الثامن حديث ابن عمر رضى الله عنهما

عن ابن عمر رضى الله عنهما قال اتخذ رسول الله صلى الله

علیه وسلم خاتما من ذهب فکان یلبسه فی یمینه فاتخذ
الناس خواتیم من ذهب فطرحه رسول الله صلی
الله علیه وسلم وقال لا البسه ابدا فطرح الناس خواتیمهم

گفت ابن عمر که آن سرور … خاتمی ساخت بهر خود از زر
پس در انگشت کرد او را … همه کس کرد نیز خاتمها
پس بینداخت خاتم زر را … گفت دیگر نپوشمش قطعا
طرح کردند جمله چون سرور … خاتم خویش را که بود از زر

فایده

شده ثابت ز جملهٔ علما … که حرام است بر رجال طلا
که بسازند از و بخود خاتم … هست این حکم ثابت و محکم
حنفی حلقه را کند تعیین … شافعی را خلاف هست درین
هست رخصت بغازیان از زر … که بود بر سپر و سیف و کمر
جایز آمد بوقت حرب اینها … لیک در غیر حرب نیست روا
میخ بر خاتم ار بود ز طلا … یا که دندان کنند هست روا
گر بسازد برای خود بینی … انکه بینی بریده اش بینی
وانکه قطعش شده سر انگشت … کرده بر جای او طلا در مشت

هست اینها حلال بر ایشان … نیست وزر و وبال بر ایشان
لیک آنها که قطع شد دستش … یا بریده تمام انگشتش
نیست قطعا روا ز نقره و زر … گر کند از برای خود دیگر
حاصل الامر انکه استعمال … از ذهب نیست بر رجال حلال
لیک باشد مباح بر نسوان … بهر زینت حلی و زیور ازان
تحلیه بر ذهب ز بهر نمود … در مصاحف چهار وجه نمود
احسنش آنکه گر برای نساست … زینت مصحفش مباح و رواست
ور بود از برای مرد کلام … هست زینت بلا کلام حرام
وجه ثانی که مطلقا ست حرام … مصحف مرد و زن همه بتمام
سومی آنکه مطلقا ست حلال … نیست در تحلیه نکال و وبال
چارمی در تحلی نیست خلاف … در مصاحف بدان خلاف غلاف
که بود منفعل در ان جایز … نبود تحلیه بدان هرگز
هست در سایر کتاب تمام … تحلیه هم باتفاق حرام

باب ما جاء فی صفت سیف رسول الله صلی الله
علیه وسلم واین باب مشتمل است بر پنج حدیث الحدیث الاول

عن انس رضی الله عنه قال كانت قبیعة سیف
رسول الله صلی الله علیه وسلم من فضة
كفت انس بوده است از فضه　　سیف آن شاه را سر قبضه

الحدیث الثانی حدیث سعید بن عبد الله رضی الله عنه

عن سعید بن ابی الحسن قال كانت قبیعة سیف
رسول الله صلی الله علیه وسلم من فضة

از سعید ابن بو الحسن مرویست　　بود وی دا در حسن بصریست
بند شمشیر سید ابرار　　نقره بوده بی جهاد شرار

الحدیث الثالث حدیث جد هود بن عبد الله رضی الله عنه

اخبرنا طالب بن حجیر عن هود وهو ابن عبد الله
بن سعید عن جده قال دخل رسول الله صلی
الله علیه وسلم مكة یوم الفتح وعلی سیفه ذهب وفضة
قال طالب فسالته عن الفضة فقال كانت قبیعة السیف فضة

كفت طالب كه جد هود نمود　　كه بمكه نبی نزول نمود
بود بر سیف او ز نقره و زر　　میدرخشید نور از آن جو قمر

كفت

كفت طالب ز فضه پرسیدم　　كفت بر فوق قبضه اش دیدم
بعضی آلات حرب بهر رجال　　در تحلی ز نقره هست حلال
مثل شمشیر و نیزه درع دگر　　موزه را نیز از این قبیل شمر
در غضب می شوند از ین كفار　　پس از ایشان بدین بر آرد مار
لیك در زین لجام و در دندان　　آمده در بیان شان وجهان
هست قول اصح كه هست حرام　　كرد نص شافعی ملكی اقدام
تحلیه بالذهب بدان مذكور　　نیست جایز در آنچه شد مذكور
بر فسانی ز نقره و ز طلا　　تحلیه بر اداة هست روا
زانكه باشد مشابهت بر جال　　این شبهه نگشته است حلال

الحدیث الرابع حدیث سمرة بن جندب رضی الله عنه

عن ابن سیرین قال صنعت سیفی علی سیف سمرة
بن جندب وزعم سمرة انه صنع سیفه علی سیف
رسول الله صلی الله علیه وسلم وكان حنفیا

سمره كفت سیف من حنفی　　بود مانند او بسیف نبی
زان قبیله شد است آن حاصل　　یا كه بوده از آن مكان غافل

جمله شمشیرهای آن سرور — نه عدد گفته اند اهل سیر
بود آن ذوالفقار و عضب و رسوب — حتف و قلعی و بتار بس مرغوب
مخذم است و قضیب و بس مأثور — نام شان در دو بیت شد مذکور

باب ما جاء فی صفة درع رسول الله صلی الله علیه و سلم

و درین باب دو حدیث مذکور است راجع بیک معنی

الحدیث الاول حدیث زبیر بن العوام رضی الله عنه

عن الزبیر بن العوام رضی الله عنه قال کان علی النبی صلی الله علیه و سلم یوم احد درعان فنهض الی الصخرة فلم یستطع فاقعد طلحة تحته فصعد النبی صلی الله علیه و سلم حتی استوی علی الصخرة قال فسمعت النبی صلی الله علیه و سلم یقول اوجب طلحة

ثابت است از زبیر ابن عوام — که رسول خدا علیه سلام
دو زره کرده بود اندر بر — روز جنگ احد برای حذر
خواست سرور که تا رود بالا — بر سر صخره که بود آنجا
از گرانی بار درع شریف — باز بس جرح گشته بود ضعیف

نتوانست خواجهٔ دوسرا — همه عالم فدای باد او را
بنشانید طلحه را آنجا — پا به پشتش نهاد شد بالا
گفت بشنیدم از رسول که گفت — چون از آن فعل وی شکفت نمود
که جنان بهر خویش واجب کرد — طلحه چون این عمل بجا آورد

فایده

کرد طلحه سپر تن خود را — از برای نبی رسول خدا
یافت بر تن جراحت بسیار — بود هشتاد و چند وقت شمار

الحدیث الثانی حدیث السایب بن یزید رضی الله عنه

عن السایب بن یزید ان رسول الله صلی الله علیه و سلم کان علیه یوم احد درعان قد ظاهر بینهما

هست مروی ز سایب ابن یزید — که بمن گشته این حدیث پدید
در اُحد روز جنگ پیغمبر — دو زره داشت فوق یکدیگر

فایده

شش عدد بود درعهای رسول — فضه سعدیه در کمال قبول
بود ذات الوشاح پس بترا — پس خرنق است بوده بس زیبا
زره سعد بن عباده به نذر — داد تحفه بآن علی القدر
چار حلقه ز نقره بود او را — دو ز پیش و دو بوده اش ز قفا

رهن نزد یهودی این حی بود … که نبی نقل از جهان فرمود
نام ذات الفضول بود اورا … وسعت عرض و طول بود اورا
در احد فضه را او اورا هم … در بر افکنده خواجهٔ عالم
نیز با سعدیه بجنگ حُنین … بود پوشیده سید کونین
هست آنکه بعهد نبی … لبس فرموده در حروب علی
هم بحرب جمل بپوشیده … پس بجنگ و جدل بپوشیده
هست مروی ز بعض اهل سیر … غیر این شش زره یکی دیگر
بود آن درع حضرت داود … نام نامی درع زوجا بود
پس بود هفت درع درع رسول … هست این قول از سلف منقول

باب ما جاء فی صفة مغفر رسول الله صلی الله علیه وسلم
واین باب مشتمل است بر دو حدیث الحدیث الاول
حدیث انس رضی الله تعالی عنه

عن انس بن مالک رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه وسلم دخل مکة وعلیه مغفر فقیل له هذا ابن خطل متعلق باستار الکعبة فقال اقتلوه

گفت روزی که فتح مکه بود … بر سر مصطفی زره از خود
پس خبر کرده شد که ابن خطل … گشته از خوف قتل مستاصل
کرده خود را بستر کعبه نهان … حکم فرمود خواجهٔ دو جهان
که بقتل آورید زود اورا … تا نباشد کر وجود اورا
کشته مقتول وی به بیت حرام … در هماندم میان رکن و مقام

الحدیث الثانی حدیث انس رضی الله عنه

عن انس بن مالک رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم دخل مکة عام الفتح وعلی راسه المغفر قال فلما نزعه جاءه رجل فقال ابن خطل متعلق باستار الکعبة فقال اقتلوه قال ابن شهاب و بلغنی ان رسول الله صلی الله علیه وسلم لم یکن یومئذ محرما

گفت انس عام فتح پیغمبر … رفت در مکه مغفرش بر سر
چون بینداخت از سر آن مغفر … کرده مردی خبر بآن سرور
که باستار کعبه گشته نهان … برده ابن خطل پناه بآن
امر حضرت بقتل او فرمود … گشت مقتول زود آن مردود

کفت ابن شهاب آن مکرم   می نبوده در آن زمان محرم

فایده

کرده اند اختلاف ایمهٔ دین   پیشوایان راه صدق و یقین

کر بلا قصد حج و عمره کسی   اندر آید بشهر مکه بسی

هست واجب بهر دخول احرام   یا نه تفصیل کرده اند تمام

نیست نزدیک شافعی واجب   مطلقا خواه تاجر و حاطب

نزد دیکر ایمهای عظام   نیست جایز دخول بیت حرام

حنفیه نموده استثنا   ساخته چند را جدا ازانها

آنکه کرده دخول در میقات   نیست احرام در همه اوقات

حنبلی نیز ساخت مستثنا   مر ذوی الحاجه را همه زانها

فایده

بود دو مغفر رسول خدا   از سلف اینچنین رسید بما

بود ذات السبوغ نام یکی   سد موشح دکر مدار شکی

باب ما جاء فی عمامة رسول الله صلی الله علیه وسلم

وابن باب مشتمل است بر پنج حدیث الحدیث الاول

حدیث جابر رضی الله تعالی عنه

عن جابر رضی الله عنه قال دخل النبی صلی الله علیه وسلم

مکة یوم الفتح وعلیه عمامة سوداء

کفت جابر که روز فتح رسول   بسعادت بمکه کرد نزول

داشت بر سر عمامه سودا   که نمیشد بمثل او پیدا

فایده

علما کرده اند استدلال   که لباس سیاه کشت حلال

اندر آن روز سید لبس سیاه   بود مشعر بانکه دین اله

نیست حکمی که یابد او تغییر   همچو رنک سیه تغیر کیر

الحدیث الثانی والثالث حدیث عمرو بن حریث فی هذا المعنی ودو وجهین

عن جعفر بن عمرو بن حریث عن ابیه قال ان النبی صلی الله علیه وسلم خطب الناس وعلیه عمامة سوداء

آمد از عمرو بن حریث بما   دید حشی با عمامه سودا

کفت هم وی که خطبه خواندان شاه   بر سر وی عمامه بود سیاه

الحدیث الرابع حدیث ابن عمر رضی الله تعالی عنهما

عن ابن عمر رضی الله عنهما قال کان النبی صلی الله علیه وسلم اذا اعتم سدل عمامته بین کتفیه قال نافع وکان ابن عمر یفعل ذلک قال عبید الله ورایت القاسم بن

محمد وسالما يفعلان ذلك

گفت ابن عمر که پیغمبر   چون ببستی عمامه را بر سر
در میان دو کتف از دستار   کردی اکثر علاقه را اظهار
گفت نافع که بود ابن عمر   همچنین بد علاقه‌اش از سر
قاسم بن محمد و سالم   همچنین کرده اند دو عالم

الحدیث الخامس حدیث ابن عباس رضی الله عنهما

عن ابن عباس رضی الله عنهما ان النبی صلی الله علیه وسلم خطب الناس وعلیه عصابة دسماء

ز ابن عباس هست این مروی   خطبه می خواند حضرت نبوی
بود بر سر عمامه‌اش سودا   آن سواد از عرق شدش پیدا
یا خود از اصل بود رنگ سیاه   بسته بودش بسر رسول الله

فایده

بود حضرت عمامهای سفید   بر سر خویشتن همی پیچید
گاه بی طاقیه ولی بسیار   بسته بر طاقیه نبی دستار
گاه بر طاقیه بلا دستار   اکتفا کرده سید مختار
شده مروی ز سید ابرار   فرق ما از جملهٔ کفار

اهل

اهل اسلام را شده است شعار   که بود شان بطاقیه دستار
طاقیه نیست بر سر کفار   نیست بر فرق شان بجز دستار
طاقیه هم دراز و آجیده   بوده هم کله پوش پوشیده

فایده

قدر دستار آن ستوده نهاد   هفت گز بوده و این معتاد
لیک از بهر جمعه و اعیاد   نشده از ده و دو ذرع زیاد

باب ما جاء فی صفة ازار رسول الله صلی الله علیه وسلم واین باب مشتمل است بر چهار حدیث

الحدیث الاول حدیث عائشة رضی الله عنها

عن ابی بردة عن ابیه قال اخرجت الینا عائشة رضی الله عنها کساء ملبدا وازارا غلیظا فقالت قبض روح رسول الله صلی الله علیه وسلم فی هذین

گفت ابو برده عائشه بنمود   پرده را که رقعه دوخته بود
نیز ازار درشت ناهموار   بود ملبوس سید ابرار
گفت کردند قبض روحش را   در میان همین ازار و کسا

الحدیث الثانی حدیث عمة اشعث بن سلیم رضی الله عنها

عن الاشعث بن سليم قال سمعت عمتي تحدث عن
عمها قال بينما انا امشي بالمدينة اذا انسان
خلفي يقول ارفع ازارك فانه اتقى وابقى فاذا
هو رسول الله صلى الله عليه وسلم فقلت يا رسول
الله انما هي بردة ملحاء قال اما لك فيّ اسوة فنظرت
فاذا ازاره الى نصف ساقيه

هست از عمه اشعث	شده مروی تمام این مبحث
گفت وقتی رو تنها رفتم	در سواد مدینه می گشتم
ناگه از خلف من یکی انسان	گفت بردار از زمین دامان
زانکه پاکیزه تر بود که ازار	نگذرد بر نجاست بازار
نشود کهنه هم ازارت زود	چون نیاید بخس و خار فرود
چون نگردم نگاه یک ناگاه	بود آن ناصح رسول الله
گفتم از صدق یا رسول الله	نیست این پرده را ضرر در راه
هست جنس بسی سطبر و درشت	عربان زان همی کشند به پشت
نیست این جامه جامه زینت	گر شود زود کهنه از لینت

گفت

گفت اندر لباس خویش چرا	نکنی اقتدا بکسوت ما
پس بدیدم سید ثقلین	بود ازارش به نیمه ساقین

الحدیث الثالث حدیث عثمان رضی الله تعالی عنه

عن اياس بن سلمة بن الاكوع عن ابيه قال كان
عثمان بن عفان رضي الله عنه يأتزر الى انصاف ساقيه
وقال هكذا كانت ازرة صاحبي يعني النبي صلى الله عليه وسلم

گفت ایاس از پدر که گفت پدر	داشت عثمان ازار خویش ببر
بود او تا به نیمه ساقین	گفت پوشیده خواجه کونین
همچنین تا بنصف ساق ازار	هیچ از سنتش فرو مگذار

الحدیث الرابع حدیث حذیفة بن الیمان رضی الله عنه

عن حذيفة بن اليمان قال اخذ رسول الله صلى الله
عليه وسلم بعضلة ساقي او ساقه فقال هذا موضع
الازار فان ابيت فاسفل فان ابيت فلا حق للازار في الكعبين

نقل کرده حذیفه ابن یمان	از نبی صدر بدر عالمیان
بگرفت او بدست ساق مرا	آن محل را که لحم بود آنجا

کفت این موضع است جای ازار — کر نخواهی ازو فروتر آر
لیکن آنرا بکلات مرسانی — نیست حق ازار هیچ در آن

فایده

هست این منع در حق مردان — نیست این حکم هیچ بر نسوان
کفت یک شبر تاکه درع زنان — ذیل خود را زیاده از مردان
خوب سازند تاکه باشانها — نشود هیچ کشف بر مردان
پس زیاده بود ازین ممنوع — بر زنان نیز کفته شد مجموع
حاصلش انکه جامه بر مردان — مستحب تا بنصف ساق بدان
ور بکعبیش رسد بود جایز — بکذرد زین ردا مدان هرکز
کر ز عجب و تکبر است حرام — ور نه مکروه باشد آن بتمام
بر زنان نیز مستحب است آن — قدر شبری ز کعبشان دامان
ور تجاوز کنند بقدر ذراع — در جوازش کسی نکرده نزاع
هست مکروه اکر کنند زیاد — مکذار آنچه کفته شد از یاد
کر کند کس زیاده واما زا — بضرورت مباح دان آنرا

فایده

کر کند آستین وسیع و دراز — کذرد زا عند الدنسة جواز
لیک ابن العراق کرده بیان — کرده زان کار بر همه آسان

لفظ

کفته هر صنف را زناس شعار — شده معتاد نزد شان این کار
کر ز روی تکبر است حرام — ور ز عادت مباح دان بتمام

باب ما جاء فی مشیة رسول الله صلی الله علیه وسلم واین باب مشتمل است بر سه حدیث الحدیث الاول حدثنا قتیبة بن

عن ابی هریرة رضی الله عنه قال ما رایت شیا احسن من رسول الله صلی الله علیه وسلم کان الشمس تجری فی وجهه وما رایت احدا اسرع فی مشیته من رسول الله صلی الله علیه وسلم کانما الارض تطوی له وانا لنجهد انفسنا وانه لغیر مکترث

کفت این را ابو هریره که من — کس ندیدم ز مصطفی احسن
کوئیا آفتاب عالم کرد — سیر در روی خوب او میکرد
بود او اسرع از تمام انام — کس ندیدم چو او بکاه خرام
کوئیا زیر پای آن شه دین — در نوردیده می شد است زمین
میکند کسب نور ماه از مهر — مهر هم نور یابد از ان کل چهر
ما بجد و بجهد و سعی تمام — می دویدیم در پیش بدوام

چه بود تا بگرد او برسیم　　و ز شرف خاکپای او بوسیم
لیک آن شاه بارگاه اله　　می خرامید همچو ماه براه
بی تکلف ولا ابالی وار　　از وی این معجزیست در رفتار
می شدی طی زمین ته پایش　　تا دهد بوسه بر قدمهایش
میرساند خویشتن را تیز　　تا رسد پای او بآن هم نیز

الحدیث الثانی والثالث عن علی بن ابی طالب رضی الله عنه

عن ابراهیم بن محمد من ولد علی بن ابی طالب رضی الله
عنه قال کان علی اذا وصف رسول الله صلی الله
علیه وسلم قال کان اذا مشی تقلع کانما ینحط من صبب

مرتضی وصف مصطفی فرمود　　که بگاه خرام مسرع بود
گوییا از فوق او بسوی نشیب　　می نماید نزول وی بشتیب

باب ما جاء فی تقنع رسول الله صلی الله علیه وسلم و درین
باب یک حدیث مذکور است از انس رضی الله عنه
این حدیث

عن انس بن مالک رضی الله عنه قال کان رسول الله
صلی الله علیه وسلم یکثر القناع کان ثوبه ثوب زیات

کفت

کفت انس بعد دهن انور　　می فکنداست پرده بر سر
بس که روغن درو نمود اثر　　شده بود آن چو ثوب روغن کر

باب ما جاء فی جلسة رسول الله صلی الله علیه وسلم
واین باب مشتمل است بر سه حدیث الحدیث
الاول حدیث قیلة ابنة مخرمة رضی الله تعالی عنها

عن قیلة بنت مخرمة انها رات رسول الله صلی الله
علیه وسلم فی المسجد وهو قاعد القرفصاء قالت فلما
رایت رسول الله صلی الله علیه وسلم المتخشع فی الجلسة ارعدت من الفرق

قیله گفتا بمسجد نبوی　　دیده ام مجتبی نشسته نبی
متخشع شده ز فرط خشوع　　متواضع هم از کمال خضوع
چون بدیدم ورا بترسیدم　　رعب بر من فتاد لرزیدم

الحدیث الثانی حدیث عباد بن تمیم عن عمه رضی الله عنه

عن عباد بن تمیم عن عمه انه رای النبی صلی الله علیه وسلم
مستلقیا فی المسجد واضعا احدی رجلیه علی الاخری

کفت عباد بن تمیم که دید　　آنچه بر عم او شداست پدید

بود در مسجد آن رسول خدا   زاستراحت فتاده بد بقفا
کرده یک پا بر آن دگر   وضع آن رهنمای کل بشر
تنبیه
هست از جابر اینچنین مروی   نهی وارد شده که مستلقی
ننهد پای خویش بر دیگر   پس تعارض بود درین دو خبر
وجه توفیق آن تواند بود   که بود پایها همه ممدود
گر یکی فوق آن دگر باشند   عورت از کشف بی‌خطر باشند
ور که زانوی خود کند بالا   بنهد بر زبر دگر پا را
گر شود منکشف ورا عورت   هست ممنوع وی ازین صورت
پس بود جایز آن درینحالت   نیست وزری ورا درین صورت

الحدیث الثالث حدیث ابی سعید الخدری رضی الله عنه

عن ابی سعید عن ابیه عن جده ابی سعید الخدری رضی الله عنه قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا جلس فی المسجد احتبی بیدیه صلی الله علیه وسلم

هست از بوسعید الخدری   چون بمسجد همی نشست نبی
محتبی می شد است او بیدیه   یا مفیض الوجود صل علیه

قرفصا

قرفصا واحتباست آنکه سرین   بنهد در قعود کس بزمین
فایده
دستها حلقه کرده بر زانو   پس کند اعتماد وی بر او
زاحتبا نهی کرده در جمعه   در زمان قرائت خطبه
اغلب است آنکه اندرین هیئت   خواب غالب شود درینحالت
نشود استماع ازو حاصل   یا درین حین وضو شود باطل
فایده
هست مروی که حضرت نبوی   محتبی بود گاه مستلقی
گه مربع گهی بدو زانو   شده بر وفق حال صادر ازو
رحم بر حال امتان فرمود   توسعه بهرشان از آن بنمود

باب ما جاء فی تکأة رسول الله صلی الله علیه وسلم

واین باب مشتمل است بر پنج حدیث الحدیث الاول و

الخامس حدیث جابر رضی الله تعالی عنه

عن جابر بن سمرة رضی الله عنه قال رأیت رسول الله صلی الله علیه وسلم متکئا علی وسادة علی یساره

هست از جابر این خبر منقول   دیده‌ام تکیه کرده بود رسول
متکائش نهاده بد به یسار   یا بجیب کرده تکیه آن مختار

الحدیث الثانی حدیث ابی بکرة رضی الله عنه

عن عبد الرحمن بن ابی بکرة عن ابیه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الا احدثکم باکبر الکبایر قالوا بلی یا رسول الله قال الاشراک بالله وعقوق الوالدین قال وجلس رسول الله صلی الله علیه وسلم وکان متکئا قال وشهادة الزور او قول الزور قال فما زال رسول الله صلی الله علیه وسلم یقولها حتی قلنا لیته سکت

کرده بو بکره از نبی تحدیث   که کنم بر شما بیان حدیث

کز کناها بود کدام اکبر   ضررش از همه بود اکثر

همه گفتند یا رسول الله   شرح فرمای تا شویم آگاه

گفت اکبر کبایر آن باشد   که بغیر از خدای بپرستد

آنکه سازد بحق سهیم و شریک   غیر او را باو کند تشریک

عمر خود در عبادت اصنام   کذراند بکفر و کاه حرام

دیگر آنکه مادر و پدر آزار   که کند بر خلاف ایشان کار

غیر اشراک و معصیت ایشان   گر کنند امر نیست چاره از آن

در مباحات واجب است برو   بر رضاشان کند اطاعت او

این سخن را رسول تکیه کنان   بر صحابه همی نمود بیان

چون باینجا رسید پیغمبر   بنشست از کمال عظم خبر

تا کند در دل صحابه اثر   زین عمل بیشتر کنند حذر

زانکه مردم بآن گرفتارند   در حسابش هیچ نشمارند

سیومی گفتن دروغ بود   قایل کذب بی فروغ بود

از گواهی زور بر باطل   میکند و زر بهر خود حاصل

کرد حضرت مبالغه چندان   همه در قبح کذب کذابان

که گمان شد مبادا آنکه رسول   شود ش دل ازین مقوله ملول

همه گفتیم کاشکی خاموش   شود آن شه که رفت از ما هوش

بود این آرزو بآن حضرت   از کمال محبت و شفقت

الحدیث الثالث والرابع حدیث ابی جحیفه آورده باسنادی

عن ابی جحیفه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اما انا فلا آکل متکیا

هست از ابو جحیفه این منقول		که شنیدم چنین که گفت رسول

تکیه کرده نمی خورم هرگز		نیست ما را چنین صفت جایز

بنده ام من ز بندگان باید		اکل من همچو اکل شان شاید

فایده

تکیه کردن چهار نوع بود		گرد داو متکی چنین چو شود

یا کند تکیه او بیک پهلو		یا نهد دست بر زمین یکسو

یا نهد پشت خویش بر دیوار		یا نشیند بتکیه زا ستکبار

هست در اکل این همه مذموم		شده این جمله از خبر مفهوم

سنت اکل آن بود کاکل		بشود منحنی بآن مایل

یا کند نصب رجله الیمنی		بنشیند بر رجله الیسری

باب ماجاء فی اتکاء رسول الله صلی الله علیه وسلم واین باب مشتمل است بر دو حدیث و مقصود از ایراد حدیثین درین باب اتکاء آنحضرت هر یکی از صحابه در حال مرض

الحدیث الاول حدیث انس رضی الله عنه در ترجمه این حدیث در باب عمامه مذکور شده

الحدیث الثانی حدیث فضل بن عباس رضی الله تعالی عنهما

عن الفضل

عن الفضل بن عباس رضی الله عنهما قال دخلت علی رسول الله صلی الله علیه وسلم فی مرضه الذی توفی فیه وعلی راسه عصابة صفراء فسلمت فقال لی یا فضل قلت لبیک یا رسول الله قال اشدد بهذه العصابة راسی قال ففعلت ثم قعد فوضع کفه علی منکبی ثم قام ودخل المسجد

هست مروی ز فضل بن عباس		که شدم نزد بهترین اناس

در زمانی که بود وی بیمار		رفت هم زین مرض بدار قرار

داشت بر سر عمامه صفرا		کردم او را سلام گفت بیا

بر سرم کن عمامه را محکم		آنچه فرمود کرد مش در دم

بنشست آن لطیف پاک نهاد		کف خود را بکتف من بنهاد

سوی مسجد برفت بهر نماز		هست این قصه طویل و دراز

باب ماجاء فی صفة اکل رسول الله صلی الله علیه وسلم واین باب مشتمل است بر پنج حدیث الحدیث الاول حدیث کعب بن مالک رضی الله تعالی عنه

عن كعب بن مالك رضي الله عنه ان النبي صلى الله
عليه وسلم كان يلعق اصابعه ثلثا

هست مروی ز کعب بن مالک … آن شده در سلوک دین سالک
که رسول خدایرا دیده … که سه انگشت خویش لیسیده
بود وسطی سبابه پس ابهام … آنکه کرده است لعق بعد تمام
فایده
بدو انگشت شیطان … بیک اهل تکبر و خذلانی
بسه انگشت مستحب میدانی … چار یا پنج را باو مرسانی
مگر آنجا که با شدت حاجت … هست عادت به بیشتر سنت
هست دایم حریص را عادت … که به پنجه همی خورد دعوت

الحديث الثاني حديث انس واين حديث در معنی حديث
اولست الحديث الثالث حديث ابو جحيفه شرح اين
حديث در باب ما قبل مذكور شد الحديث الرابع
حديث كعب بن مالك وترجمه اين حديث تتمه
حديث اولست الحديث الخامس حديث انس رضي الله عنه

عن مصعب بن سليم قال سمعت انس بن مالك رضي الله عنه

يقول

يقول أُتي رسول الله صلى الله عليه وسلم بتمر فرايته
ياكل وهو مُقعٍ من الجوع

گفت انس نزد مصطفی خرما … بود دیدم که میخورد اورا
بود مُقعی رسول عالمیان … از مجاعت نشسته بود چنان
فایده
هست اقعا آنکه زانوها … بکند رفع جانب بالا
بنهد پس سرین خود بزمین … همچنین دست از یسار و یمین

باب ما جاء في خبز رسول الله صلى الله عليه وسلم
واين باب مشتملست بر هشت حديث الحديث الاول
حديث عايشة رضي الله تعالى عنها

عن عايشة رضي الله عنها انها قالت ما شبع آل
محمد صلى الله عليه وسلم من خبز الشعير يومين متتابعين
حتى قبض رسول الله صلى الله عليه وسلم

عایشه گفت آل پیغمبر … تا زمان ممات آن سرور
سیر از نان جو نگردد شکم … در دو روز و دو شب بیاپی هم
فایده
هست مقصود ز آل اهل و عیال … که مؤنت بروست در همه حال

بعد از آنش خمیر میکردیم … عمرها همچنین بسر بردیم

الحديث الخامس حديث انس رضي الله عنه

عن قتادة عن انس بن مالك رضي الله عنه قال
ما اكل نبي الله صلى الله عليه وسلم على خوان ولا في
سكرجة ولا خبز له مرقق قال فقلت لقتادة
فعلى ما كانوا ياكلون قال على هذه السفرة

نقل کرد از انس قتاده که گفت … این سخن از انس قتاده شنفت
که نخوردی نبی طعام ز خوان … از اناء صغیر هم که در آن
چیزها بوده اشتهای طعام … چون جوارش محللات تمام
می نپختند نانهای تنک … تا شود هضم آن بمعده سبک
راوی کرد از قتاده سوال … بر چه بود اکل آن حمیده خصال
گفت بر سفره می نهاد طعام … پس از آن اکل کرده خیر انام

الحديث السادس حديث عايشة رضي الله عنها

عن مسروق قال دخلت على عايشة رضي الله عنها
فدعت لي بطعام وقالت ما اشبع من طعام فاشاء

ان ابكي

ان ابكي الا بكيت قال قلت لم قالت اذكر الحال التي
فارق عليها رسول الله صلى الله عليه وسلم الدنيا
والله ما شبع من خبز ولا لحم مرتين في يوم واحد

کرده مسروق نقل من رفتم … نزد صدیقه گفت بنشستم
نزد ما کرد ما حضر حاضر … چون شدم آن طعام را ناظر
گفت صدیقه من ز لحم و ز نان … چون شوم سیر میشوم گریان
سبب گریه می شود شبعم … چون بخواهم شبع روان گریم
گفت او را بیا بگو که چرا … میشود این سبب بیان فرما
گفت صدیقه یاد می آرم … اشک از چشم خویش می بارم
حالتی را که بود حضرت را … که در آن حال رفت از دنیا
نشد از نان و گوشت آن فیروز … سیر دو بار زین دو در یک روز
نی ز نان نی ز لحم وی دو بار … خورده یک روز سیر آن مختار

الحديث السابع ايضا حديث عايشة رضي الله عنها

عن عايشة رضي الله عنها قالت ما شبع رسول الله
صلى الله عليه وسلم من خبز شعير يومين متتابعين حتى قبض

هر کجا روز میشود مذکور / شب بود هم مراد ازین دستور

الحدیث الثانی حدیث ابا امامة رضی الله عنه

عن سُلیم بن عامر قال سمعت ابا امامة یقول ما کان یفضل عن اهل بیت رسول الله صلی الله علیه وسلم خبز الشعیر

هست از ابو امامه این منقول / که زیاده ز بیت اهل رسول
پاره نان جو ز ماکولات / می نماند در همه اوقات
در ته سفرهای شان باقی / همه میگشته اند در باقی

الحدیث الثالث حدیث ابن عباس رضی الله عنهما

عن ابن عباس رضی الله عنهما قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یبیت اللیالی المتتابعة طاویا هو واهله لا یجدون عشاء وکان اکثر خبزهم خبز الشعیر

ابن عباس گفت پیغمبر / چند شب از عقیب یکدیگر
آن بنفس نفیس خویش و عیال / خالی البطن می نمود وصال

هیچ از جنس خوردنی و طعام / می نشد یافت تا خورند بشام

الحدیث الرابع حدیث سهل بن سعد رضی الله عنه

عن سهل بن سعد انه قیل له اکل رسول الله صلی الله علیه وسلم النقی یعنی الحواری فقال سهل ما رای رسول الله صلی الله علیه وسلم النقی حتی لقی الله تعالی فقیل له هل کانت لکم مناخل علی عهد رسول الله صلی الله علیه وسلم قال ما کانت لنا مناخل فقیل کیف کنتم تصنعون بالشعیر قال کنا ننفخه فیطیر منه ما طار ثم نعجنه

گفته شد سهل ابن سعد رسول / هیچ از نان میده کرده قبول
گفت خبز نقی ندید رسول / تا بآن دم که با خدای رسید
باز پرسید از و بعهد رسول / بوده منخل شده است این منقول
گفت منخل نبود هیچ بما / تا شود آرد بیخته زانها
باز گفتند جو چه میشد آس / چون جدا از سبوس کرده اناس
می دمیدیم گفت باد بر آن / میشد آن پوستها از آن پران

عایشه گفت خواجه عالم / سیر از نان جو دو روز بهم
نشد شد اکل تا زمان وفات / در ریاضت چنین گذاشت حیات

الحدیث الثامن حدیث انس رضی الله عنه

عن انس رضی الله عنه قال ما اکل رسول الله صلی الله علیه وسلم علی خوان ولا اکل خبزا مرققا حتی مات

نقل کرده انس که شاه جهان / می نخورده طعام را از خوان
هم ز نان تنک نخورد رسول / تا زمان وفات کان مقبول
آنچه مروی شده است از سلمان / که بدیه نهاده بد بر خوان
اکل فرموده با صحابه از آن / کرده بیرون ز خوان صحیح بدان

باب ما جاء فی صفة ادام رسول الله صلی الله علیه وسلم ودر بعضی نسخ ما اکل من الالوان نیز مذکور است و این باب مشتمل است بر سی و چهار حدیث الحدیث الاول حدیث عایشة

عن عایشة رضی الله عنها ان رسول الله صلی الله علیه قال نعم الادام الخل

نقل کرد از رسول صدیقه / که بود نیک نان خورش سرکه

الحدیث الثانی حدیث نعمان بن بشیر رضی الله عنه

عن نعمان بن بشیر یقول الستم فی طعام وشراب ما شئتم لقد رایت نبیکم صلی الله علیه وسلم وما یجد من الدقل ما یملاء بطنه

گفت نعمان بن بشیر شما / دایما از شراب و نعمتها
میخورید آنچنانکه میخواهید / واقف خوردن رسول الله
بخدا دیده ام رسول شما / که نمی یافت از دقل خرما
آنقدر تا شکم کند پر از آن / اینچنین بود شاه عالمیان

الحدیث الثالث حدیث جابر بن عبد الله رضی الله عنه

عن جابر بن عبد الله رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم نعم الادام الخل

این خبر جابر بن عبد الله / نقل کرده است از رسول الله
که بود سرکه بس لطیف ادام / نیست حاجت چو نان بود طعام

الحدیث الرابع حدیث ابی موسی رضی الله عنه

عن زهدم الجرمی قال کنا عند ابی موسی فاتی بلحم

دجاج فتنحی رجل من القوم فقال مالک قال انی
رایتها تاکل شیا فحلفت ان لا اکلها قال ادن فانی
رایت رسول الله صلی الله علیه وسلم یاکل لحم دجاج

گفت زهدم که نزد بوموسی — رفته بودیم ما حضر بر ما
پاره لحم ماکیان آورد — پس بخوردن ازو دلالت کرد
مردی از قوم یکطرف بنشست — از کراهت نکرد سویش دست
گفت بوموسیش بگوی چرا — نکنی تو موافقت با ما
گفت دیدم که ماکیان ناگاه — چیزی بدبوی می چریدبراه
پس قسم یاد کرده ام که ازان — نخورم لحم شان بهیچ زمان
گفت برخیز پیش ما باز آ — باش در خوردنش تو شریک ما
کز لحم دجاج خورده رسول — بوده این لحم نزد وی مقبول

الحدیث الخامس حدیث سفینة مولی رسول الله

عن سفینة رضی الله عنها قال اکلت مع رسول الله
صلی الله علیه وسلم لحم حباری

از سفینه شده چنین مروی — که بخوردم من از طعام نبی

بانبی خورده ام ز لحم کلنگ — اکل با نحاد مانی نبودش ننگ

الحدیث السادس حدیثا بی موسی واین حدیث
با حدیثی که پیشتر مذکور شده من حیث المعنی موافقت
وترجمه او گفته شده الحدیث السابع حدیث ابی اسید

عن ابی اسید قال قال له رسول الله صلی الله علیه وسلم
کلوا الزیت وادهنوا به فانه من شجرة مبارکة

نقل کرده ابو اسید چنین — امر فرمود شاه کون ومکین
روغن زیت را همه بخورید — نیز ازوی بموی خود مالید
از درخت مبارک حاصل — چون شده دل باو بود مایل
هست این امر امر استحباب — نیست در ترک او عتاب وخطاب

الحدیث الثامن حدیث عمر بن الخطاب واین حدیث
بحدیث سابق موافق است من حیث اللفظ والمعنی
الحدیث التاسع حدیثا سلم ایضا بمعنی هذا الحدیث
العاشر حدیث انس بن مالک رضی الله تعالی عنه

عن انس بن مالک رضی الله عنه قال کان النبی صلی الله علیه وسلم

یعجبه الدباء فاتی بطعام او دعی له فجعلت اتتبعه
فاضعه بین یدیه لما اعلم انه یحبه

شده مروی انس چنین میگفت — از کدو مصطفی شدی بشگفت
بس طعامی ز بهر تش آورند — که کدو نیز اندران کردند
من کدو را بنزد آنحضرت — مینهادم که تا کند رغبت
زانکه دیدم که دوست میدارد — همه را کو چنین بجا آرد
هست ایثار دایما محبوب — خاصه چون طالبش بود مطلوب

الحدیث الحادی عشر حدیث جابر بن طارق رضی الله

عن حکیم بن جابر عن ابیه قال دخلت علی النبی
صلی الله علیه وسلم فرایت عنده دباء یقطع فقلت
ما هذا قال نکثر به طعامنا

گفت جابر بنزد پیغمبر — چون شدم دیده ام که آنسرور
که کدو قطعه قطعه می افزود — گفتمش بهر چیست این فرمود
همچنین گفت سید الابرار — میکنم زین طعام را بسیار

الحدیث الثانی عشر حدیث انس رضی الله عنه

عن انس بن مالک رضی الله عنه یقول ان خیاطا
دعا رسول الله صلی الله علیه وسلم لطعام صنعه
فقال انس فذهبت مع رسول الله صلی الله علیه وسلم
الی ذلک الطعام فقرب الی رسول الله خبزا من شعیر
ومرقا فیه دباء وقدید قال انس فرایت النبی
صلی الله علیه وسلم یتتبع الدباء حوالی القصعة
فلم ازل احب الدباء من یومئذ

درزی بود میزبانی کردید — بضیافت رسول را طلبید
گفت انس نیز من شدم همراه — در ضیافت مع رسول الله
پس بنزدیک خواجه لولاک — نان از جو نهاد با یک لاک
شوربای دران کدو وقدید — که کدوها بگرد میگردید
انس آندم رسول را میدید — که کدو از حوالیش میچید
گفت زانروز دوست میدارم — تخم حبش بدل همی کارم

الحدیث الثالث عشر حدیث عایشة رضی الله عنها

عن عایشة رضی الله عنها قالت کان النبی صلی الله

عليه وسلم يحب الحلواء والعسل

عايشه كفت خواجه دوسرا … عسلش دوست بود با حلوا

الحديث الرابع عشر حديث ام سلمة رضي الله عنها

ام سلمة قربت الى رسول الله صلى الله عليه وسلم جنبا مشويا فاكل منه ثم قام الى الصلوة وما توضأ

سلمه ام مومنين كفتا … كه ببردم بنزد خير ورى
دست و پهلوى پخته بريان … پس تناول نمود حضرت ازان
بعد از اكل او كذارد نماز … پس ز سر او وضو نكرد آغاز
خوردن آنچه پخته شد از نار … جايز است آن درانى خلاف مدار
هم وضو را نميكند باطل … اين بيان شد ز فعل او حاصل

الحديث الخامس عشر حديث عبد الله بن حارث

عن عبد الله بن الحارث رضي الله عنهما قال اكلنا مع رسول الله صلى الله عليه وسلم شواء في المسجد

اينچنين كفته است عبد الله … ابن حارث كه با رسول الله
ما بخورديم پاره بريان … هم بمسجد دران شريف مكان

الحديث السادس عشر حديث مغيرة بن شعبة

عن المغيرة رضي الله عنه قال ضفت مع رسول الله صلى الله عليه وسلم ذات ليلة فاتى بجنب مشوى ثم اخذ الشفرة فجعل يحز لي بها منه قال فجاء بلال يوذنه بالصلوة فالقى الشفرة فقال ما له تربت يداه قال وكان شاربه قد وفى فقال له اقصه لك على سواك او قصه على سواك

از مغيره چنين شده است بيان … كه شبى با نبى شدم مهمان
پس عيان كشت پهلوى بريان … كارد بكرفت خير عالميان
بهر من لحم قطع ميفرمود … واندرين كار مشتغل مى بود
كه بلال از برون بكرد آغاز … از براى اذان بلند آواز
پس بينداخت كارد را از دست … پس بطعن وملامتش بنشست
پس بكفتا چه مى شود اورا … صبر ننمود يك زمان اورا
بشويم از طعام فارغ بال … خاك آلوده باد دست بلال
اين دعا در عرب بود معتاد … ليك معنيش نيست هيچ مراد

كفت شارب رسيده بود مرا … چون بديدش بكفت پيشتر آ
تا كنم قصر شاربين ترا … سازمت من ازين عذاب جدا
زير موى لبش سواك نهاد … قصر فرمود آن خجسته نهاد

الحديث السابع عشر حديث ابي هريرة رضي الله عنه

عن ابي هريرة رضي الله عنه قال اتى النبي صلى الله عليه وسلم بلحم فرفع اليه الذراع وكانت تعجبه فنهس منها

هست از بو هريره اين مروى … كفت آورده شد بنزد نبى
پاره كوشت پس ازان برداشت … يك ذراع چو وى بدان خوش داشت
پس بدندان خويش كند اورا … همچنين خورده اش رسول خدا

الحديث الثامن عشر حديث ابن مسعود رضي الله عنه

عن ابن مسعود رضي الله عنه قال كان النبي صلى الله عليه وسلم يعجبه الذراع قال وسم في الذراع وكان يرى ان اليهود سموه

ابن مسعود كفت آنكه ذراع … بود معجب ازان مطيع مطاع
يك ذراعش بكرد زهرآلود … بهرش از دشمنى كروه يهود
يك يهوديه شاه در خيبر … كرد مسموم بهر پيغمبر

١

يك ذراعش كرفت وضع نمود … بيشتر كز كلو رود بفزود
آن ذراعش بخور ز من كفت … زهرآلوده كرده اند مرا
لقمه را از دهن برون انداخت … پس بحال صحابها پرداخت
منع از اكل آن نبى فرمود … لقمه بشر پيش اكل نمود
نزد خويشش يهود را طلبيد … كفت شان اينچنين چرا كرديد
همه كفتند در جواب اكر … كر تو باشى رسول و پيغمبر
پى كمانت خدا كند آكاه … زين عمل چون شديم زان كمراه
ور بود كذب دعوتت برهيم … استراحت ز قتل تو يابيم
دركذشت از كناه بد كيشان … بهر نفس نفيس خود زيشان
ليك بهر قصاص بشر نمود … امر بر قتل قاتلش فرمود

الحديث التاسع عشر حديث ابي عبيد مولى رسول الله صلى الله عليه وسلم

عن ابي عبيد قال طبخت للنبي صلى الله عليه وسلم قدرا وكان يعجبه الذراع فناولته الذراع ثم قال ناولني الذراع فناولته ثم قال ناولني الذراع فقلت يا رسول الله وكم للشاة من ذراع فقال

والذی نفسی بیده لو سکت لناولتنی ما دعوت

گفته است بو عبید دیگ طعام   پخته بودم برای فخر انام
نزد حضرت ذراع بد محبوب   رغبت خوردنش بابین مرغوب
گفت ازدیگ یک ذراع بیار   چون بیاوردمش دگر گفت آر
بار دیگر بگفت صدر امم   که بیاور ذراع دیگر هم
گفتم او راکه یا شفیع مطاع   نیست یک شاة را بجز دو ذراع
گفت گر تو سکوت میکردی   بیشتر زین دو نیز آوردی
بخدایی که نفس من دایم   بید قدرتش بود قایم
گر اگر این سخن نمیگفتی   حکمتش را ز من نمی جستی
تا که بودم ذراع را جویان   میشد از دیگ آن ذراع عیان

الحدیث العشرون حدیث عایشة رضی الله عنها

عن عایشة رضی الله عنها قالت ما کان الذراع احب اللحم الی رسول الله صلی الله علیه وسلم ولکنه کان لا یجد اللحم الا غبا وکان یعجل الیها لانها اعجلها نضجا

عایشه گفت نزد پیغمبر   که نبوده احب ذراع مگر

الکر

آنکه می یافت گاه گاه رسول   بعد یکماه یا دو ماه رسول
لحم را وان محبتش بذراع   نه از آن روست کان بود نفاع
بلکه چون پخته میشود او زود   بهر خوردن شتاب می فرمود

الحدیث الحادی والعشرون حدیث عبد الله بن جعفر

حدثنا محمود بن غیلان حدثنا ابو احمد حدثنا مسعر قال سمعت شیخا من فهم قال سمعت عبد الله بن جعفر یقول سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول ان اطیب اللحم لحم الظهر

هست مروی که گفت عبد الله   که شنیدم من از رسول اله
لحم طیب که باشدت ز آن به   هست آن لحم کان بود بر ظهر

الحدیث الثانی والعشرون حدیث عایشة رضی الله عنها

ان النبی صلی الله علیه وسلم قال نعم الادام الخل رجع اینکه مذکور شد الحدیث الثانی والعشرون حدیث ام هانی

عن ام هانی رضی الله عنها قالت دخل علی النبی صلی الله علیه وسلم فقال اعندک شیء فقلت لا الا خبز

يا بس وخل فقال هاتي ما افقر بيت من ادم فيه خل

ام هانی بگفت از خبرت — که درآمد بخانه ام حضرت
گفت چيزی بود بنزد شما — تا شود دفع زو مجاعت ما
گفتمش نان خشک و خل دارم — گر شود نزد تو آريم
گفت آری نباشد آن خانه — که بود سرکه اندران خانه
خالی از نانخورش بود وانی — خل بود بهر نانخورش کافی

الحديث الرابع والعشرون حديث ابي موسی رض

عن ابي موسی رضی الله عنه عن النبی صلی الله عليه وسلم قال فضل عايشة علی النساء كفضل الثريد علی ساير الطعام

گفت ابو موسی بهترين بشر — وصف صديقه کرد داد خبر
در نسا فضل عايشه بدوام — چون ثريد است درميان طعام

فايده

الطيب از جملهٔ اطعمه است ثريد — نفع بسيار زو شده است پديد
در عرب اشکنه بود با لحم — يا بود شوربا ش با از شحم
پس مؤنت درين بود کمتر — در کفايت همين بود ايسر
لذت و قوتش بود بسيار — ميشود زودتر ز معده گذار

چون شود با ثريد لحم بهم — افضليت از آن شود مفهم
لحم را سيد الطعام نبی — گفته وين قول زان شده مروی
بوده است عايشه احب نسا — بوده درو بسی فضيلتها
افضليت ورا شده مثبت — از نساء رسول بی شبهت
آن زنانی که در زمانش بود — گشته بين السلف چنين معهود

الحديث السادس والعشرون حديث ابی هريرة رض

عن ابي هريرة رضی الله عنه انه رای رسول الله صلی الله عليه وسلم توضا من ثور اقط ثم راه اكل من كتف شاة ثم صلی ولم يتوضا

بو هريره روی کند تقرير — اکل فرموده پاره ز پنير
پس وضو ساخت بعد از آن حضرت — بعد ازين ديدمش بلا شبهت
که ذراعی ز شاة اکل نمود — بی توضی نماز ادا فرمود

فايده

شده است اين وضو بان محمول — غسل کرده دهان و دست رسول
يا که منسوخ گشته است خبر — نيست حاجت وضو کند از سر

الحديث السابع والعشرون حديث انس بن مالك

عن انس بن مالک رضی الله عنه قال اولم رسول
الله صلی الله علیه وسلم علی صفیة بتمر وسویق

الحدیث الثامن والعشرون حدیث سلمی رضی الله

عن عبید الله بن علی عن جدته سلمی ان الحسن بن
علی وابن عباس وابن جعفر اتوها فقالوا لها
اصنعی لنا طعاما مما کان یعجب رسول الله صلی
الله صلی الله علیه وسلم ویحسن اکله فقالت یا بنی
لا تشتهیه الیوم قال بلی اصنعیه لنا قال فقامت
فاخذت شیا من الشعیر فطحنته ثم جعلته
فی قدر وصبت علیه شیا من زیت ودقت
الفلفل والتوابل فقربته الیهم فقالت هذا
مما کان یعجب النبی صلی الله علیه وسلم ویحسن اکله

گفت سلمی که آمدند بمن ❊ ابن عباس با امام حسن
بود هم ابن جعفر آن عزیز ❊ که بسازاز برای ما آن چیز
در عجب می شده رسول خدا ❊ خوش همی بود خوردنش اورا

گفت با سایل آن زمان سلمی ❊ از سر مهر ای پسر حالا
که زمانی فراخی و سعت است ❊ میل کردن بسوش بی جهت است
میل داری باشتهای تمام ❊ چون کنم زان طعام تشان اطعام
همه گفتند اصنعیه لنا ❊ هوسی نیست غیر ازین ما را
چون بدید آن مبالغه زایشان ❊ پاره جو بکرد آرد روان
قدری فلفل و حوایج بساخت ❊ اندکی زیت هم بدیک انداخت
پس بیاورد نزدشان بنهاد ❊ گفت اینست کان نجسته نهاد
دوست میداشت خوردن اورا ❊ بختمش من هم از برای شما

الحدیث التاسع والعشرون حدیث جابر بن عبد الله

عن جابر بن عبد الله رضی الله عنهما قال اتانا النبی
صلی الله علیه وسلم فی منزلنا فذبحنا له شاة فقال
کانهم علموا انا نحب اللحم وفی الحدیث قصة

هست از جابر ابن عبد الله ❊ کرد در منزلم نزول آن شاه
گوسفندی ز بهر او کشتیم ❊ جمله را از برای او بختیم
گفت حضرت که صاحبان سرا ❊ همه گویا محبت ما را

جانب اکل لحم دانستند ‌‌ ‌ زانجهت لحم بهر ما بجستند

بود در حفر خندق این قصه ‌ ‌ ‌ نشد اینجا محقق این قصه

الحدیث الثلثون حدیث جابر رضی الله عنه

عن جابر قال خرج رسول الله صلی الله علیه وسلم
وانا معه فدخل علی امراة من الانصار فذبحت
له شاة فاکل منها واتته بقناع من رطب فاکل
منه ثم توضأ للظهر وصلی ثم انصرف فاتته
بعلالة من علالة الشاة فاکل ثم صلی العصر ولم یتوضأ

گفت جابر نبی برون آمد ‌ ‌ ‌ پس به بیت زنی درون آمد

بود آن زن ز زمره انصار ‌ ‌ ‌ من شدم در دخول با آن یار

ذبح کرد از برای پیغمبر ‌ ‌ ‌ گوسفندی بخورد زان سرور

طبقی از رطب بنزدش برد ‌ ‌ ‌ چند خرما از آن طبق هم خورد

پس وضو کرد ظهر کرد ادا ‌ ‌ ‌ در همان منزلش رسول خدا

چونکه فارغ شد از ادای صلوة ‌ ‌ ‌ باز آورد ما بقی ز شاة

خورد از وی رسول کرد آنجا ‌ ‌ ‌ با وضوئی که داشت عصر ادا

الحدیث

الحدیث الاحدی والثلثون حدیث ام المنذر

عن ام المنذر رضی الله عنها قالت دخل علی
رسول الله صلی الله علیه وسلم ومعه علی ولنا دوال
معلقة قالت فجعل رسول الله صلی الله علیه وسلم +
یاکل وعلی معه یاکل فقال رسول الله صلی الله
علیه وسلم لعلی مه یا علی فانك ناقه قالت
فجلس علی والنبی صلی الله علیه وسلم یاکل فجعلت
لهم سلقا وشعیرا فقال النبی صلی الله علیه وسلم
یا علی من هذا فاصب فان هذا اوفق لك

هست از ام منذر این مروی ‌ ‌ ‌ که درآمد بمن نبی و ولی

بود آونگ خوشه خرما ‌ ‌ ‌ میل میکرد زو رسول خدا

مرتضی هم موافقت میکرد ‌ ‌ ‌ ایستاده از آن رطب میخورد

گفت با مرتضی علی آن مه ‌ ‌ ‌ که نگهدار خویش را مه مه

زانکه بیمار بوده یکچند ‌ ‌ ‌ اکل خرما درین زمان مپسند

مرتضی پس نشست ترک نمود ‌ ‌ ‌ مصطفی اکل همچنان فرمود

من طعام از شعیر شان کردم — پس چغندر در ان میان کردم

کفت حضرت که یا علی پس آن — این طعام اوفق است میل نما

الحدیث الثانی والثلثون حدیث عایشه رضی الله عنها

عن عایشة رضی الله قالت کان النبی صلی الله علیه وسلم یاتینی فیقول اعندک غداء فاقول لا فقالت فیقول انی صایم قالت فاتانی یوما فقلت یا رسول الله انه اهدیت لنا هدیة قال وما هی قلت حیس قال اما انی اصبحت صایما قالت ثم اکل

عایشه کفت روزی پیغمبر — نزدم آمد بکفت آن سرور

هست هیچ نزدیک از طعام نهار — هیچ چیزی که تا کنم افطار

کفتم او را که نیست هیچ طعام — کفت نیت همیکنم بصیام

آمد او روز دیکرم از راه — کفتم او را که یا رسول الله

بهر ما از هدیه هست طعام — چیست آن چیز کفت خیر انام

کفتمش حیس هدیه شد بر ما — وان فرو نیست روغن و خرما

کفت در صبح بوده ام بقیام — نیتم آن کنم بروزه قیام

بعد ازان

بعد ازان طعام اکل نمود — ترک آن یوم صوم را فرمود

این خبر میشود دلیل بر ان — نیت نافله بروز توان

هم بران کز پس نیت کردن — کر بود نافله توان خوردن

الحدیث الثالث والثلثون حدیث عبد الله بن سلام

عن عبد الله بن سلام رضی الله عنه قال رایت النبی صلی الله علیه وسلم اخذ کسرة من خبز الشعیر فوضع علیها تمرة ثم قال هذا ادام هذه فاکل

کفت عبد الله ابن سلام — که حبیب خدا علیه سلام

پاره نان جو کرفت نهاد — زبرش تمر آن خجسته نهاد

کفت این نان خورش بود پس از ان — اکل فرمود صدر عالمیان

الحدیث الرابع والثلثون حدیث انس رضی الله عنه

عن انس رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کان یعجبه الثفل قال عبد الله یعنی ما بقی من الطعام

کفت انس ما بقیه را ز طعام — دوست میداشت خیر انام

آنچه در تحت کاسه اش میماند — جمع فرموده در دهان میماند

باب ما جاء في صفة وضوء رسول الله صلى الله عليه وسلم

واین باب مشتملست بر سه حدیث الحدیث الاول

والثاني حديثا ابن عباس هر دو حدیث موافق اند (حسب المعنی)

عن ابن عباس رضي الله عنهما ان رسول الله صلى الله

عليه وسلم خرج من الخلاء فقرب اليه الطعام فقالوا الا

نأتيك بوضوء قال انما امرت بالوضوء اذا قمت الى (الصلوة)

ابن عباس گفت پیغمبر ۔۔۔ از خلا چا بر آمد آن سرور

پیش وی از طعام بنهادند ۔۔۔ پس بحضرت صحابها گفتند

که بیاریم بهرت آب وضو ۔۔۔ تا وضو سازی این زمان تو (ازو)

نبود فرض گفت در همه حال ۔۔۔ که وضو آورند باستقبال

بوضویی که گشته ام مامور ۔۔۔ در ادای صلات شد مقصور

الحديث الثالث حديث سلمان رضي الله عنه

عن سلمان رضي الله عنه قال قرأت في التورية ان

بركة الطعام الوضوء بعده فذكرت ذلك للنبي صلى الله

عليه وسلم واخبرته بما قرأته في التورية فقال

رسول الله صلى الله عليه وسلم بركة الطعام الوضوء قبله والوضوء بعده

گفت سلمان که خوانده ام (توریت) ۔۔۔ بعد الکلمات در وضو برکات

گفتم این را بسید ابرار ۔۔۔ کردم از علم خود ورا اخبار

گفت قبل از طعام و بعد طعام ۔۔۔ برکت در طعام زوست مدام

باب ما جاء في قول رسول الله صلى الله عليه وسلم

قبل الطعام وبعد ما يفرغ منه واين باب مشتملست

بر هفت حديث الحديث الاول حديث ابو ايوب الانصاري

عن ابي ايوب الانصاري رضي الله عنه قال كنا

عند النبي صلى الله عليه وسلم يوما فقرب اليه طعام

فلم ار طعاما كان اعظم بركة منه اول ما اكلنا

ولا اقل بركة في آخره قلنا يا رسول الله كيف

هذا قال انا ذكرنا اسم الله تعالى حين اكلنا

ثم قعد من اكل ولم يسم الله تعالى فاكل معه الشيطان

هست این مروی از ابو ایوب ۔۔۔ روزی بودیم نزد آن محبوب

که طعام هدیه آوردند ۔۔۔ همه کس زان طعام میخوردند

کفت با برکه او ز اول بابر   کشت پی برکه او در آخر کار

چیست کفتند یا رسول الله   سازنمان ز سر این آکاه

کفت در ابتدا خوردن ما   یاد کردیم جمله نام خدا

مردی با ما شریک شد بطعام   کو نبرد او خدای خود را نام

بود همراه او شده شیطان   کشت با او شریک و خورد از آن

کشت ناقص طعام و بی برکت   برکتش رفت زین طریق جهت

فایده

سنت بسمله بسم الله   می شود حاصلت بدار نکاه

کر شود زاید اسم الرحمن   الرحیم از پیش بذکر لسان

افضلش کفت شیخ محی الدین   کرچه بعضی نکفته اند چنین

بسمله خواندن بود مندوب   در جمیع امور لیس محبوب

هست بر حایض و جنب نفسا   نکند کر قرات قصد ورا

در معاصی و کارهای حرام   بسمله آمده حرام تمام

خمرخوار ار بخواند بسم الله   هست این کفر و نیست او آکاه

فایده

کر یکی از آکلان شود قایل   سنت بسمله شود حاصل

بسمله سنت کفایت دان   می شود چون مراد حاصل از آن

هست مقصود دوری از شیطان   تا بماند طعام پاک از آن

آمد آنزد بعد رفتن شان   زان اثر بسمله نکرد دران

هست نسبت با و طعام اول   بسمله کفتنش بود افضل

اما نزد محققان اهل حدیث تسمیه در اول طعام واجب است چه احادیث از صحیح و صریح و سالم از معارض است

الحدیث الثانی حدیث عایشة رضی الله تعالی عنها

عن عایشة رضی الله عنها قالت قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا اکل احدکم فنسی ان یذکر الله تعالی علی طعامه فلیقل بسم الله اوله وآخره

کفت صدیقه از رسول خدا   چون طعامی خورد یکی ز شما

چون فراموش کرد بسم الله   بایدش کرد چون شود آکاه

پس بسم الله اش کند اظهار   اوله و آخره در آخر کار

الحدیث الثالث حدیث عمرو بن ابی سلمة رضی الله عنه

عن عمرو بن ابی سلمة انه دخل علی رسول الله صلی الله علیه وسلم وعنده طعام فقال ادن یا بنی فسم الله

تعالی وکل بیمینک وکل مما یلیک

از عمر بوده ابن بو سلمه　　هست مشهور زو چنین کلمه
کو در آمد بنزد خیر انام　　طبقی بود پیش وی ز طعام
گفت نزدیک آی ای فرزند　　پس ببر نام حق بی مانند
بخور از پیش خویشتن ز یمین　　هم دست چپ را مکن شریک درین

فایده

بسمله در جمیع مشروبات　　سنت آمد چنانکه ماکولات
در طعام اکل ما یلی جاری　　نیست این حکم در ثمر ساری

الحدیث الرابع حدیث ابی سعید الخدری رضی الله عنه

عن ابی سعید الخدری رضی الله عنه قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا فرغ من طعامه قال الحمد لله الذی

هست از بو سعید الخدری　　که چو فارغ شدی ز اکل نبی
گفتی حمد خدای شکر اورا　　خواندی از برای خویش دعا

دعا اینست

الحمد لله الذی اطعمنا وسقانا وجعلنا من المسلمین

الحدیث الخامس حدیث ابی امامة رضی الله تعالی عنه

عن ابی امامة قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم

اذا رفعت المائدة من بین یدیه یقول الحمد لله حمدا کثیرا طیبا مبارکا فیه غیر مودع ولا مستغنی عنه ربنا

هست از ابو امامه این مروی　　چون شدی رفع خوان پیش نبی
خواندی این دعا و حمد خدا　　می نمودی ز روی صدق و صفا

دعا اینست

الحمد لله حمدا کثیرا طیبا مبارکا فیه غیر مودع ولا مستغنی عنه ربنا

الحدیث السادس حدیث عایشة رضی الله عنها

عن عایشة رضی الله عنها قالت کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یاکل الطعام فی ستة من اصحابه فجاء اعرابی فاکل بلقمتین فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم لو سمی لکفاکم

عایشه گفت سید احباب　　کرد با شش کس اکل از اصحاب
آمد اعرابی بخورد او را　　بدو لقمه طعام کرد او را
گفت حضرت در ابتدای طعام　　گر بکردی به بسمله اقدام
کردی البته این طعام وفا　　سیر می شد ازین طعام شما

فایده

این حدیث ناظر است بآنکه تسمیه یکی در جمع مجزی از دیگران نباشد چه محقق است که پیغمبر صلی الله علیه وسلم و صحابه بسم الله

گفته بودند پس اگر تسمیه یکی کافی بودی از تسمیه باقی محتاج
بتسمیه اعرابی نشدندی چنانچه بعضی برین رفته اند

الحدیث السابع حدثنا انس رضی الله عنه

عن انس رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم ان الله لیرضی عن العبد ان یاکل الاکلة
او تشرب الشربة فیحمد علیها

گفت انس گفت خواجه دوسرا · بدرستی وراستی که خدا
هست راضی به بنده که خورد · لقمه یا شربتی بجا شا مد
کند او شکر حمد او گوید · ای خوش آن کو رضای او جوید

در سنن ابو داود و ترمذی و ابن ماجه و مستدرک حاکم منقولست
از معاذ بن انس رضی الله عنه که رسول خدا صلی الله علیه وسلم
فرمود آنکس که بخورد طعام پس بگوید الحمد لله الذی اطعمنی
هذا الطعام ورزقنیه من غیر حول منی ولا قوة غفر له ما تقدم
وما تاخر او را بیامرزند و حاکم میگوید این حدیث صحیح است
بر شرط بخاری و در سنن ابو داود و نسائی و صحیح ابن حبان

حدیث

مرویست که ابو ذر غفاری رضی الله عنه گفت که چون رسول خدا
صلی الله علیه وسلم طعام خوردی یا آب آشامیدی این دعا خواندی
الحمد لله الذی اطعم واسقی وسوغه وجعل له مخرجا

باب ما جاء فی قدح رسول الله صلی الله علیه وسلم
و درین باب دو حدیث مذکور است الحدیث الاول
حدیث انس بن مالک رضی الله تعالی عنه

عن ثابت قال اخرج الینا انس بن مالک قدح خشب
غلیظا مضببا بحدید فقال یا ثابت هذا قدح رسول الله صلی الله علیه وسلم

گفت ثابت انس برون آورد · کاسه آن ز چوب و ضعش کرد
پس آن پس غلیظ و بند زده · بندها ز آهنش همه بوده
گفت با من انس که یا ثابت · این قدح از نبی شده ثابت

الحدیث الثانی حدثنا انس بن مالک رضی الله عنه

عن انس رضی الله قال لقد سقیت رسول الله صلی الله
علیه وسلم بهذا القدح الشراب کله الماء والنبیذ
والعسل · واللبن

هم انس گفت ازین قدح نوشید … جمله مشروب ازین بیاشامید
آب را شیر را نبیذ و عسل … خورده زین کاسه خواجهٔ مرسل
شربتی آب تمر و آب مویز … آن نبیذ است شرب او بست عزیز
بهر وی عاشب در آب میکردند … تا دو روزش ازان همی خوردند
امر میکرد تا از و خدام … آنچه باقی بود خورند تمام
در سیوم روز هیچکس زان آب … می نخوردی ازان ز خوف شراب

باب ما جاء فی صفة فاکهة النبی صلی الله علیه وسلم

واین باب مشتمل است بپنج حدیث الحدیث الاول

حدیث عبد الله بن جعفر رضی الله تعالی عنه

عن عبد الله بن جعفر رضی الله قال کان النبی صلی الله علیه وسلم یاکل القثاء بالرطب

هست منقول ز ابن عبد الله … ابن جعفر که بد رسول الله
که رطب با خیار اکل نمود … از فواکه کهی چنین فرمود
فاید
هست اشارت درین حدیث بان … خوردن چند میوه در یک آن
هست جایز کسی که کرده خلاف … کرده تخویف از حد اسراف

داب وی در طعام جهان بود … فایده
که رعایت رطب همی فرمود
چون رطب گرم بود و سرد خیار … زانجهت هر دو را نمود خیار
همچنین در جمیع ما یو کل … مقتضا دیش را بضد مبدل
می نمود است و معتدل میکرد … قدری ز احتیاج ازان میخورد
لیک اگر حار یا شدی بارد … نزد آن خواجه چنانی وارد
اندکی میل ازان همی فرمود … از مضرتهاش پر حذر می بود
فاید
گر شود دو ادام و اکثر هم … جمع در مجلس همه باهم
نیست نقصی ازین و هست حلال … لیک نهاست این بزهد و کمال
خاصه گز بهر دین کنند چنین … مجلس خویش را بهشت آیین
گر بود از تکبر و خیلا … هست مکروه جمله علما

الحدیث الثانی حدیث عایشة رضی الله عنها

عن عایشة رضی الله عنها ان النبی صلی الله علیه وسلم کان یاکل البطیخ بالرطب

عایشه گفت خورده پیغمبر … رطب و خربزه بیک دیگر

الحدیث الثالث حدیث انس واین حدیث مثل

حدیث سابق است باندک تفاوتی در لفظ الحدیث

الرابع ایضاً حدیث عایشة بعینه بلا تفاوت

الحدیث الخامس حدیث ابی هریرة رضی الله عنه

عن ابی هریرة رضی الله عنه قال کان الناس اذا
راوا اول الثمر جاوا به الی رسول الله صلی الله علیه وسلم
فاذا اخذه رسول الله صلی الله علیه وسلم قال اللهم بارک
قال ثم یدعوا اصغر ولید یراه فیعطیه ذلک الثمر

گوید این بوهریره مردم را میوه چون زنو شدی پیدا
بیشتر بر نبی همی بردند صرف میکرده خود نمی خوردند
چون همی دید میگرفت او را پس همیخواست از خدا بدعا

دعا اینست

اللهم بارک لنا فی ثمارنا وبارک لنا فی مدینتنا
وبارک لنا فی صاعنا وفی مدنا اللهم ان ابراهیم
عبدک وخلیلک ونبیک وانی عبدک ونبیک
وانه دعاک لمکة وانی ادعوک للمدینة بمثل
ما دعاک به لمکة ومثله معه کرجه

حاصل معنی دعا اینست داعیش سید النبیین است
برکت کن زبهر ما پیدا در ثمر صاع و مد مدینهٔ ما
یا الهی به نیت ابراهیم بندهٔ تو خلیل تست حلیم
نیز من بندهٔ و نبی توام آن دعا کرده مکه را من هم
میکنم آن دعا که او کرده در حقش دست خود برآورده
از برائی مدینه من بدعا میکنم مثل مکه استدعا
هم بمثل دگر زیاده از آن با جابت دعا من برسان
گفت راوی پس از ادای دعا وی همی جست کودکی از ما
نظرش چون بطفل می افتاد اولین میوه را بوی میداد

الحدیث السادس حدیث ربیعه بنت معوذ بن عفراء

عن الربیع بنت معوذ بن عفراء قالت بعثنی
معاذ بن عفراء بقناع من رطب وعلیه اجر
من قثاء زغب وکان رسول الله صلی الله علیه وسلم
یحب القثاء فاتیته به وعنده حلیة قد قدمت
علیه من البحرین فملاء یده منها فاعطانیه

از ربیع این خبر رسید بما — پدرش بود معوذ بن عفرا
گفت عم معاذ بن عفرا — طبقی از رطب بر و قثا
بود بر روی آن خیار صغار — مو بها ریزه زرد بد بسیار
بفرستاد نزد آن مختار — دوست میداشت وی بغایت خیار
پس بیاوردم آن طبق را من — پیش آن خواجه زمین و زمن
بود در پیش سید کونین — حلیه بسیار مرسل از بحرین
کرد پر دست خود ز زیورها — همه اش را بمن نمود عطا

الحدیث السابع ایضا حدیث ربیعه بنت معوذ بن عفرا بهذا المعنی

باب ما جاء فی صفة شراب رسول الله صلی الله علیه وسلم و این باب مشتمل است بر دو حدیث

الحدیث الاول حدیث عایشة رضی الله تعالی عنها

عن عایشة رضی الله عنها قالت کان احب الشراب الی رسول الله صلی الله علیه وسلم الحلو البارد

عایشه گفت نزد پیغمبر — از جمیع شرابها خوشتر

آب شرین و سرد بود و را — دوست تر داشتش ز شربتها
بعض گویند شربتی ز عسل — بود نزدش ز شربها افضل

الحدیث الثانی حدیث ابن عباس رضی الله عنهما

عن ابن عباس رضی الله عنهما قال دخلت مع رسول الله صلی الله علیه وسلم انا و خالد بن الولید علی میمونة فجاءتنا باناء من لبن فشرب رسول الله صلی الله علیه وسلم وانا علی یمینه وخالد علی شماله فقال لی الشربة لک فان شئت آثرت بها خالدا فقلت ما کنت لاوثر علی سورک احدا ثم قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من اطعمه الله طعاما فلیقل اللهم بارک لنا فیه واطعمنا خیرا منه ومن سقاه الله لبنا فلیقل اللهم بارک لنا فیه وزدنا منه وقال رسول الله صلی الله علیه وسلم لیس شیء یجزی مکان الطعام والشراب غیر اللبن

ابن عباس من و خالد هم — گفت با حضرت رسول اکرم

نزد میمونه ما همی رفتیم — مهمان گشته جمله بنشستیم
ظرفی از شیر پیش ما آورد — پاره زان لبن رسول بخورد
بر یمین بوده ام گرفته قرار — خالد بن ولید بد بیسار
گفت حضرت مرا که این شربت — حق تست گر ترا بود رغبت
بکن این دم بخالد تش ایثار — گفتمش کردین مراست خیار
من نیم آنکه سور پاک ترا — کنم ایثار بر کسی اصلا
بعد ازان گفت بهترین انام — هر کسی را خدا کند اطعام
باید او را که این دعا گوید — وز خداوند به ازو جوید
دعا اللهم بارک لنا فیه واطعمنا خیرا منه اینست
پس این اللهم بارک لنا فیه وزدنا منه دعا بخواند
گفت راوی که گفت آن سرور — نیست چیزی ز اطعمه خوشتر
آنچه هم باشد او شراب و طعام — میکند شیر کار شان بتمام
بود میمونه زوج پیغمبر — دختر حارث عم سرور
نیز بد خاله یزید اصم — ابن عباس خاله اش شده هم
باب ما جاء فی شرب رسول الله صلی الله علیه وسلم

وابن با

حدیث ابن عباس

واین باب مشتمل است بر ده حدیث الحدیث الاوله

عن ابن عباس رضی الله عنهما ان النبی صلی الله علیه وسلم
شرب من زمزم وهو قایم
ابن عباس گفت خیر وری — آب زمزم بخورد وی برپا
الحدیث الثانی حدیث عمرو بن شعیب عن ابیه عن جده
عن عمرو بن شعیب عن ابیه عن جده قال رایت
رسول الله صلی الله علیه وسلم یشرب قایما وقاعدا
هست از عمرو بن شعیب بیان — که بدیدم رسول عالمیان
بودی وی هم نشسته هم قایم — که همی خورد آب را دایم
الحدیث الثالث ایضا حدیث ابن عباس فی این حدیث
مثل حدیث اولست من حیث المعنی لیکن حدیث
اول مطلقات واین مقید بسبقت تامل الحدیث
الرابع حدیث نزال بن سبرة رضی الله تعالی عنه
عن النزال بن سبرة قال اتی علی بکوز من ماء
وهو فی الرحبة فاخذ منه کفا فغسل یدیه

ومضمض واستنشق ومسح وجهه وذراعیه
وراسه ثم شرب منه وهو قایم ثم قال هذا وضوء
من لم یحدث هکذا رأیت رسول الله صلی الله علیه وسلم

گفت نزال ابن سبره چنانک ... که علی بود سرور مردان
بود قاعد بمسجد کوفه ... بود نزدش پر آب یک کوزه
کرد در ساختنش وضو آغاز ... تا کند بعد او ادای نماز
کف آبی گرفت و شست ازان ... دستها یاد کرد ازان بدهان
مضمضه کرد و کرد استنشاق ... مسح سر کرد آنگه بخوبی طاق
پس ذراعین و مسح سر هم کرد ... بعد ازان ایستاده آب بخورد
پس وضو گفت مرتضی اینست ... آنکه وی را وضو نیافت شکست
مرتضی گفت مصطفی این کرد ... دیدم او را چنین بجا آورد

فایده

هست مقصود زین وضو تجدید ... یا بود بهر پاکی تبرید
نه وضو کانه بود برای نماز ... زانکه وی داشته وضو آغاز

الحدیث الخامس حدیث انس بن مالک رضی الله عنه

عن انس بن مالک رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه وسلم

کان یتنفس فی الاناء ثلثا اذا شرب ویقول هو امرأ واروی

گفت انس چون رسول عالمیان ... آب میخورد از انای دران
میزد آن دم نفس کشیده سه بار ... بعد ازان گفت سید ابرار
هست این خوشگوارتر در امعا ... زود سیراب میکند کس را

فایده

سنت آب خوردن آن باشد ... بسمله گفته پس بیاشامد
پس دهان از کوزه بردارد ... حمد معبود خود بجای آرد
همچنین تا سه بار این سنت ... ورد خود سازد و کند عادت

الحدیث السادس حدیث ابن عباس رضی الله عنهما

عن ابن عباس رضی الله عنهما ان النبی صلی الله علیه وسلم
کان اذا شرب تنفس مرتین

ابن عباس گفت آنحضرت ... زده دم هم بر آب دو کرت

فایده

خورده گاهی بسه نفس گهی دو ... هر دو ثابت شده ازان دلجو
منع کرده ازانکه مثل شتر ... کنند و بطن را بیکدم پر
بسمله گفته آب نشامید ... حمد گویید لب چو بردارید

الحدیث السابع حدیث کبشة رضی الله تعالی عنها

عن عبد الرحمن بن عمرة عن جدته كبشة رضي الله عنها
قالت دخل علي رسول الله صلى الله عليه وسلم
فشرب من في قربة معلقة قايما فقمت الى فيها فقطعته

کبشه گفتا نبی نزول نمود / نزد من قربه معلق بود
پس دهان بر دهان مشک نهاد / خورد برپا ازان خجسته نهاد
دهن قربه قطع کردم زود / برکت زان مرا بسی افزود
بود در وی شفاء بیماران / بس منافع ازان شد است عیان

الحديث الثامن حديث انس بن مالك رضي الله عنه

عن ثمامة بن عبد الله قال كان انس بن مالك رضي الله عنه
يتنفس في الاناء ثلثا وزعم انس ان النبي صلى الله
عليه وسلم كان يتنفس في الاناء ثلثا

بود انس کو به سه نفس ازما / خوردما نشد بهترین وری

الحديث التاسع ايضا حديث انس رضي الله عنه

عن البراء بن زيد ابن ابنة انس بن مالك رضي الله عنه
ان النبي صلى الله عليه وسلم دخل على ام سليم وقربة

معلقة فشرب من فم القربة وهو قايم فقامت
ام سليم الى راس القربة فقطعتها

گفت انس قربه معلق بود / از سرش ایستاده میل نمود
رفت ام سلیم وکرد جدا / قطعه را که خورده بد زانجا

الحديث العاشر حديث سعد بن ابي وقاص رضي الله عنه

عن سعد بن ابي وقاص رضي الله عنه ان النبي
صلى الله عليه وسلم كان يشرب قايما

سعد وقاص گفت پیغمبر / خورده برپای آب آن سرور

باب ما جاء في تعطر رسول الله صلى الله عليه وسلم

واین باب مشتمل است بر هفت حدیث الحدیث
الاول حدیث انس بن مالک رضی الله تعالی عنه

عن انس بن مالك رضي الله عنه قال كانت لرسول
الله صلى الله عليه وسلم سكة يتطيب منها

داشت گفته انس رسول خدا / نوعی از بوی خوش کز و خود را
متطیب ازان همی فرمود / عالم از بوی او معطر بود

الحدیث الثانی حدیث انس رضی الله تعالی عنه

عن ثمامة بن عبد الله قال کان انس بن مالک لا یرد الطیب قال انس ان النبی صلی الله علیه وسلم لا یرد الطیب

بود انس انکه رد نمیکرده ... نزد وی طیب هر که آورده

گفت حضرت نکرده رد هرگز ... طیب را نیست ردا وجایز

الحدیث الثالث حدیث ابن عمر رضی الله عنهما

عن ابن عمر رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ثلث لا ترد الوسائد والدهن واللبن

گفت ابن عمر که گفت رسول ... نبود رد سه چیز را مقبول

تکیهاکز برای مهمانان ... رد نسازند گر کنند عیان

روغنی راکه بوی خوب ازان ... می وزد رد کردنش نتوان

شیر را نیز هم مکن مردود ... زانکه از وی بسی بیابی سود

الحدیث الرابع والخامس حدیث ابی هریرة رضی الله عنه اورده باسنادین متن واحد

عن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله

علیه وسلم طیب الرجال ما ظهر ریحه وخفی لونه وطیب النساء ما ظهر لونه وخفی ریحه

هست از بوهریره این مروی ... که چنین گفت حضرت نبوی

طیب مردان بود که بوی ازان ... بشود ظاهر آن بوقت وزان

رنگ وی باشد از کسان پنهان ... نشود غیر بوی هیچ عیان

مثل مشک وگلاب وعنبر وعود ... که بود بوی خوب زان مرغوب

هست برعکس حال طیب نسا ... بوش پنهان ورنگ او پیدا

هست مانند زعفران وحنا ... حکمش این چون برون رود زسرا

ور بود پیش اهل خود حاضر ... به که آن بوی را کند ظاهر

فایده

هست تطییب مرد را تاکید ... هم در احرام وجمعه ودر عید

در زمان قرات قرآن ... مجلس ذکر علم وجمع آن

بر زنان بوی خوش شد است حرام ... چون زخانه برون کنند خرام

الحدیث السادس حدیث ابی النهدی رضی الله عنه

عن ابی عثمان النهدی قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا اعطی احدکم الریحان فلا یرده فانه خرج من الجنة

هست منقول از ابی عثمان / که چنین گفت خواجهٔ دو جهان

گر یکی کرد بوی خوب عطا / پس مبادا که رد کنید شما

زانکه ریحان برآمده ز جنان / هست ممنوع رد نمودن آن

الحدیث السابع حدیث جریر بن عبد الله رضی الله عنه

عن جریر بن عبد الله قال عرضت بین یدی عمر بن الخطاب فالقی جریر رداءه ومشی فی ازار فقال له خذ رداءک فقال عمر للقوم ما رایت رجلا احسن من صورة جریر الا ما بلغنا یوسف

گشته مشهور از جریر خبر / که شدم عرض کرده پیش عمر

پس بینداختم ز کتف ردا / با ازاری روان شدم زانجا

گفت با من ردای خود برگیر / من ندیدم بجنس مثل جریر

غیر یوسف که وصف حسنش را / همه کس میکنند در همه جا

تنبیه

سبب عرض او بنزد عمر / بود آن کاز ره ازان بخبر

قوت و قدرتی نداشت جریر / که نشیند بر اسب خویش دلیر

زد بصدرش چو صدر عالمیان / دست خود را خلاص گشت ازان

بثبات و قرار کرد دعا / پس همی شد سوار بهر غزا

بود این واقعه بوقت حیات / بچهل روز بیشتر ز ممات

تا زمان خلافتش چو رسید / آن زمانش بنزد خود طلبید

تا برای قوتش شود معلوم / که شده از جنان جفا معصوم

پس ردا را جریر کرد القا / تا کند عرض قوت خود را

گفت فاروق هیچ مرد احسن / نبود از جریر نزد از من

غیر یوسف که صورتش زیبا / بوده در غایت جلا و صفا

فایده

نیست مخفی که صورت حضرت / از کمال ملاحت و نضرت

بود صد ره ز روی یوسف به / گشته روشن بنزد هر که و مه

بود از روی عقل مستغنی / بجمال از تمام خلق خدا

لیک از ناظران شده محجوب / حسن و خوبی آن شه محبوب

زانکه کس را نبود طاقت آن / تا شود کنه حسن کشف و عیان

گر شدی ذره از آن ظاهر / می شد آفاق حالی از ناظر

فایده

وجه ایراد این حدیث اینجا / آن بود کان که شد بحسن و صفا

بوی خوش باشدش همیشه وزان / دارد آن خویش را معطر ازان

تنبیه

زور قوت می شود در طب   داعی آمد جماع را تطییب

سنت آمد جماع در جمعه   تا که محفوظ باشد از وقعه

شده تطییب چونکه در آن سنت   گشت در وی جماع از آن سنت

چون تعطر زیاده می فرمود   قوتش هم زیاده از همه بود

در بخاریست آنکه آنحضرت   با حرمهای خود بیک ساعت

روز و شب دور وی همی فرمود   زانکه بس شدید قوت بود

لیک در شرح شیخ ابن حجر   زور چل مرد داشت پیغمبر

از معاذ است این خبر منقول   وز مجاهد چنان شده که رسول

داشت مقدار چل کس از قوت   که بوند آن رجال در جنت

زور هر مرد هست در عقبی   قوت صد رجل درین دنیا

پس بود زور سید ابرار   بیگمان قوت چهار هزار

آز سلمان با بن مغفل بود   قوت صد رجل عطاش نمود

هست مردی که خواجهٔ دو سرا   محتلم وی نگشته بود اصلا

زانکه این فعل فعل شیطانست   وی از آن در پناه رحمان است

باب کیف کان کلام رسول الله صلی الله علیه وسلم

وابن حدیث مشتمل است بر سه الحدیث الاول حدیث عایشة

عن عایشة رضی الله قالت ما کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یسرد سردکم هذا ولکنه کان یتکلم بکلام بین فصل یحفظه من جلس الیه

عایشه گفت در کلام رسول   چون شما در سخن نبود عجول

چون تکلم رسول می فرمود   روح را روح از کلامش بود

بود بس ظاهر الکلام رسول   بد و حرفش همه ز هم مفصول

حفظ میکرد هر که بود آنجا   آنچه کردی بیان رسول خدا

الحدیث الثانی حدیث انس بن مالک رضی الله عنه

عن انس بن مالک رضی الله عنه قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یعید الکلمة ثلثا لتعقل عنه

گفت انس بود سید ابرار   که اعاده همی نمود سه بار

سخن خویش را که حفظ کنند   پس ز معنیش بهره مند شوند

الحدیث الثالث حدیث هند بن ابی هاله رضی الله عنه

عن الحسن بن علی رضی الله عنهما قال سالت خالی هند

بن ابي هاله وكان وصافا قلت صف لي منطق رسول الله
صلى الله عليه وسلم قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم
متواصل الاحزان دايم الفكر ليست له راحة
طويل السكت لا يتكلم في غير حاجة يفتتح الكلام
ويختمه باسم الله ويتكلم بجوامع الكلم كلامه
فصل لا فضول ولا تقصير ليس بالجافي ولا
المهين يعظم النعمة وان دقت لا يذم منها
شيا غير انه لم يكن يذم ذواقا ولا يمدحه
ولا تغضبه الدنيا ولا ما كان لها فاذا تُعدي
الحق لم يقم لغضبه شيء حتى ينتصر له لا يغضب
لنفسه ولا ينتصر لها اذا اشار اشار بكفه
كلها واذا تعجب قلبها واذا تحدث اتصل بها
وضرب براحته اليمنى بطن ابهامه اليسرى واذا غضب
اعرض واشاح واذا فرح غض طرفه جل ضحكه
التبسم يفتر عن مثل حب الغمام

حسن

حسن ابن علی ز هند سوال   کرد کان شه چگونه داشت مقال
هند بن هاله بود چون وصاف   کرد با وی بیان این اوصاف
دایم الحزن بود پیغمبر   در تفکر همیشه آن سرور
هیچ ساعت نبود در راحت   بود دایم ریاضتش عادت
داشت دور و دراز صمت و سکوت   مشتغل بود بعالم ملکوت
در تکلم نمی گشود دهان   مگر آن دم که بد ضرور در آن
بود در افتتاح و ختم کلام   که همی برد وی خدا را نام
بتمام دهن سخن میکرد   بتحرک لبش همی آورد
نه چو اهل تکبر و خیلا   حرکت دادی اندکی لب را
بود ویرا کلام گوهربار   لفظ او کم معانیش بسیار
میشد از وی جدا حق از باطل   نه زیاد و نه کم از و حاصل
همه بر مقتضای حال کلام   بود ویرا علیه الف سلام
هرگز او بر کسی جفا ننمود   بر همه خلق رحم می فرمود
هیچکس را حقیر و خوار نکرد   غیر رفق و وقار کار نکرد
نعمت کرد کار را تبجیل   کرده هر چند بوده است قلیل

نشمرده صغیر و کم او را / بل معظم شمرده هم او را
هیچ ماکول را نکرده ذم / مدح او نیز سید عالم
میدهد وحشی از تکبر یاد / حرص بر وی ز مدح اوست مفاد
زانکه دنیا و هرچه در دنیا / حظ از انها نداشت او اصلا
خشمکین هم نساختش دنیا / در غضب هم نشد ز ما فیها
پس بر این چگونه شاه عرب / چون طلبکار وی شده بغضب
چون تجاوز شدی ز حق بسدا / خشم می یافت بر وی استیلا
نصرت حق همی نمود اظهار / تا که می یافت حق بجای قرار
بهر نفس نفیس خود ز کسی / در غضب نو نگشته وی نفسی
نصرت نفس خود نداشت مراد / زانکه بود از حظوظ نفس آزاد
در پی زجر و انتقام نبود / از ره حلم عفو می فرمود
چون اشارت نموده کس سوی او / بود با جمله کف مشیر برو
ور ز چیزی تعجبش می بود / کف کافیش قلب می فرمود
غرض آنکه حاضران اکفا / بشنوند از تعجبش آگاه
در تعجب سخن نمی فرمود / چون اشارت تمام کافی بود

در زمانی که وی سخن میگفت / دُرر ابدار رای سفت
کف دست یمین با یمنش / زیر انگشت میزد از لطفش
در عرب گشته است متعارف / در تکلم زنند کف بر کف
لیک سرش بباطن ابهام / هست اشارت بر اعتماد کلام
بغضب چون کسش بر آورد / لطف فرموده عفو از وی میکرد
بلکه در عفو جد همی فرمود / بهتر از پیش دوستش می بود
هیچ کلفت از و بخاطر خویش / می نمیداشت شاه رافت کیش
چون فرحناک می شدی آن دم / چشمها را همی نهاد بهم
تا شود مانع از تحرک و گفت / پیش از نیش نیاورد شگفت
اثری کز فرح شدی موجود / چشم برهم نهادنش می بود
خنده اش بیشتر تبسم بود / روح راحت از و همی فرمود
در تبسم چو می گشود دهان / کشف میشد چو لولوانش دندان
بود خورد و سفید بس سیراب / همچو ژاله که آمده ز سحاب

باب ما جاء فی ضحک رسول الله صلی الله علیه و سلم و این باب مشتمل است بر نه حدیث الحدیث الاول حدیث جابر بن سمره

عن جابر بن سمرة قال كان في ساق رسول الله
صلى الله عليه وسلم حموشة وكان لا يضحك الا تبسما
فكنت اذا نظرت اليه قلت اكحل العينين وليس باكحل

گفت جابر که ساق شاه رسل — داشت باریکی و بسی زیبا
اکثری ضحک وی تبسم بود — خنده قهقهه نمی فرمود
چون بچشمش نظر همیکردم — سرمه کرده گمان همی بردم
لیک بی سرمه بود چشمانش — در کمال سواد مژگانش

الحديث الثاني حديث عبد الله بن الحارث بن جزء

عن عبد الله بن الحارث بن جزء قال ما رأيت
احدا اكثر تبسما من رسول الله صلى الله عليه وسلم

هست مروی چنین ز عبد الله — ابن حارث که بد رسول اله
متبسم چنانکه من اصلا — بیشتر زو ندیده ام کس را
ضحک او کمتر از تبسم بود — کار او بر خلاف مردم بود

الحديث الثالث ايضا حديث عبد الله بن الحارث بهذا المعنى الحديث الرابع حديث ابي ذر رضي الله عنه

عن ابي ذر

عن ابي ذر رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله
عليه وسلم اني لاعلم اول رجل يدخل الجنة وآخر رجل
يخرج من النار يؤتى بالرجل يوم القيمة فيقال
اعرضوا عليه صغار ذنوبه وتخبأ عنه كبارها
فيقال له عملت يوم كذا كذا وكذا وهو مقر لا ينكر وهو
مشفق من كبارها فيقال اعطوه مكان كل سيئة
عملها حسنة فيقول ان لي ذنوبا ما اراها هيهنا قال
ابو ذر فلقد رأيت رسول الله صلى الله عليه وسلم ضحك
حتى بدت نواجذه

گفت بوذر که گفت پیغمبر — کردی ویرا بعلم خویش خبر
کاولین کس که در بهشت رود — بمقامات عالیات رسد
می شناسم که کیست من او را — نیست شک کو بود رسول خدا
آخرین نیز کز عذاب رهد — خارج از دوزخ ز نار شود
در قیامت بموقف عرصات — پس بیارند مردی از عصات
حکم صادر شود که عرض کنید — جرمهای صغیره اش شمرید

هرچه کرد است از کبایر او ... جمله اش را نهان کنید برو

یک بیک را بیاد او بدهند ... سرزنش کرده پس بوی گویند

در فلان روز یاد داری هین ... کر تو صادر شده چنان و چنین

معترف جمله را کند اقرار ... نکند هیچ را ازوا نکار

لیک از انها که کرده اند نهان ... از کبایر بهیچ بود ترسان

پس کند امر حضرت عزت ... از کمال ترحم و شفقت

که بهر یک ز سیئات و خطا ... حسنات شما جزا کنند عطا

چون چنین لطف و رحمت بینند ... بیشتر باز در طمع افتند

که مرا غیر این گناها هست ... چیست آنرا سبب که پنهان است

پس کلام شریف پیغمبر ... چون باینجا رسید آن سرور

گشت در خنده انچنانکه نمود ... بر همه شد نواجذش مشهود

شد نواجذ ضواحک از خندان ... آنکه گردد بوقت خنده عیان

بعضی اقصای ضرسها گویند ... اشهر قولها ورا گویند

معنی او این بود اولی ... بطریق لطیف خیر وری

زانکه در ضحک کی کند افراط ... آنکه در کارها بود محتاط

ور بود معنی اخیر مراد ... به که گردد چنین مراد مفاد

گر کسی مثل او بخندیدی ... ظاهر اقصی ضرس گردیدی

لیک بد حد ضحک او ضاحک ... چونکه بسیار میشدی ضاحک

حمل این معنی زان دو نیست از قبل ... بلکه نسبت با آنجناب العس

فایده

از بخاری چنین شده معلوم ... کز تثاوب نبی شده معصوم

جملهٔ انبیا چنین بودند ... که تثاوب کهی نفرمودند

زانکه خمیازه فعل شیطانست ... منع زان فعل حفظ رحمان است

حدیث الخامس حدیث جریر بن عبدالله رضی الله عنه

عن جریر بن عبدالله قال ما حجبنی رسول الله صلی الله علیه وسلم منذ اسلمت ولا رآنی الا ضحک

از جریر است این خبر منقول ... که نکرد است منع من ز دخول

مصطفی هرگزم ز مجلس خاص ... آن مجالس که داشته بخواص

از زمانی که یافتم اسلام ... بود چل روز قبل فوت تمام

بلکه هرگز مرا رسول ندید ... مگر آندم بروی من خندید

غرض از ضحک وی تبسم بود ... چون دگر جای وی چنین فرمود

الحديث السادس ايضا حديث جرير بن عبد الله بهذا المعنى الحديث السابع حديث عبد الله بن مسعود

عن عبد الله بن مسعود رضى الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم انى لاعرف آخر اهل النار خروجا رجل يخرج منها زحفا فيقال له انطلق فادخل الجنة قال فيذهب ليدخل فيجد الناس قد اخذوا المنازل فيرجع فيقول يا رب قد اخذ الناس المنازل فيقال له اتذكر الزمان الذى كنت فيه فيقول نعم فيقال له تمن فيتمنى فيقال له فان لك الذى تمنيت وعشرة اضعاف الدنيا قال فيقول اتسخر بي وانت الملك قال فلقد رايت رسول الله صلى الله عليه وسلم ضحك حتى بدت نواجذه

زابن مسعود گشته این منقول　　که حکایت بما نمود رسول
آخرین کس زاهل نار وعنا　　که شود خارج از عذاب خدا
مردی باشد فتاده او بر است　　کش کشانش برند سوی بهشت

پس بگویند زود تر برخیز　　رو بسوی بهشت عدن تو نیز
چون بخیزد که تا رود آنجا　　پس ببیند که مردمان همه جا
در منازل گرفته اند فراز　　باز گردد زراه وگوید باز
ای خدا جمله منازل را　　بگرفتند ونیست جای مرا
پس بگویند یاد میداری　　زمن پیش گوید او آری
این زمانه بآن زمانه قیاس　　نتوان کرد فوق را التباس
بود آن دار ضیق با محنت　　هست این دار وسیع رحمت
بطلب هر چه آرزو داری　　تا کند لطف حضرت باری
طلبد آنچه خاطرش خواهد　　پس ندائی بگوش او آید
بدرستی وراستی که ترا　　آنچه جستی زما شد است عطا
هم برده برابر دنیا　　پر ز آلا و مملو از نعما
متحیر شده کند فریاد　　گوید او از کمال استبعاد
که بمن میکنی تو استهزا　　پادشاهی ومن کمینه گدا
نیست لایق که حضرت فتاح　　کند او با گدای خویش مزاح
گفت راوی رسول را دیدم　　چون زوی این حدیث بشنودم

که بخندید آنچنان سرور — گشت ظاهر نواجذ از هر

الحدیث الثامن حدیث علی بن ربیعة رضی الله عنه

عن ابی اسحق عن علی بن ربیعة قال شهدت علیا
اتی بدابة لیرکبها فلما وضع رجله فی الرکاب
قال بسم الله فلما استوی علی ظهرها قال الحمد لله
ثم قال سبحان الذی سخر لنا هذا وما کنا له
مقرنین وانا الی ربنا لمنقلبون ثم قال الحمد لله
ثلثا والله اکبر ثلثا سبحانک انی ظلمت نفسی
فاغفر لی فانه لا یغفر الذنوب الا انت ثم ضحک
فقلت له من ای شیء ضحکت یا امیر المؤمنین قال
رایت رسول الله صلی الله علیه وسلم صنع کما صنعت
ثم ضحک فقلت من ای شیء ضحکت یا رسول الله
قال ان ربک لیعجب من عبده اذا قال رب اغفر لی
ذنوبی یعلم انه لا یغفر الذنوب احد غیری

از علی بن ربیعه شد روا — بودم ایستاده من بنزد علی

مرکبی

مرکبی از برایش آوردند — زین بهر سوارش کردند
پای خود در رکاب نهاد چون برکاب — گفت بسم الله از برای ثواب
مستوی وی چو گشت بر ظهرش — گفت الحمد لله از بهرش
بعد از آن خواند آیت تنزیه — کرد وی بر قرائتش تنبیه

آیت اینست

سبحان الذی سخر لنا هذا وما کنا له مقرنین
وانا الی ربنا لمنقلبون

گفت الحمد لله باز سه بار — کرد تکبیر را چنین تکرار

پس گفت

سبحانک اللهم انی ظلمت نفسی فاغفر لی
فانه لا یغفر الذنوب الا انت

گشت در خنده مرتضی پس از آن — گفتمش ای امیر اهل زمان
باعث خنده را بیان فرما — گفت من دیده ام رسول خدا
هرچه من کرده ام نبی بتمام — کرد پس خنده کرد خیر انام
گفتم او را که یا رسول الله — ساز ما را ببر ضحک آگاه
گفت پروردگار تو بشگفت — میشود چونکه بنده اش بر گفت
که بیامرز ای خدای مرا — داند این را که جز خدای ورا

نیست کس غافر الذنوب صلا   هست او ساتر العیوب ابدا
چون ز کس کرد کار شد خشنود   فرح از فرحتش رسول نمود

الحدیث التاسع حدیث سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه

عن عامر بن سعد قال قال سعد لقد رایت النبی صلی الله علیه وسلم ضحک یوم الخندق حتی بدت نواجذه قال قلت کیف کان قال کان رجل معه ترس وکان سعد رامیا وکان یقول کذا وکذا بالترس یغطی جبهته فنزع له بسهم فلما رفع راسه رماه فلم یخطئ هذه منه یعنی جبهته وانقلب وشال برجله فضحک النبی صلی الله علیه وسلم حتی بدت نواجذه قلت من ای شیء ضحک قال من فعله بالرجل

هست مروی ز سعد بن وقاص   بود وی نزد حضرتش ز خواص
گشت خندان بغزوه احزاب   که عیان شد نواجذش باصحاب
کرد از و عامر ابن سعد سوال   سبب ضحک آن خجسته خصال

سعد

سعد گفتا که شخصی از کفار   به سپر شد نهان واز ادبار
نامناسب سخن همی پرداخت   خویش را زان جهت هدف ساخت
سعد بود است خوب تیرانداز   کز هدف تیر او نماندی باز
برکشید از کنانه اش یک تیر   تا کند در زمان زجانش سیر
کرد چون سر بدر لعین ز سپر   زد به پیشانیش که کرد گذر
منقلب گشت وی از آن ضربت   گشت پایش بلند کشف عورت
پس بخندید از و رسول خدا   کشف جمله نواجذش پیدا
گفتمش بهر چه نبی خندید   گفت از فعل من بوی چون دید

باب ما جاء فی مزاح رسول الله صلی الله علیه وسلم
واین باب مشتمل است بر شش حدیث الحدیث الاول

عن انس بن مالک رضی الله عنه قال ان النبی صلی الله علیه وسلم قال له یا ذا الاذنین

انس مالک از رسول خدا   گفت حضرت خطاب کرد مرا
یا ذا الاذنین گفته است مرا   بهر طیبت بمن رسول خدا

الحدیث الثانی ایضا حدیث انس رضی الله عنه

عن انس بن مالک رضی الله عنه قال ان کان النبی
صلی الله علیه وسلم لیخالطنا حتی یقول لاخ لی صغیر
یا با عُمیر ما فعل النغیر قال ابو عیسی و فقه
هذا الحدیث ان النبی صلی الله علیه وسلم کان یمازح
وفیه انه کنّی غلاما صغیرا فقال له یا ابا عمیر
وفیه انه لا باس ان یعطی الصبی الطیر لیلعب به
وانما قال له النبی صلی الله علیه وسلم یا با عُمیر
ما فعل النغیر لانه کان نغیر فیلعب به فمات
فحزن الغلام علیه فمازحه النبی صلی الله علیه وسلم
فقال یا با عمیر ما فعل النغیر

گفت انس بود دایم از سرور   اختلاطش بما بشام و سحر
تا همی گفت وی بخلق حسن   با برادر که بد صغیر از من
که بگو یا با عمیر مرا   که چه کرده نغیر باز نما
مثل عصفور مرغکی اورا بود   سرخ منقار لعب مینمود
مرغک او بمرد گشت ملول   گفت با او مزاح کرده رسول

چه عمل میکند نغیر بتو   گفت یا با عمیر راست بگو
میشود ظاهر از حدیث چنان   که مکنی صغیر را بتوان
نیست باکی که مرغکی بصبی   بدهندش که تا کند بازی

الحدیث الثالث حدیث ابی هریرة رضی الله عنه

عن ابی هریرة رضی الله عنه قال قالوا یا رسول الله
تداعبنا قال انی لا اقول الا حقا

هست از بو هریره این منقول   عرض کردند بعضی نزد رسول
که بتحقیق یا رسول الله   تو بما طیبه میکنی که گاه
گفت آری ولیک چون گویم   جز ره حق رهی نمی پویم
شد صحیح چنین که آنحضرت   کرده با همکنان گهی طیبت
هست مروی رسول منع نمود   که نباید مطایبه فرمود
وجه جمع آنکه نیست مستحسن   گر کند هزل و سخریت از من
زانکه این ضحک را بود باعث   قسوة قلب را شود مورث
گردد از ذکر فکر حق باطل   که شود حقد و وزر را حاصل
وانکه سالم بود ازین اوصاف   پس مزاحش بود معاف و مباح

حاصل الامر انکه شد سنت   که کند گاه گاه او طیبت
زانکه گر دیده از نبی طاهر   که نموده مطایبه نادر
از برائی مصالح دینی   بهر تطییب دل نه نفسانی

الحدیث الرابع حدیث انس بن مالک رضی الله عنه

عن انس بن مالک رضی الله عنه ان رجلا استحمل رسول الله صلی الله علیه وسلم فقال انی احملک علی ولد ناقة فقال یا رسول الله ما اصنع بولد الناقة فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم وهل تلد الابل الا النوق

گفت انس نزد سید ابرار   مردی گفتا بکن مرا تو سوار
گفت اورا که میکنیم سوار   بر شتر بچهٔ نکو رفتار
گفت انتخص یا رسول الله   با شتر بچه چون گذارم راه
گفت حضرت بوی که جمله ابل   نشود جز زناقه او حاصل

الحدیث الخامس حدیث انس بن مالک رضی الله عنه

عن انس بن مالک ان رجلا من اهل البادیة کان اسمه زاهرا وکان یهدی الی النبی صلی الله علیه وسلم هدیة

من البادیة

من البادیة فیجهزه النبی صلی الله علیه وسلم اذا اراد ان یخرج فقال النبی صلی الله علیه وسلم ان زاهرا بادیتنا ونحن حاضروه وکان رسول الله صلی الله علیه وسلم یحبه وکان رجلا دمیما فاتاه النبی صلی الله علیه وسلم یوما وهو یبیع متاعه واحتضنه من خلفه ولا یبصره فقال من هذا ارسلنی فالتفت فعرف النبی صلی الله علیه وسلم فجعل لا یالو ما الصق ظهره بصدر النبی صلی الله علیه وسلم حین عرفه فجعل النبی صلی الله علیه وسلم یقول من یشتری العبد فقال یا رسول الله اذا والله تجدنی کاسدا فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم ولکن عند الله لست بکاسد او قال انت عند الله غال

گفت انس مردی نام او زاهر   بود کز بادیه شدی ظاهر
با هدیه بنزد پیغمبر   از نبات و بقول تمر و ثمر
پس چو میخواست تا رود از شهر   می نمودش زجایزه بهر

گفت زاهر عبا شده بادی   که نباتات را بود بادی
نسبت ما باو بود چو مقیم   که بود او زما مقیم و مقیم
آنچه شهری ابان بود محتاج   میرساند همیشه مایحتاج
وانچه در بادیه بود در کار   میرسانیم ما باو ناچار
دوست میداشت مصطفی او را   گرچه بود او کریه و نازیبا
کرد روزی بسوی شهر گذار   تا فروشد متاع در بازار
آمد از خلف آن ستوده نهاد   ظهر او را بصدر خویش نهاد
وی نمی دید صدر عالم را   سید و بهترین آدم را
گفت تو کیستی گذا رمرا   چونکه شد ملتفت شناخت او را
پشت خود را زسینهٔ سرور   برنمیداشت آن خجسته سیر
گفت ای پادشاه اهل خرد   کیست کین بنده را زمن بخرد
گفت زاهر که یا رسول الله   در بها بنده کاسدم والله
بنده کو بود باین هیئت   کی کند کس بهیع او رغبت
داد ویرا بشارت آن سرور   باش خوشحال غم مخور دیگر
پیشش خلق ار ترا کم است بها   نیستی کم بها بنزد خدا

ماصي

یا چنین گفت شاه عالمیان   گر توئی نزد کرد کارکران

الحدیث السادس حدیث الحسن البصری رضی الله عنه

عن الحسن قالت اتت عجوزة النبی صلی الله علیه وسلم فقالت یا رسول الله ادع الله لی ان یدخلنی الجنة فقال یا ام فلان ان الجنة لا تدخلها عجوز فولت تبکی فقال اخبروها انها لا تدخلها وهی عجوز ان الله تعالی یقول انا انشأناهن انشاء الآیة

از حسن گشته اینچنین مروی   که بیامد عجوزی نزد نبی
گفت یا سید ادعا کن ما   تا درآرند در بهشت مرا
گفت باوی نبی که ام فلان   نبود جای پیرزال جنان
پیره زن از نبی چو این بشنید   اشک خونین ز دیده ها بارید
رفت گریان ز پیش وی بیرون   با دل دردناک غرق بخون
گفت حضرت که از پیش بروید   با وی از روی مرحمت گوئید
این را که خدا تعالی میگوید انا انشأناهن انشاء
فجعلناهن ابکارا عربا اترابا لاصحاب الیمین

پیر در آخرت جوان گردد   سوی خلد برین روان گردد
کل آن باغ نوجوان باشند   سیم بر جمله کلعذار انند
همه همزاد و بکر و شوهر دوست   همه مغزند پاک اندر پوست
بوده است آن صفیه ام زبیر   عمهٔ حضرت نبی لا غیر
راوی گوئی از ره نسیان   کرده تعبیر از آن بنام فلان

باب ما جاء فی صفة کلام رسول الله صلی الله علیه و سلم فی الشعر و این باب مشتمل است بر دو حدیث الحدیث الاول حدیث ام المومنین عایشة رضی الله عنها

عن عایشة رضی الله عنها قیل لها هل کان النبی صلی الله صلی الله علیه و سلم یتمثل بشیء من الشعر قالت کان یتمثل بشعر ابن رواحة و یتمثل و یقول شعر

ستبدی لک الایام ما کنت جاهلا   و یاتیک بالاخبار من لم تزود
حضرت عایشه شده مسئول   که تمثل بشعر کرده رسول
گفت ابن رواحه بیتی خواند   بر زبان مصرعی تبی زان راند
بود مضمون آنکه بیت تمام   زود ظاهر کنند بتو ایام

انچه

آنچه باشی تو جاهل از اخبار   عام شد فاش گردد آن اسرار
این خبر از کسی بتو برسد   کرنه او زاد ره ز تو طلبد
و آن بیت اینست
ستبدی لک الایام ما کنت جاهلا   و یاتیک بالاخبار من لم یزود

آنحضرت صلی الله علیه و سلم مصرع اخیر را باین ترتیب تلفظ نفرمودند بلکه بتقدیم و تاخیر ادا نمودند باینطریق که و یاتیک من لم یزود بالاخبار ابوبکر صدیق رضی الله عنه فرمود یا رسول الله این مصرع باین ترتیب نیست که بر زبان دُربار گذشت حضرت صلی الله علیه و سلم فرمودند که من شاعر نیستم و سزاوار من نیست مرا شعر گفتن چنانکه خدای تعالی خبر میدهد که و ما علمناه الشعر و ما ینبغی له پس مراد آن بود که پیغمبر علیه السلام تمثل و تمسک بماده و جوهر لفظ این شعر فرموده نه ترتیب و موزونیت این شعر برادر قیس بن طرفه است که ابن رواحه رضی الله عنه میخواند و آنحضرت صلی الله علیه و سلم استماع میفرمود

الحدیث الثانی حدیث ابی هریرة رضی الله عنه

عن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله

علیه وسلم ان اصدق کلمة قالها الشاعر کلمة لبید الا کل شیء ما خلا الله باطل الخ
وکاد ان یسلم امیة بن ابی الصلت

هست از بوهریره این منقول / که چنین کرده است وصف رسول
راست تر شعر کان شنید ابد / از همه شعرهاست شعر لبید

وآن اینست

الا کل شیء ما خلا الله باطل / وکل نعیم لا محالة زایل
هست غیر از خدا همه باطل / همه فانی شوند الحاصل
همه نعمت شود زوال پذیر / ره نیابد بذات او تغییر
شاعری بد امیه نام فصیح / در صفات رسول بود مدیح
بس که در شعر او حقایق بود / مصطفی در حقش چنین فرمود
کامیه بود با آن نزدیک / که بگوید مسلم است ولیک
نرسید او بدولت اسلام / چون ندانست قدر آن ایام

الحدیث الثالث حدیث جندب بن سفیان البجلی رض

عن جندب بن ابی سفیان البجلی قال اصاب حجر اصبع رسول الله صلی الله علیه وسلم فدمیت فقال
هل انت الا اصبع دمیت / وفی سبیل الله ما لقیت

هست مروی از جندب بجلی / سنگی آمد باصبع نبوی
بود در غزوه احد این حال / گشت مجروح آن خجسته خصال
اصبعش آنکه گشت خون آلود / کرد آنرا خطاب پس فرمود

ترجمه

هل انت الا اصبع دمیت / وفی سبیل الله ما لقیت
تو نئی آن اصبع بخون آلود / در ره حق بخون شدی بالود
در سبیل خدا شدی لاقی / اجر تو نزد حق بود باقی
داد او را تسلی آن سرور / بثواب جزیل کرد خبر
چون در آمد باور سید الم / گشت خوشحال سید عالم
بطریق مجاز کرد خطاب / یا که از جنس معجزاتست بباب
داد حسش خدای تا که شنید / آنچه از حضرتش عیان گردید

فایده

شده مشکل میانهٔ جمهور / یک سوالی ازین خبر مشهور
کانچه بگذشت بر زبان رسول / هست موزون در کمال قبول
نفی شعر از رسول کرده خدا / وز کلامش بنفی علمنا
بعضی کردند از ره تحقیق / وجه توفیق را چنین تلفیق
وجه تلفیق در کلام حدیث / میکند دیگری چنین تحدیث

غرض از نفی شعر از آن مختار　　　هست تکذیب جملهٔ کفار
کز کمال فصاحت قرآن　　　فصحا گشته عاجز و حیران
نسبتش که بشعر میکردند　　　شاعرش گاه نام می بردند
نیست این شعر و نیست آن شاعر　　　گرچه صادر شود ازو نادر
فن او نیست شعر ورزیدن　　　باید افعال او نکو دیدن
بعضی گویند قصد شعر نبود　　　اتفاقا نبی چنین فرمود
شعر فی حده شده محدود　　　که بود وزن قافیه مقصود
هست در قول اکثر فصحا　　　بلکه بسیار در کلام خدا
شده مانند شعر لیس موزون　　　لیک باشد ز حد شعر برون
چونکه نبود ذات قصد شعر در و　　　مطلق اطلاق شعر نیست برو

الحديث الرابع حديث جندب بن عبد الله البجلي نحو
بهذا المعنى الحديث الخامس حديث براء بن عازب

عن البراء بن عازب قال قال له رجل افررتم
عن رسول الله صلى الله عليه وسلم يا ابا عمارة فقال
والله ما ولى رسول الله صلى الله عليه وسلم

ولكن

ولكني ولى سرعان الناس فلقتهم هوازن بالنبل
ورسول الله صلى الله عليه وسلم على بغلته وابو سفيان
بن الحارث بن عبد المطلب آخذ بلجامها
ورسول الله صلى الله عليه وسلم يقول انا النبي لا كذب
انا ابن عبد المطلب

مردی کرد از براء بن عازب　　　این سؤالش چو بود بس طالب
گفت یا با عماره یوم حنین　　　افررتم ز سید کونین
همه رفتید و ماندید ورا　　　منفرد در میانهٔ اعدا
گفت والله در جواب براء　　　که نشد منهزم رسول خدا
همه اصحاب را با نحضرت　　　بود در جانسپاری آن نسبت
سر خود خاکپاش میکردند　　　نقد جان را فداش میکردند
چون دران موطن از رسول خدا　　　همه گردند از و ز خوف جدا
لیکن آنها که پیش میرفتند　　　همه از ترس تیر برگشتند
قوم بودند نیک تیرانداز　　　تیرباران نموده شد آغاز
در سحر که به تنگنای حنین　　　اول جیش سید ثقلین
بی خبر در شدند سیر کنان　　　غافل از کمرهای بی دینان

از کمینگاه زمرهٔ گمراه — حمله کردند سوی شان ناگاه

پس شدند آن گروه رو گردان — نی تمام صحابه و یاران

اندران وقت سید ابرار — بود بر استر سفید سوار

پسر عم او ابو سفیان — ابن حارث گرفته بود عنان

بغل او وی همی نمود نهیب — لیک عشق نمیگذاشت رکیب

از کمال شجاعت و جرات — قایل این کلام شد حضرت

انا النبی لا کذب — انا ابن عبد المطلب

ترجمه

منم آن شاه بارگاه آله — نیست شکی منم رسول الله

جد من عبد مطلب بوده — نه مباهات و فخر فرموده

بلکه کرده برای آن اظهار — تا بدانند جملهٔ کفار

که دران دعوی نیست او کاذب — دین او هست بر همه غالب

فایده

گفت عباس را برآر آواز — رفتها را بجوی ده آواز

بود آواز او بلند چنان — که برفتی بهشت میل روان

گفت یا اهل سورة النصر — یا مقیمان بیعة الشجره

بکجا میروید برگردید — حضرت اینجاست رود بشتابید

صوت عباس را چو بشنیدند — جمله اصحاب باز گردیدند

همه کردند حمله با کفار — تا برارند ازان گروه دمار

مشت خاکی گرفت خیر وری — پس بینداخت جانب اعدا

همه چشم و دهان شان پر خاک — شد باعجاز خواجهٔ لولاک

قوم کفار خاکسار شدند — منهزم شده خوار و زار شدند

الحدیث السادس حدیث انس رضی الله عنه

عن انس رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه وسلم دخل مکة فی عمرة القضاء وابن رواحة تمشی بین یدیه وهو یقول خلوا الخ فقال له عمر یا ابن رواحة بین یدی رسول الله صلی الله علیه وسلم وفی حرم الله تقول شعرا فقال النبی صلی الله علیه وسلم خل عنه یا عمر فلهی اسرع فیهم من نضح النبل

از انس گشته اینچنین مروی — که درآمد بشهر مکه نبی

بود در عمره قضا که رسول — کرد در مکه شریف دخول

بود ابن رواحه پیش روان — که همی خواند شعرها بزبان

شعر اینست

خلّوا بنی الکفار عن سبیله ... الیوم نضربکم علی تنزیله

ضربا یزیل الهام عن مقیله ... ویذهل الخلیل عن خلیله

ترجمه

یعنی از راه سید ابرار ... دور باشید ای بنی الکفار

ما شما را بحکم رب جلیل ... می زنیم و همی کنیم ذلیل

زدنی آنچنانکه سر ز مقیل ... دور کرده شود حضور خلیل

دوستان را چنان کند شاغل ... که کند شان ز یکدگر غافل

کرد با وی ز روی قهر و عتاب ... عمر اندر مخاطبش بخطاب

گفت یا بن رواحه نزد رسول ... شعر خواندن نمی بود مقبول

در حریم حرم که بیت خداست ... بیت خواندن ورا چگونه رواست

گفت حضرت که یا عمر بگذار ... که کند کار در دل کفار

شعر وی بیشتر از آنکه سهام ... جای گیرد بسینه و اندام

الحدیث السابع حدیث جابر بن سمرة رضی الله عنه

عن جابر بن سمرة قال جالست النبی صلی الله علیه و سلم

اکثر من مایة مرة وکان اصحابه یتناشدون

ویتذاکرون اشیاء من امر الجاهلیة وهو ساکت

وربما ... تبسم ... معهم

گفت جابر که بیش از صد بار ... بوده ام نزد سید ابرار

که صحابه بهم در آن مجلس ... شعر میخواندند و وی جالس

ذکر ایام جاهلیت هم ... می نمودند یک بیک با هم

بود شاه سخن و را خاموش ... کرده آن جمله را از ایشان گوش

در تبسم موافق ایشان ... بود بسیار شاه عالمیان

الحدیث الثامن حدیث ابی هریرة رضی الله عنه

عن ابی هریرة رضی الله عنه قال اشعر کلمة تکلمت

بها العرب کلمة لبید ... الا کل شیء ما خلا الله باطل

نقل کرده ابو هریره که گفت ... در معنی نبی چنین می سفت

بهتر شعرهاست بل اعجب ... که تکلم کنند قوم عرب

آن کلام که گفته است لبید ... گشته بر وحدت خدای شهید

و آن الا کل شیء ما خلا الله باطل اینست

الحدیث التاسع حدیث عمرو بن الشرید عن ابیه

عن عمرو بن الشرید عن ابیه قال کنت ردف النبی صلی

الله عليه وسلم فانشد تدمايد قافيه من قول امية
بن ابي الصلت كلما انشد تربيتا قال النبي
صلى الله عليه وسلم هيه حتى انشد تدمايه يعني بيتا
فقال النبي صلى الله عليه وسلم ان كاد ليسلم

نقل كرده شريد از آن سرور … گفت بودم رديف پيغمبر
من ز شعر اميه ميخواندم … قرب صد بيت بر زبان راندم
چونکه ساکت همی شدم سرور … امر کردی مرا بخوان ديگر
تا که صد بيت خواندم تمام … گفت حضرت عليه الف سلام
کين کلام ور ان چنان نشناست … که توان گفتنش مسلمانست

الحديث العاشر حديث عايشة رضي الله تعالى عنها

عن عايشة رضي الله عنها قالت كان رسول الله صلى الله
عليه وسلم يضع لحسان بن ثابت منبرا في المسجد يقوم عليه
قايما يفاخر عن رسول الله صلى الله عليه وسلم او قال
ينافح عن رسول الله صلى الله عليه وسلم ويقول رسول الله
صلى الله عليه وسلم ان الله يويد حسان بروح القدس

ماينافح

ما ينافح او يفاخر عن رسول الله صلى الله عليه وسلم

عايشه گفت صدر عالميان … منبری می نهاد تا حسان
رفته در مجلسش بر آن بالا … خواندی شعر هر همه بر پا
کردی از جانب نبی اظهار … در بيان مفاخرت گفتار
تا کند هجو زمره کفار … مدح گويد بسيد ابرار
يا بهجو و بدفع بدگويان … بود حسان جواب اجويان
گفت حضرت که کردگار جليل … مدد وتس ميکند بجبرائيل

باب ما جاء في كلام رسول الله صلى الله عليه وسلم في السمر و درين باب دو حديث مذکور است الحديث

الاول حديث عايشة رضي الله تعالى عنها

عن عايشة رضي الله عنها قالت حدث رسول الله
صلى الله عليه وسلم ذات ليلة حديثا فقالت امراة
منهن كان الحديث حديث خرافة فقال اتدرون
ما خرافة ان خرافة كان رجلا من عذرة اسرته
الجن في الجاهلية فمكث فيهم دهرا ثم ردوه الى الانس

فکان یحدث الناس بما رأی فیهم من الاعاجیب

فقال الناس حدیث خرافة حدیث ام زرع

هست از عایشه چنین مروی　　که تحدث همی نمود نبی

با حرمهای خود شبی میگفت　　بهر تفریح شان که در می‌سفت

یکی از جمله نسایش گفت　　زان حدیثش چو گشت او می گفت

کین حدیث خرافه را ماند　　که همیشه بمردمان خواند

گفت حضرت شما همی دانید　　که خرافه که بوده برخوانید

گفت هم خود خرافه مردی بود　　از بنی عذره جنیش بربود

بود اندر میان شان بسیار　　قبل بعثت بجنیان شده یار

پس بکردند رد باز میان　　بود دایم فسانه گو زایشان

از عجایب هر آنچه او دیده　　وی بیان می نمود سنجیده

مردمان هر حدیث را که در آن　　بود اعجاب می کنند بیان

نسبتش را از آن همی جویند　　پس حدیث خرافه می گویند

فایده

زان فسانه که وی همی فرمود　　بود حسن معاشرت مقصود

بهر تفریح خاطر ایشان　　گاه افسانه می نمود بیان

حدیث

حدیث ام زرع

الحدیث الثانی ابسط حدیث عایشه رضی الله عنها

عن عایشة رضی الله عنها قالت جلست احدی
عشر امراة فتعاهدن وتعاقدن ان لا یکتمن
من اخبار ازواجهن شیا فقالت الاولی

زوجی لحم جمل غث علی راس جبل وعر
لا سهل فیرتقی ولا سمین فینتقل

حضرت عایشه بنزد رسول　　گفت افسانه‌ای مقبول

کرد صدیقه این حدیث بیان　　که نشستند جمعی از نسوان

یازده زن زبانوران عرب　　در فصاحت همه عجیب عجب

بوده انداز دهی ز شهر یمن　　یا که از مکه یا ز شهر عدن

همه عقد مصادقت بستند　　پس ز روی معاهدت گفتند

که ز اخبار شوهران پنهان　　نکنیم از هم و کنیم عیان

همه حالات را کنیم اظهار　　یکدگر را از آن کنیم اخبار

گفت اول زنی مرا شده شو　　لحم اشتر که او بود بدبو

بر سر کوه پس درشت قرار　　کرده رفتن بر آن بود دشوار

همچنان نرم راه او زافسان — که توان رفت سوی او آسان
کرده تعبیر از وبلحم بعیر — بکنایت نموده اش تعبیر
که چو لحم شتر بود بی جان — حرکت گوئیا نبوده دران
با وجود فساد و بدبوئی — هست او در کمال بدخوئی
از تکبر بزان او بر کوه — گشته در پیش خود بسی شکوه
هست وی بس درشت و ناقابل — طبع کس نیست سوی او مایل
لاغر است آنچنانکه کس او را — نکند نقل هیچ جا اصلا

قالت الثانیة زوجی لا ابث خبره انی
اخاف ان لا اذره ان اذکره اذکر عجره وبجره

زن ثانی بزد بشوهر دم — کرد حالش بیان ز مدح و ز ذم
خبرش را نمی کنم اظهار — من ازین خوف میکنم بسیار
گر کنم شرح وصف او ظاهر — نشود آن بسالها آخر
یا چنین کرد حال را اظهار — که نیم بر فراق او قادر
زانکه اولاد خورد دارم ازو — هست مشکل فراق دایم ازو
یا اگر من دران مقام آیم — که همه کارهاش بنمایم

گرکنم

گر کنم شرح حال او بسیار — از کفم می رود زمام خیار
میکنم از عجر بجر اخبار — عجب از کار او همه اظهار
نیست مخفی که این کلام تمام — موهم مدح و ذم بود ناکام
نیست در مدح این کلام صحیح — بلکه بر ذم بحجت هم تصریح
یا کشوده بمدح زوج دهان — یا همه عیبهاش کرده عیان
گفت در شرح شیخ ابن حجر — که نهان وی نکرده هیچ خبر
بر اتم وجه شرح حال نمود — لیک دقت دران ادا فرمود
بر عرب کو چنان بود عربا — نیست معنی این نهان اصلا
زانکه ذکر عجر بجر همه جا — هست نزدیک شان بذم ایما
گر شود معنی دران موجود — بکنایت همان بود مقصود

قالت الثالثة زوجی العشنق ان انطق اطلق
وان اسکت اعلق

زن ثالث ز شوی داد خبر — که بود بس طویل و بد منظر
گر بعیبش زبان کنم اطلاق — آن ز بدخوی راندم بطلاق
ور نشینم به پیش او خاموش — شوم از کار و بار او مدهوش

مى‌شوم کالمعلقه آن دم   نی مرا شوهر نه شوهر بود بملم

قالت الرابعة زوجی کلیل تهامة لا حرّ ولا قرّ ولا مخافة ولا سامة

زن چارم کلام کرد آغاز   گفت از حال شوهر خود راز
چون تهامه نزه بود بحجاز   باد او خوش هوای او دمساز
تشبیش کرد سوی اَن تشبیه   کو بود خوب بی نظیر و شبیه
نی بود گرم نی بود بارد   هست بس معتدل نکو مورد
نیست در روی بدی کز و ترسند   نیست کز صحبتش ملول شوند
کرد احوال زوج خود افشا   داد اخبار شان ز حسن معاشی

قالت الخامسة زوجی ان دخل فهد وان خرج اسد ولا یسال عما عهد

زن پنجم زبان خویش کشاد   داد از حال شوهر خود یاد
بکلامی که می شود مفهوم   مدح از آن نیز و ذم از آن معلوم
گفت وی چون بخانه می آید   او بناز و تنعم آساید
نکند از متاع خانه سوال   هست غافل ز حال مال و منال

وجه زحش

وجه زحش که چون بود غافل   نبود سوی اهل خود مایل
چونکه از خانه او برون برود   در شجاعت چو شیر شرزه بود
غضب از روی آن همی بارد   هر که بیند ورا از و برمد
کرد از حال مدح و ذم اخبار   زین دو وصفش که وی نمود اظهار
نکند پرسش از تعهد مال   نه تفقد بود با هل و عیال

قالت السادسة زوجی ان اکل لفّ وان شرب اشتف وان اضطجع التف ولا یولج الکف لیعلم البث

ششمین زن زبان بطعن کشود   کشف احوال زوج خویش نمود
گفت در خوردنی بود اکثار   میخورد هرچه یابد او بسیار
گر شود جمع پیش وی طعام   چند انواع میخورد بتمام
چون بیاشامد آب آشامد   هرچه در مشک در انا یابد
سیر نیست از طعام و شراب   نی شود سیر و نی شود سیراب
چون بخسپید بسر کشیده لحاف   پیچد او دست و پا را بلفاف
از لحافش بدر نیارد کف   نشود یکنفس بمن معطف
ننهد دست خویش بر بدنم   تا بداند که دام اندر غم

رحم نبوده بحال من اورا نشود ملتفت بمن اصلا

قالت السابعة زوجی عیایاء او غیایاء طباقاء

کل داء له داء شجک او فلک او جمع کلا لك

هم هفتمین زن کلام نمود آغاز کرد بر شو زبان طعن دراز

گفت حردلیست زوج من عاجز حاصلش نی مراد دل هرگز

مانده درکار عاجز و حیران در قضایای خویش سرگردان

هست بسیار احمق و نادان لال اندر میان نطق و بیان

دایم الدهر هست او رنجور نشده هیچ دردی از وی دور

چون شود در غضب جنان بزند که سر و دست و استخوان شکند

زینهار از قرین بد زنهار وقنا ربنا عذاب النار

قالت الثامنة زوجی المس مس ارنب و الریح ریح زرنب

زن هشتم برای شوهر خویش کرد وصف از زنان دیگر بیش

گفت وی بس ملایم و خوشبوست عرق نازنین او خوشبوست

بدنش درکمال ملسائی فرق تا پای غرق زیبائی

قالت

قالت التاسعة زوجی رفیع العماد عظیم الرماد طویل النجاد قریب البیت من الناد

نهمین امراة بوقت بیان کرد اوصاف زوج خویش عیان

گفت حردلیست درکمال حسب نیست مانند آن کسی بنسب

خانهایش بسی بلند و وسیع استوانهاش مثل او ست رفیع

کرده در موضع رفیع بنا تا بیایند سویش از همه جا

کرد مهمان سرائش از مهمان کوههائی رماد گشته عیان

بس که بسیار طبخ فرموده شده خاکستر آنچنان توده

قامت خوب او ست طولانی معتدل درکمال موزونی

طول قد بر شجاعت آمد دال صاحب السیف باشد او را حال

کرده خانه میانه اشراف تا شوند اهل آن با او اضیاف

گشته است این طریق اهل صفا خانه را در میان کنند بنا

تا که همسایه زو شود محظوظ گردد از فقر خاطرش محفوظ

قالت العاشرة زوجی مالک و ما مالک مالک خیر من ذلك له ابل کثیرات المبارك قلیلات

هو الک

المسارح اذا سمعن صوت المزهر ایقن انهن هوالک

در همین زن زبان بمدح گشود | زوج خود را زیاده مدح نمود

زوج من مالک است و ما مالک | مالکی کوست خیر من ذلک

این عبارت مفید تعظیم است | ذکر ما از برای تفخیم است

کرچنان عالی است و برتر شان | که رسیدن بوصف او نتوان

جمله اوصاف مالک است و زیاد | زانچه کردند آن زنان تعداد

یا بود وصف او زیاده از آن | کاورم بعد ازین منش ببیان

در قفای سرای او بسیار | اشتران چک زده قطار قطار

کم بود آنکه جانب مرعی | بروند از حوالیش بچرا

کرده آماده بهر مهمانان | نزد خود تا شود بر آن آسان

تا چو از راه نزد وی برسند | خوب نبود که انتظار برند

همه از شیر و لحم شان فی الحال | نفع گیرند زان بلا امهال

اشتران جمله منتظر باشند | تا که مهمان ز راه کی برسند

چونکه هیزم برای مهمانان | قبلکه تن کنند شغل بآن

اشتران چونکه بشنوند آواز | همه کردند واقف آن راز

دلکز

که کنند بهر مهمان مالک | در زمانی چند را زان هالک

قالت الحادی عشرة زوجی ابو زرع وما ابو زرع
اناس من حلی اذنی وملاء من شحم عضدی
وبجحنی فبجحت الی نفسی وجدنی فی اهل
غنیمة بشق فجعلنی فی اهل صهل والهیط
ودایس ومنق فعنده اقول فلا اقبح
وارقد فاتصبح واشرب فاتقمح ام ابی
زرع فما ام ابی زرع عکومها رداح وبیتها
فساح ابن ابی زرع فما ابن ابی زرع مضجعه
کمسل شطبة وتشبعه ذراع الجفرة بنت
ابی زرع فما بنت ابی زرع طوع ابیها وطوع
امها وملاء کسائها وغیظ جارتها جاریة
ابی زرع فما جاریة ابی زرع لا تبث حدیثنا
تبثیثا ولا تنقث میرتنا تنقیثا ولا تملا بیتنا
تعشیشا قالت خرج ابو زرع والاوطاب تمخض

فلقى امراة معها ولدان كالفهدين يلعبان من
تحت خصرها برمانتين فطلقني ونكحها فنكحت
بعده رجلا سريا ركب شريا واخذ خطيا
واراح على نعما ثريا واعطاني من كل رايحة
زوجا وقال كلي ام زرع وميري اهلك فلو
جمعت كل شيء اعطانيه ما بلغ اصغر انية
ابي زرع قالت عايشة رضي الله عنها فقال لي
رسول الله صلى الله عليه وسلم كنت لك كابي زرع لام زرع

زن حادی عشر بکرد کلام
بود ابوزرع شوهرم ز انام

چه ابوزرع کان حلم و حیا
گشت ازو جمله کارها بصفا

بود از حلقه گوش من خالی
کرد در گوش حلقه ام ز حلی

گشته آن گوشواره آویزان
از کمال الحا فتش جنبان

بود لاغر مرا همه اجسام
کرد فربه ز غایة الاکرام

کرده بود آنچنان مرا خوشحال
که بخاطر نمیرسید ملال

یا که تعظیم من چنان فرمود
که کسی مثل من عظیم نبود

بوده ام

بوده ام من میان اهل غنم
زین عبارت ز قلتش زد [دم]

چونکه اغنام شان نبد بسیار
کرده بودند جای در بن [غار]

چون مرا یافت آن زمان آنجا
کرد ما بین اغنیایم جا

صاحب اسپ و اشتر بسیار
در زراعت تمام شان از کار

چون شدی غلهاش پاک از [کاه]
طبخ کردندی در که و بیگاه

همه پاکیزه و لطیف و [منیف]
همه خوش در نهایت [تنظیف]

وصف کردش بکثرت [اموال]
کز همه جنس داشت مالامال

نزد وی بودم آنچنان مقبول
کانچه گفتم همی نمود قبول

نزد او کار من نبود قبیح
همه کارم همی نمود ملیح

تا سحرگاه پیش وی در خواب
می شدم وی نمی نمود شتاب

بسکه بودش ملایمت بسیار
وی نمیکرد هر گزم بیدار

با وجودی که آب بود عزیز
می شدم سیر بیشتر ز آنی نیز

ام بوزرع را کند تعریف
از تعجب چنین کند توصیف

گرچه خوبست مادر بوزرع [مع]
کان شده اصل این ور اشده

بار دانهای وی همه بتمام
گشته هر یک گران ز بار [طعام]

شده مهیا ز بهر مهمانانی / کز عظم نقل او زجا نتوانی
خانه‌اش هست بس وسیع و کشاد / که چنان خانه کس ندارد یاد
وسعت بیت و دار با تنهد وال / بر کمال علو و کثرت مال
پسرش را زبان بمدح کشاد / در نهاد آنچه داشت دادنش یاد
خوابگاهش نظیف بود و لطیف / در کمال لطافت و تنظیف
بود مثل غلاف او شمشیر / کز برآید برون چو نجم منیر
بدن نازکش چو بود نحیف / کرد او را باین نمط توصیف
زانکه اندر عرب بود مشهور / مدح مردان باین نسق دستور
کندش سیر یک ذراع تمام / کز بزغاله باشدش الطعام
بنت بوزرع بود نیک نهاد / دایما والدین را منقاد
بود زیبا و بس لطیف اندام / در کمال لطافتش اجسام
هست لاغر میان محل رداش / فربه و پر شده مکان کساش
نصف اول بود ردا را جا / نصف اسفل بود محل کسا
گفت قاضی عیاض هست اولی / که بود زان مراد این معنی
که دو پستان و منکبین و سرین / ممتلی بوده خالی غیر ازین

از کمال جمال و حسن خصال / خشمگین بد زنان دگر مه و سال
داه بوزرع وه چه داه است آن / گوییا همنشین ماه است آن
نکند فاش هرگز او اخبار / بلکه دارد نهان همه اسرار
نیست خاین بود امانت دار / نبرد چیز را برون از دار
نبود در طعام ما سارق / هست در حفظ از همه فایق
پر نسازد ز خاکروبه سرای / بل برو بد برون برد از جای
دارد آن پاک خانه را دایم / هست دایم بخدمت او قایم
ام زرع آن حدیث چون به انتها / برسانید بعد ازین گفتا
گشت ابوزرع خارج از برها / تا کنند زبده را ز شیر جدا
گشت آنجا بیک زنی لاقی / تکیه ننموده بود مستلقی
کفلش بس عظیم بود چنانی / کز زمین دور گشته بود میانی
بود در تحت خاصرتش دو انار / یا دو پستان چو نار بد در بار
داشت آن زن بخویشتن دو صبی / همچو یوزان که بودشان بازی
یا دو پستانش ماک با دو انار / پیش مادر نشسته در این کار
چشم بوزرع چون فتاد بر آن / دل شد از جای میل کرد بر آن

پس در اندم طلاق داد مرا　　بعد از من نکاح کرد و را
من هم از بعد وی بکردم شوی　　سید و بس شریف و زیبا روی
که باسپی سوار میکردید　　که برفتار خوب میکردید
داشت در دست نیزه خطی　　در کمال لطافت و خوبی
کرد از بهر من نعم ایثار　　از ابل و ز بقر غنم بسیار
هر شبانگاه می نمود اعطا　　وی از هر صنف بهر من دو را
از سر مهر امر کرد مرا　　که بخور ام زرع تو زینها
بخور آن جمله اهل خود را نیز　　فضل و بخشش نمای از هر چیز
گر کنم جمع هر چه کرد اعطا　　زوج ثانی بعمر خویش مرا
عروه گوید که گفت صدیقه　　که چو کردم تمام افسانه
پس بگفتا بمن رسول خدا　　چونکه بسیار دوست داشت مرا
من بتو در مودت و الفت　　بی جدایی و کلفت و فرقت
همچو بو زرع ای حمیده خصال　　بود با ام زرع در همه حال
نگذرانم طلاق را بخیال　　که طلاقت بود خیال محال
دایم الدهر مهربان باشم　　تخم مهرت میان جان پاشم

ثمر

فایده اول

هست مر این حدیث فایدها　　پر ز انعام عام مایدها
هست این دال بر جواز سمر　　بفسانه توان نمود خبر
ذکر احوال ماضیه بتوان　　وز امور ای که بود در آن
فایده ثانیه
میشود زین حدیث نیز بفا　　گر کند کس بد کسی را یاد
نکند او بعینه تعیین　　نیست غیبت نموده عیب در این
زانکه صدیقه نقل می فرمود　　آنچه از عیبها در ایشان بود
گر نبودی روا رسول خدا　　کی همیکرد استماع او را
فایده ثالثه
می شود فضل عایشه مفهوم　　نیز حسن معاشرت معلوم
از میان جماعتی محتاج　　بشریعت نموده اش اخراج
کرد او را بر تبتی واصل　　که از و گشت ثلث دین حاصل
گشت وی ام مومنین بجهان　　مومنانش بمثل فرزندان
هم بود ام مومنین ابدا　　مومنات اند دختران او را
وه چه دختر همه کنیز اند　　که کنیزیش فخر میدانند
فایده رابعه
گفت با عایشه رسول خدا　　من چو بو زرع ای صدیقه ترا
در همه نفع نی ضرر کر ترا　　جور نبود به نسبت تو روا

گرچه ازواج باشندم دیگر　　لیک نبود طلاق تو در خور

فایده خامسه

نشود هم طلاق بی نیت　　زانکه تشبیه کرد آنحضرت

با بوزرع خویش را وان بود　　که زن خویش را طلاق نمود

چونکه نیت نکرد آن سرور　　در کنایه نبود هیچ ضرر

فایده سادسه

نیست من کل وجه این تشبیه　　چون نبد در همه امور شبیه

زانکه هرگز مفارقت ننمود　　بطلاقش زبان خود نگشود

همه ازواج او ز بعد ممات　　در نکاح وی اند مثل حیات

بود واجب ازا بجهت نفقات　　که صحابه دهند از صدقات

هم ازین رو حرام بود نکاح　　لاجرم بر کسی نگشت مباح

باب ما جاء فی صفة نوم رسول الله صلی الله علیه وسلم

واین باب مشتملست بر هفت حدیث الحدیث الاول

حدیث براء بن عازب رضی الله تعالی عنهما

عن البراء بن عازب ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کان اذا اخذ مضجعه وضع کفه الیمنی تحت خده الایمن وقال رب قنی عذابک یوم تبعث عبادک

نقل کرده براء بن عازب　　بود در جمله راویها صاحب

که چو در خوابگاه خویش قرار　　می نمود آن سید ابرار

تکیه بر دست راست می فرمود　　وضع ید تحت خد وی می بود

بعد از آن بر زبان گوهربار　　این دعا خواند سید مختار

دعا اینست

رب قنی عذابک　　یوم تبعث عبادک

ترجمه

کردگارا نگاه دار مرا　　از عذاب و جفای نار مرا

در قیامت که بعث و نشر کنی　　بندگان را ز قبر حشر کنی

الحدیث الثانی حدیث عبد الله بن مسعود وقال یوم تجمع عبادک الحدیث الثانی حدیث حذیفة رضی الله عنه

عن حذیفة رضی الله عنه قال کان النبی صلی الله علیه وسلم اذا آوی فراشه قال اللهم باسمک اموت واحیی واذا استیقظ قال الحمد لله الذی احیانا بعد ما اماتنا والیه النشور

از حذیفه چنین شده منقول　　جا چو کردی بخوابگاه رسول

این دعا را در آن زمان میخواند　　بر زبان مبارکش میراند

دعا اللهم باسمک اموت واحیا اینست

چون نمی شد ز خواب خوش بیدار ترجمه
حمد گفتی ورا باین گفتار

واذا اینست

الحمد لله الذی احیانا بعد ما اماتنا والیه النشور

ترجمه

حمد و شکر آن خدای را ابدا
کرد بعد از ممات حی ما را

همه کس را بسوی اوست مآب
بهر نیل ثواب روز حساب

الحدیث الرابع حدیث عایشة رضی الله عنها

عن عایشة رضی الله عنها قالت کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا آوی الی فراشه کل لیلة جمع کفیه فنفث فیهما وقرأ فیهما قل هو الله احد وقل اعوذ برب الفلق وقل اعوذ برب الناس ثم مسح ما استطاع من جسده یبدأ بهما راسه ووجهه وما اقبل من جسده یصنع ذلک ثلث مرات

گفت صدیقه بوده است نبی
که چو هر شب بجای خواب شدی

هر دو دست مبارک خود را
جمع کردی نهادی بر آنها

پس بخواندی در و معوذتین
بعد اخلاص سید کونین

بعد

114

بعد خویش مسح فرمودی
بر جسد آنچه دست رس بودی

بر سر و روی خویش میمالید
وانچه بود از جسد به پیش بدید

پس باعضاء دیگرش امرار
وین عمل را نمی نمود سه بار

الحدیث الخامس حدیث ابن عباس رضی الله عنهما

عن ابن عباس رضی الله عنهما ان رسول الله صلی الله علیه وسلم نام حتی نفخ وکان اذا نام نفخ فاتاه بلال فآذنه بالصلوة فقام وصلی ولم یتوضأ

فجعل حدیث قصة

ابن عباس اینچنین فرمود
که رسول خدای خواب نمود

تا که آواز خواب شد پیدا
بود عادت نفیر خواب ورا

بنمازش بلال کرد اعلام
پس برای نماز کرد قیام

نانموده وضو بکرد صلوة
بود این از قبیل مخصوصات

بود چشمش بخواب دل بیدار
در همه کار خویشتن هشیار

الحدیث السادس حدیث انس بن مالک رضی الله عنه

عن انس بن مالک رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کان اذا آوی الی فراشه قال الحمد

ای بهم ... فی
الذی اطعمنا وسقانا وکفانا وآوانا فکم ممن لا کا

گفت انس چون جناب مآب ... جامه کردی بجامهٔ خواب
این دعا را در آنزمان میخواند ... بر زبان مبارکش میراند

الحمد لله الذی اطعمنا وسقانا وکفانا وآوانا
فکم ممن لا کافی ولا موی

حمد و شکر آن خدای را بادا ... داد ما را طعام و آب ابدا
بس مهمات ما کفایت کرد ... از بدیها همه حمایت کرد
بهر ما ساخت مسکن و ماوا ... داد از فضل خویش ما را جا
چون بهایم نگرد سرگردان ... منتشر در زمین بخان و بمان
هست کافی و جا دهنده خدا ... میکند دفع شر دهر ما وا
بعضی از خلق چون مسلمانان ... بعضی محروم گشته اندازان
حمد گوییم چون مسلمانیم ... داخل جمله اهل ایمانیم

الحمد لله الذی اطعمنا واسقانا وآوانا فکم ممن لا کافی
فایده
خواندن این دعا و حمد خدا ... چون کند بهر استراحت جا
دارد اینجا مناسبت بسیار ... نیست مستبعد ار کنم اظهار

بعد الطعام و شرب و دفع شر آن ... خاطرش جمع گشته از همه کار
می‌شود خواب آنزمان حاصل ... که بود زین امور فارغ دل

الحدیث السابع حدیث ابی قتادة رضی الله عنه

عن ابی قتادة رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه وسلم کان اذا عرس بلیل اضطجع علی شقه الایمن واذا عرس قبیل الصبح نصب ذراعه ووضع راسه علی کفه

هست از بو قتاده این مروی ... در سفر چون نزول کرد نبی
ماندی گر ز شب زمانی بسیار ... جانب راست میگرفت قرار
ور بکردی قبیل صبح نزول ... نصب کردی ذراع خویش رسول
بر کف دست خود سر خود را ... می‌نهاد آنزمان رسول خدا
فایده
بهر تعلیم جملهٔ امت ... این عمل می‌نمود آنحضرت
که مبادا نماز فوت شود ... بدگر گونه چون بخواب رود
هست بهر مسافران سنت ... این طریقه که کرد آنحضرت

باب ما جاء فی عبادة رسول الله صلی الله علیه وسلم واین باب مشتملست بر بیست و سه حدیث الحدیث الاول حدیث المغیرة بن شعبة

عن المغيرة بن شعبة رضي الله عنها قال صلى رسول الله
صلى الله عليه وسلم حتى انتفخت قدماه فقيل له اتتكلف
هذا وقد غفر الله لك ما تقدم من ذنبك وما تاخر
قال افلا اكون عبدا شكورا

از مغیره چنین شده منقول ❊ کرد چندان بپا نماز رسول
هر دو پاهای سید عالم ❊ بس مشقت نمود کرد ورم
پس بگفتند با وی از شفقت ❊ چند بر نفس خود نهی زحمت
چون گناه گذشته و آینده ❊ همه بخشیده از تو بخشنده
گفت حضرت جواب ایشان آخر ❊ بنودم نام بنده شاکر
شکر انعام او بجا آرم ❊ همه در شکر عمر بگذارم

الحديث الثاني حديث ابي هريرة بمعناه الحديث
الثالث حديث عايشة رضي الله عنها

عن الاسود بن يزيد قال سالت عايشة رضي الله
عنها عن صلوة رسول الله صلى الله عليه وسلم بالليل
فقال كان ينام اول الليل ثم يقوم فاذا كان من

السحر

السحر اوتر ثم اتى الى فراشه فاذا كان له حاجة
الم باهله فاذا سمع الاذان وثب فان كان
جنبا افاض عليه من الماء والا توضأ وخرج الى الصلوة

کرد صدیقه بر یکی ایما ❊ از نماز شب رسول خدا
کاول لیل خواب می فرمود ❊ پس برای نماز قایم بود
چون بنزدیک می رسید سحر ❊ وتر را میگذارد آن سرور
پس همی آمد بسوی فراش ❊ گر شدی حاجتش باهل معاش
پس شدی آن زمان قریب باو ❊ می شد کام دل حصول از او
از موذن چو می شنید آواز ❊ زود میخاست از برای نماز
حاجتش گر بغسل کردن بود ❊ وی همی ریخت آب بر خود زود
ورنه میکرد او وضو آغاز ❊ می شد او خارج از برای نماز

الحديث الرابع حديث ابن عباس رضي الله عنهما

عن ابن عباس رضي الله عنهما انه اخبره انه بات عنده
عند ميمونة وهي خالته قال فاضطجعت في عرض
الوسادة واضطجع رسول الله صلى الله عليه وسلم

فی طولها فنام رسول الله صلی الله علیه وسلم حتی انتصف
اللیل او قبله بقلیل او بعده بقلیل فاستیقظ
رسول الله صلی الله علیه وسلم فجعل یمسح النوم
عن وجهه ثم قرء العشر الآیات الخواتیم من سورة
آل عمران ثم قام الی شنٍ معلق فتوضا منها فاحسن
وضوءه ثم قام یصلی قال عبد الله بن عباس فقمت
الی جنبه فوضع رسول الله صلی الله علیه وسلم یده
الیمنی علی راسی ثم اخذ باذنی الیمنی ففتلها فصلی
رکعتین ثم رکعتین ثم رکعتین ثم رکعتین ثم
رکعتین ثم رکعتین قال معن ست مرات ثم اوتر
ثم اضطجع ثم جاءه المؤذن فقام فصلی رکعتین
خفیفتین ثم خرج فصلی الصبح

ابن عباس کرده است اخبار ... نزد میمونه خاله ام یکبار
شب بودم بعرض تکیه کنان ... بر وساده بنی بعکس بر آن
کشت در خواب سید عالم ... نصف شب بیش اندکی یا کم

چون آمدم زخواب خویش بیدار ... کرد بر روی مسح را تکرار
تا رود خواب بعد از آن برخواند ... بزبان مبارک خود راند
عشر آخر ز آل عمران را ... ان فی خلق اولین آن را
بود یک مشک کهنه آویزان ... سوی او رفت صدر عالمیان
پس وضو کرد از آن وضوی نکو ... آن شه نیک روی نیکو خو
پس برای نماز شب برخاست ... کرد از بهر او قد خود راست
ایستادم بگفت عبد الله ... با وضو بر چپ رسول الله
وضع فرمود آمدم آنحضرت ... ید یمنی خود مرا بر سر
اخذ فرمود گوش راست مرا ... پس بمالید خواجه دو سرا
از پس پشت خویشتن آورد ... پس بپهلوی راستم جا کرد
پس دو رکعت نماز آن مختار ... کرد شش بار اینچنین تکرار
بعد از آن وتر را بکرد ادا ... پس از آن شد بخواب خوش آنجا
چون مؤذن اذان نمود آغاز ... کرد حضرت بیکدو رکعه نماز
گشت وی بعد از آن برون سرا ... کرد فرض نماز صبح ادا
فایده اول
از وساده شد است تکیه مراد ... کو را زیر سر نبی بنهاد

دال هست این برانکه هست حلال   زوج کر بی مباشرت بجلال
بکند خواب نزد وی محرم   هست وی را مباح و نبود غم
آمده در روایتی بخبر   داشته عذر زوجه سرور
چونکه معلوم کرد کرد نزول   تا شود واقف از نماز رسول

فایده اخری

گر شود مقتدی یکی باید   جاش یمنی مقتدا شاید
گر بایستاد بر یسار امام   هست مندوب انتقال مقام
گر تحول نکرد آن ز یسار   یافت تحویل بر امام قرار

فایده اخری

امر معروف در نماز رواست   گرچه فعل قلیل یا ایماست
نیست باطل کننده فعل قلیل   هست این قول را حدیث دلیل

فایده اخری

می شود فهم زین حدیث تمام   که صبی مثل بالغ است دوام
در نماز وقوف و غیر هما   هست نزد رسول وی را جا

فایده اخری

بر موذن شد است ندب اعلام   از برائی نماز بهر امام
هست مندوب در ذوی سنت   کر کنندش ادای با خفت

الحدیث الخامس ایضا حدیث ابن عباس رضی الله عنهما

عن ابن عباس رضی الله عنهما قال کان النبی صلی الله

علیه

علیه وسلم یصلی من اللیل ثلث عشرة رکعة
ز ابن عباس گشته این منقول   بود بعد عشا نماز رسول
سیزده رکعت می نمود ادا   نبود شک درین حدیث اصلا

الحدیث السادس حدیث عایشة رضی الله عنها

عن عایشة رضی الله عنها ان النبی صلی الله علیه وسلم
کان اذا لم یصل باللیل منعه من ذلک النوم او غلبت
عیناه صلی من النهار ثنتی عشرة رکعة
عایشه گفت بد رسول خدا   که نکردی بشب نماز ادا
خواب مانع شدی و از نماز   چون شدی روز می نمود آغاز
از برای تهجدش ز قضا   ده و دو رکعه می نمود ادا

الحدیث السابع حدیث ابی هریرة رضی الله عنه

عن ابی هریرة رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه وسلم
قال اذا قام احدکم من اللیل فلیفتتح صلوته
برکعتین خفیفتین
هست از بوهریره این منقول   امر اصحاب را بکرد رسول

بتهجد شب چو برخیزند ... افتتاحش برکعتین کنند
رکعتین اش خفیفتین بود ... سوره اش نی طویلتین بود

الحدیث الثامن حدیث زید بن خالد الجهنی رضی الله عنه

عن زید بن خالد الجهنی انه قال لارمقن صلوة رسول الله صلی الله علیه وسلم قال فتوسدت عتبته او فسطاطه فصلی رسول الله صلی الله علیه وسلم رکعتین خفیفتین ثم صلی رکعتین طویلتین طویلتین طویلتین ثم صلی رکعتین وهما دون اللتین قبلهما ثم صلی رکعتین وهما دون اللتین قبلهما ثم صلی رکعتین وهما دون اللتین قبلهما ثم صلی رکعتین وهما دون اللتین قبلهما ثم اوتر فذلک ثلث عشرة رکعة

هست از زید خالد الجهنی ... کین حدیثی است کشته زان مروی
تا به بینم نماز شب ز رسول ... بعد از آن کرد او ز من منقول
سر نهادم باستانهٔ او ... تکیه که ساختم ز سدهٔ او

پس

پس بدیدم که خواجهٔ دو سرا ... کرد دو رکعت خفیف ادا
کرد از بعد وی دو رکعت نماز ... پس دراز و دراز و نیک دراز
ساخت دو رکعت دگر لاحق ... بود این هر دو کمتر از سابق
این عبارت نمود زید اظهار ... یافت از وی چهار ره تکرار
کرد او وتر او و پس فرمود ... سیزده جمله نمازش بود

الحدیث التاسع حدیث عایشة رضی الله عنها

عن سلمة بن عبد الرحمن انه اخبره انه سال عایشة رضی الله عنها کیف کانت صلوة رسول الله صلی الله علیه وسلم فی رمضان فقالت ما کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یزید فی رمضان ولا فی غیره علی احدی عشرة رکعة یصلی اربعا لا تسال عن حسنهن وطولهن ثم یصلی اربعا لا تسال عن حسنهن وطولهن ثم یصلی ثلثا قالت عایشة قلت یا رسول الله اتنام قبل ان توتر قال یا عایشة ان عینی تنامان ولا ینام قلبی

سایلی از صدیقه کرد سوال ... رمضانش نماز چون بد حال

گفت ویرا نماز در رمضان — غیر آن نیز بوده اش یکسان

یازده رکعت نه زیاده نه کم — شب ادا کرده خواجهٔ عالم

چار رکعت نماز کرد ادا — طول و زیبایش مپرس از ما

بعد از آن هم گذارد چار دگر — حسن و طولش مپرس بار دگر

بسه رکعت نماز کرد ادا — بعد آنها همه رسول خدا

گفت صدیقه می نمائی خواب — قبل از وتر گفت وی بجواب

خواب در چشم من نشود پیدا — در دل من نمی بود اصلا

از احادیث ماسبق مفهوم — سیزده رکعت شده معلوم

که مراد است غیر شکر وضو — که محقق شدی ادا هر دو

می شود فهم کین چهار تمام — بود با یک سلام نی دو سلام

الحدیث العاشر حدیث عایشة رضی الله عنها

عن عایشة رضی الله عنها ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کان یصلی من اللیل احدی عشرة رکعة یوتر منها بواحدة فاذا فرغ منها اضطجع علی شقه الایمن

عایشه گفت بود آنحضرت — که بشب کردی یازده رکعت

وتر یک رکعه بود از انجمله — که ادا می نمود بعد همه

چون همی کرد ادا بوجه حسن — تکیه میکرد جانب ایمن

الحدیث الحادی عشر ایضا حدیث عایشة رضی الله عنها

عن عایشة رضی الله عنها قالت کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یصلی من اللیل تسع رکعات ح

گفت صدیقه بود آنحضرت — که بشب میگذارد نه رکعت

فایده

از روایات مختلف صادر — عدد رکعتها شده ظاهر

شده بر هشت وجه آن مروی — که بشب میگذارد است نبی

جملهٔ آن وجوه مذکور است — در کتاب صراط مسطور است

نیز در وتر اختلافات است — همه اندر بیان رکعات است

وجه توفیق کرده اند بیان — بود بر حسب اتساع زمان

یا مرض یا ز نوم یا بجواز — یا بطول قرائتش بنماز

الحدیث الثانی عشر حدیث حذیفة بن الیمان رضی الله عنه

عن حذیفة بن الیمان انه صلی مع النبی صلی الله علیه وسلم من اللیل قال فلما دخل فی الصلوة قال الله اکبر ذو

الملكوت والجبروت والكبرياء والعظمة قال ثم قرأ
البقرة ثم ركع فكان ركوعه نحوا من قيامه وكان
يقول سبحان ربي العظيم سبحان ربي العظيم
ثم رفع راسه وكان قيامه نحوا من ركوعه وكان
يقول لربي الحمد لربي الحمد ثم سجد فكان
سجوده نحوا من قيامه وكان يقول سبحان
ربي الاعلى سبحان ربي الاعلى ثم رفع راسه
فكان ما بين السجدتين نحوا من السجود
يقول رب اغفرلي رب اغفرلي حتى قرأ البقرة
وآل عمران والنساء والمائدة او الانعام قال
ابو عيسى شعبة الذى شك فى المائدة او الانعام

گفت اين را حذيفه از خبر ثبت … كردم نماز با حضرت شب
چون درآمد رسول حق بنماز … اين دعا را بخواند او به نياز

دعا اينست

الله اكبر ذو الملكوت والجبروت والكبرياء والعظمة

بعد از فاتحه نبى بقيام … سوره بقره را بخواند تمام

رفت بعد از قيام وى بركوع … بود وى در ركوع بس بخشوع
كرد اندر ركوع خود آرام … بود مقدار او بمثل قيام
بود در ذكر حضرت سبحان … بدعائى كه سنت است بران

دعا اينست

سبحان ربي العظيم … سبحان ربي العظيم
از ركوعش بقومه سر برداشت … قوم را چون ركوع وى بگذاشت
بود اندر ثناى حق گويا … منطق جان فراش حمد سرا

دعا اينست

لربي الحمد … لربي الحمد
پس بسجده نهاد رو بزمين … سيد و مقتداى ملت و دين
بود اندر سجود مثل قيام … ذكر گويا باين كلام مدام

دعا اينست

سبحان ربي الاعلى … سبحان ربي الاعلى
پس برآورد سر ز سجده رسول … شده مثل سجود از آن منقول
بود ما بين سجدتين بذكر … قدر سجده همه بذكر و بفكر

دعا اينست

رب اغفرلي … رب اغفرلي
خواند در چار ركعه چار سور … از اول در نماز آن سرور
خواند در هر يكى را از آن … پس بترتيب صدر عالميان

لیکن در نماید و در انعام … نشک نموده است تشعبه در انجام

گفت در شرح شیخ ابن حجر … کین نماز طویل از آن سرور

بدو ساعت ز شب شدست اتمام … طی شده آن زمان بصدر انام

الحدیث الثالث عشر حدیث عایشه رضی الله عنها

عن عایشه رضی الله عنها قالت قام رسول الله صلی الله علیه وسلم بآیة من القران لیلة

عایشه نقل کرد کان فیروز … کرد تکرار آیتی تا روز

در قیام و رکوع و هم بسجود … خواندنش در جمیع قران بود

هست مروی روایتی دیگر … ذکر آیت صریح از بوذر

فایده

و آن آیت اینست

ان تعذبهم فانهم عبادک وان تغفر لهم فانک انت العزیز الحکیم

فایده

مرتضی گفت در رکوع و سجود … از قرات رسول نهی نمود

وجه توفیق آن تواند بود … که نبی نهی بعد از آن فرمود

یا که نهی از برای تنزیه است … فعل او بر جواز تنبیه است

الحدیث الرابع عشر حدیث عبد الله بن مسعود

عن عبد الله رضی الله عنه قال صلیت لیلة مع رسول

الله صلی الله علیه وسلم فلم یزل قایما حتی هممت بامر سوء قیل له وما هممت به قال هممت ان اقعد وادع النبی صلی الله علیه وسلم

گشته منقول ابن ز عبد الله … گفت صلیت مع رسول الله

بتهجد قیام کرد چنان … کز فتادم بقصد بد من از آن

گفته شد وی چه قصد بد کردی … در دل خود بگو چه آوردی

گفت بودم ز بس قیام در آن … نکنم من موافقت بنماز

بنشینم زمانکی از پا … بگذارم رسول را تنها

الحدیث الخامس عشر حدیث عایشه رضی الله عنها

عن عایشة رضی الله عنها ان النبی صلی الله علیه وسلم کان یصلی جالسا فیقرا وهو جالس فاذا بقی من قراته قدر ما یکون ثلثین او اربعین آیة قام فقرا وهو قایم ثم رکع وسجد ثم صنع فی الرکعة الثانیة مثل ذلک

عایشه نقل کرد از آن همراز … کز نشسته همی نمود نماز

پس همی خواند سورهای طویل   بوده اندر قرائتش تطویل

چون بماندی ز سوره سی آیت   یا چهل در قیام آنحضرت

پس همی خواند جمله او را   همچنین تا نمیکرد ادا

الحدیث السادس عشر ایضا حدیث عایشة رض

عن عبد الله بن شقیق قال سالت عایشة رضی الله عنها عن صلوة رسول الله صلی الله علیه وسلم عن تطوعه فقالت کان یصلی لیلا طویلا قایما ولیلا طویلا قاعدا فاذا قراء وهو قایم رکع وسجد وهو قایم واذا قراء وهو جالس رکع وسجد وهو جالس

حضرت عایشه شده مسئول   از صلوة تطوعات رسول

گفت پرپا همیکذاد نماز   که قرات همی نمود دراز

بوده بسیار هم بلیل طویل   کرده قاعد نماز را تطویل

چون قرات بپا همی فرمود   پس همیکرد او رکوع وسجود

بعد از سجده می نمود قیام   تا که کردی نماز خویش تمام

ودر قرات

ودر قرات نشسته بد زآغاز   هم نشسته همی نمود نماز

بود بعد رکوع وبعد سجود   منتقل گشته وی بحال قعود

الحدیث السابع عشر حدیث حفصة رضی الله عنها

عن حفصة زوج النبی صلی الله علیه وسلم یصلی فی سبحته قاعدا ویقراء بالسورة ویرتلها حتی یکون اطول من اطول منها

حفصه بود ام مومنین گفتا   بود در نافله رسول خدا

که قرات نشسته می فرمود   پس بتطویل در قرات بود

کرد در سوره آنچنان ترتیل   که قرات همی کشید طویل

در عدد سوره که بود طویل   زان شدی اطول از ره ترتیل

الحدیث الثامن عشر حدیث عایشة رضی الله عنها

عن عایشة رضی الله عنها ان النبی صلی الله علیه وسلم لم یمت حتی کان اکثر صلوته وهو جالس

هست از عایشه چنین مروی   بود در آخر حیات نبی

کو نشسته نماز نافله را   بیشتر وی همی نمود ادا

الحديث التاسع عشر ايضا حديث عايشة ابن عمر رض

عن ابن عمر قال صليت مع رسول الله صلى الله عليه وسلم

ركعتين قبل الظهر وركعتين بعدها وركعتين

بعد المغرب في بيته وركعتين بعد العشاء في بيته

کشت زابن عمر چنین منقول ... که بکردم نماز من برسول

پیش از ظهر دو دو پس از او ... بعد مغرب دو هم بخانهٔ او

پس ز بعد عشا دو کرد ادا ... هم به بیتی که بوده اش ماوی

قید خانه بمغرب و بعشا ... تا شود ظاهر آنکه ظهر ادا

کرده در مسجد و شود ایما ... هم بمسجد رواست هم بسرا

الحديث العشرون ايضا حديث ابن عمر رضي الله عنهما

حدثنا ايوب عن نافع عن ابن عمر قال ابن عمر حدثتني

حفصة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم كان يصلي

ركعتين حين يطلع الفجر وينادي المنادي

قال ايوب اراه قال خفيفتين

گفت ابن عمر که حفصه بمن ... کرده تحدیث این حدیث بمن

چون شدی فجر طالع آنحضرت ... کرده دایم دو رکعت سنت

اندر آن وقت بوده است ادا ... که موذن همی نمود ندا

الحديث الحادي والعشرون ايضا حديث ابن عمر في عدم الفجر

لیک در این حدیث کرده بیان ... سنت فجر را ندیدم از آن

زانکه آندم نبود وقت دخول ... حفصه داده خبر مرا ز رسول

الحديث الثاني والعشرون حديث عايشة بمعنى الاحاديث

السابقة الحديث الثالث والعشرون حديث علي رضي الله عنه

سألنا عليا عن صلوة رسول الله صلى الله عليه وسلم

من النهار فقال انكم لا تطيقون ذلك قال قلنا

من اطاق منا صلى فقال كان اذا كانت الشمس من

هيهنا كهيئتها من هيهنا عند العصر صلى ركعتين

واذا كانت الشمس من هيهنا كهيئتها من هيهنا

عند الظهر صلى اربعا ويصلي قبل الظهر اربعا

وبعدها ركعتين وقبل العصر اربعا يفصل بين

كل ركعتين بالتسليم على الملائكة المقربين والنبيين

ومن تبعهم من المومنین والمسلمین

علی مرتضی شده مسئول — از نمازی که روز کرده رسول
در جوابش علی زبان بکشود — از نمازش چنین خبر فرمود
که شما را کجاست طاقت آن — طاعتش را موافقت نتوان
طاعتش بود بر سبیل دوام — که براید ز عهده اش تمام
گفت سایل که یا علی فرما — بکند هر که طاقت است ورا
کرد اشارت بجانب مشرق — شمس کاینجا رسد بود مشرق
نیز اشارت بجانب مغرب — که بود وقت عصر زی مغرب
می نموده ادا نماز ضحی — رکعتین آن زمانی رسول خدا
چار رکعت گذارد قبل زوال — شد مشیر آن زمان حمیده خصال
بعد بگذارد قبل ظهر چهار — بعد از وی دو رکعه کرد اظهار
قبل از عصر کرد چار دگر — هست این سنت نماز دگر
کرد او را بد و سلام تمام — بر ملایک مقربان عظام
بر همه انبیا و تابع شان — بر همه مومنان مسلمانان

فایده

گشته مقرون بر مسلمانان — که بود در سلام نیت شان

ایلی

بریمین و یسار و خلف امام — هر که باشد ز مقتدای امام
نیز باشد ملایکه مقصود — مومن و جن و انس هم معدود
لیک باید چنان سلام دهد — که خدش را ایاض نماید
بر دو جانب سلام باید داد — گشته این معنی از حدیث مفاد

فایده

چار قبل از زوال را علما — گفت او ابین یا نماز ضحی
وقتش از ربع یوم تا بزوال — شد معین بنزد اهل کمال
چون گذارد کسی نماز ضحی — هست قبل از زوال اداوی

باب ما جاء فی صلوة الضحی واین باب مشتمل است بر هشت حدیث الحدیث الاول حدیث عائشة رضی الله عنها

عن یزید الرشک قال سمعت معاذة قالت قلت لعایشة اکان النبی صلی الله علیه وسلم یصلی الضحی قالت نعم اربع رکعات ویزید ما شاء الله

کرد از عایشه معاذه سوال — که حبیب خدا حمیده خصال
بصلوة ضحی نموده قیام — گفت آری علیه الف سلام
چار رکعت همی نمود ادا — هم زیاده برین چو خواست خدا

الحدیث الثانی حدیث انس رضی الله عنه

عن انس بن مالک رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه وسلم کان یصلی الضحی ست رکعات

کفت انس حضرت رسول خدا   بود شش رکعه میکذارد ضحی

الحدیث الثالث حدیث ام هانی رضی الله عنها

عن عبد الرحمن بن ابی لیلی قال ما اخبرنی احد انه رای النبی صلی الله علیه وسلم یصلی الضحی الا ام هانی فانها حدثت ان رسول الله صلی الله علیه وسلم دخل بیتها یوم فتح مکة فاغتسل فسبح ثمانی رکعات ما رایته صلی صلوة قط اخف منها غیر انه یتم الرکوع والسجود

هست از ام هانی این مروی   که درآمد بخانه اش نبوی

بعد از فتح مکه آنحضرت   غسل فرموده کرد هشت رکعت

من ندیدم که کرده است صلوة   بوده باشد اخف ازین رکعات

لیک اندر رکوع وهم سجود   نیک اتمام وی همی فرمود

الحدیث

الحدیث الرابع حدیث عایشه رضی الله عنها

عن عبد الله بن شقیق قال قلت لعایشه اکان النبی صلی الله علیه وسلم یصلی الضحی قالت لا الا ان یجی من مغیبه

سایل از عایشه نمود سوال   که بکرده ضحی نبی همه حال

کفت نی وی چو آمدی ز سفر   کرده آندم قیام پیغمبر

الحدیث الخامس حدیث ابی سعید الخدری رضی الله عنه

عن ابی سعید الخدری قال کان النبی صلی الله علیه وسلم یصلی الضحی حتی نقول لا یدعها ویدعها حتی نقول لا یصلیها

هست از بوسعید الخدری   که ضحی را همیکذارد نبی

آنچنان متصل که بود خیال   ترک کردن همی نمود محال

کاه میکرد ترک آن مقدار   که همی شد کمان که دیکر بار

نکند او ادا نماز ضحی   بود این عادت رسول خدا

الحدیث السادس حدیث ابی ایوب الانصاری

عن ابی ایوب الانصاری رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه وسلم کان یدمن اربع رکعات عند

زوال الشمس فقلت یا رسول الله انک تدمن
هذه الاربع الرکعات عند زوال الشمس فقال
النبی صلی الله علیه وسلم ان ابواب السما تفتح
عند زوال الشمس فلا ترتج حتی تصلی الظهر
فاحب ان یصعد لی فی تلک الساعة خیر
قلت افی کلهن قراة قال نعم قلت هل فیهن تسلیم فاصل قال لا

هست منقول از ابو ایوب — دایما میگذارد آن محبوب
چار رکعت نماز بعد زوال — بی تراخی چو می نمود ظلال
گفت درهای سما نهار را — می گشایند خازنان سما
از زمانی که شمس رو بزوال — می نهد وا بود برین منوال
نشود بسته تا که ظهر ادا — نشود دوست دارم اندم را
که برآید بر آسمان از من — عملی کو بود همیشه حسن
گفتمش هر کدام ازین رکعات — بقرارت بود چو مکتوبات
گفت آری قرارت قرآن — در صلوة تطوعات بخوان
گفتمش هست در دو شفعه سلام — گفت نی کن بیک سلام تمام

اصلاوبع

اختلافست در صلوة نهار — دو دو اولی است یا چهار
نزد بعضی است دو بلیل و نهار — بعضی دیگر بشب دو و روز چهار
هست نزد ایمه حنفی — روز و شب چار نیست اینی مخفی

الحدیث السابع حدیث عبد الله بن السایب مثل
حدیث السابق الحدیث الثامن حدیث علی کرم الله وجهه

عن علی انه کان یصلی قبل الظهر اربعا وذکر ان
النبی صلی الله علیه وسلم کان یصلیها عند الزوال و یمد فیها

هست مروی که مرتضی می بود — چار رکعت نماز می فرمود
قبل از ظهر گفت بعد زوال — کرده تطویل آن حمیده خصال

باب ما جاء فی صلوة التطوع و درین باب یک حدیث
مذکور است عن عبد الله بن سعد رضی الله عنه

عن عبد الله بن سعد رضی الله عنه قال سالت
رسول الله صلی الله علیه وسلم عن الصلوة فی بیتی
والصلوة فی المسجد قال قد تری ما اقرب بیتی
من المسجد فلان اصلی فی بیتی احب الی من

ان اصلی فی المسجد الا ان تکون صلوة مکتوبة

هست مروی کر کفت عبد الله	که بپرسیدم از رسول الله
من بخانه نماز خویش کنم	یا بمسجد برای آن بروم
بنکر کفت آن حبیب الله	قرب بیت مرا به بیت الله
من همراینه دوست میدارم	که بخانه نماز بکذارم
لیک باید اکر بود آن فرض	که بمسجد نمایم او را عرض
شکر مسجد تحیت آنجا	هست آن زین حدیث مستثنی

فایده

باب ما جاء فی صوم رسول الله صلی الله علیه وسلم
واین باب مشتمل است بر شانزده حدیث الحدیث
الاول حدیث عایشه رضی الله عنها

عن عبد الله بن شقیق قال سالت عایشة رضی الله عنها عن صیام رسول الله صلی الله علیه وسلم قالت کان یصوم حتی نقول قد صام ویفطر حتی نقول قد افطر قالت وما صام رسول الله صلی الله علیه وسلم شهرا کاملا منذ قدم المدینة الا رمضان

عایشه کفت این خبر مرقوم	که نبی بود متصل بر صوم
که کمان بوده باشد آن بصیام	نکند میل هرکز آن بطعام
کردی افطار آنچنان بسیار	که نخواهد نمود جز افطار
هست مروی از عایشه کز رسول	تا به یثرب نموده است نزول
ماه کامل نبوده او بصیام	رمضان روزه داشته بتمام

الحدیث الثانی حدیث انس رضی الله عنه

عن انس بن رضی الله عنه انه سئل عن صوم النبی صلی الله علیه وسلم فقال کان یصوم من الشهر حتی یری انه لا یرید ان یفطر منه ویفطر حتی یری انه لا یرید ان یصوم منه شیا وکنت لا تشاء ان تراه من اللیل مصلیا الا رایته مصلیا ولا نایما الا رایته نایما

کشته مسئول انس ز صوم رسول	کفت وی در جواب این مسئول
کاه در ماه می نمود صیام	که نخواهد بصوم کرد قیام
کاه افطار می نمود چنان	که نمی خواهد آن صیام در آن
چون بخواهی که یابی اش بنماز	در شبش یابی آنچنان بنیاز

ور نخواهی که بلبنی اش در خواب … یا پی آنرا بخواب خوش دریاب

فایده

مختلف بود وقت نوم و صلوة … در نماز تهجداش اوقات

که در اول گهی در آخر شب … که میانی بود داب شاه عرب

لیک اندر روایت و قایم … بود و دابش مداومت دایم

الحدیث الثالث حدیث ابن عباس یعنی الحدیث السابق الحدیث الرابع حدیث ام سلمة رض

عن ام سلمة رضی الله عنها قالت ما رایت النبی صلی الله علیه وسلم یصوم شهرین متتابعین الا شعبان و رمضان

هست از ام سلمه این منقول … که ندیدم که روزه داشت رسول

که پیاپی بروزه باشد آن … غیر شعبان و غیر از رمضان

نیز از عایشه شده مروی … هم باسناد هم چنین زنبی

الحدیث الخامس حدیث عایشة رضی الله عنها

عن عایشة رضی الله عنها قالت لم ار رسول الله صلی الله علیه وسلم یصوم فی الشهر اکثر من صیامه فی شعبان کان یصوم شعبان الا قلیلا بل کان یصوم کله

هست از عایشه چنین منقول … من ندیدم که روزه داشت رسول

اکثر ماه را مگر شعبان … بلکه با روزه بد تمام در آن

الحدیث السادس حدیث عبد الله بن مسعود رض

عن عبد الله قال کان النبی صلی الله علیه وسلم یصوم من غُرة کل شهر ثلثة ایام وقلما کان یفطر یوم الجمعة

هست منقول این ز عبد الله … روزه میداشته رسول الله

از سر ماهها سه روزه تمام … بوده دایم بروزه خیر انام

روز جمعه نموده کم افطار … بوده با روزه سید ابرار

الحدیث السابع حدیث عایشة رضی الله عنها

عن عایشة رضی الله عنها قالت کان النبی صلی الله علیه وسلم یتحری صوم الاثنین والخمیس

گفت صدیقه بوده است رسول … صوم دو روز نزد آن مقبول

پنجشنبه روز دوشنبه … در ثواب و ثواب از همه به

الحدیث الثامن حدیث ابی هریرة رضی الله عنه

عن ابی هریرة ان النبی صلی الله علیه وسلم قال تعرض

الاعمال یوم الاثنین والخمیس فاحب ان یعرض عملی وانا صایم

هست از بوهریره این مروی ... کرد نقل اینحدیث راز نبی
می شود عرض جملهٔ اعمال ... همه در پیش خالق متعال
پنجشنبه و باز یوم اثنین ... بعد ازان گفت سید ثقلین
دوست میدارم اینکه عرض کنند ... عملی صالحی مرا ببرند
باشم آنروز من بروزه تمام ... یا بد اعمال من بصوم تمام

الحدیث التاسع حدیث عایشة رضی الله عنها

عن عایشة رضی الله عنها قالت کان النبی صلی الله علیه وسلم یصوم من الشهر السبت والاحد والاثنین ومن الشهر الاخر الثلثاء والاربعاء والخمیس

عایشه گفت شاه ختم پناه ... بوده قایم بروزه در یک ماه
روز شنبه و روز یکشنبه ... پس ازان نیز روز دوشنبه
پس دگر ماه بود او بصیام ... یوم ثلثا واربعا بتمام
پنجشنبه همه شده آخر ... اینچنین داب او شده ظاهر

الحدیث العاشر ایضا حدیث عایشه رضی الله عنها

عن عایشة رضی الله عنها قالت ما کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یصوم فی شهر اکثر من صیامه فی شعبان

عایشه گفته است در شعبان ... اکثر از ماههاست صوم دران
چونکه چنین کرد سید ابرار ... صوم او را تو هم غنیمت دار

الحدیث الحادی عشر ایضا حدیث عایشة رض

عن یزید بن الرشک قال سمعت معاذة قالت قلت لعایشة اکان النبی صلی الله علیه وسلم یصوم ثلثة ایام من کل شهر قالت نعم قلت من ایه کان یصوم قالت کان لا یبالی من ایه صام

شد معاذه زعایشه سایل ... می شود از سوال این حاصل
بود حضرت سه روزه در هر ماه ... که بصومش همی نمود نگاه
گفت آری بگفتش پس ازان ... سا[ز] او را برای من تو عیان
گفت وی را که هیچ باک نبود ... چون همی خواست روزه میفرمود

الحدیث الثانی عشر ایضا حدیث عایشة رضی الله عنها

عن عایشة رضی الله عنها قالت کان عاشورا یوما

يصومه قريش في الجاهلية وكان رسول الله صلى الله
عليه وسلم يصومه فلما قدم المدينة صامه وامر بصيامه
فلما افترض رمضان كان رمضان هو الفريضة
وترك عاشوراء فمن شاء صامه ومن شاء تركه

عایشه گفت روز عاشورا — بود در جاهلی همه کانرا
روزه میداشتند قوم قریش — باوجود کمال ظلمت و طیش
بود حضرت که می نمود صیام — با همه در صیام کرده قیام
بمدینه نزول چون فرمود — روزه میداشت و امر هم بنمود
چونکه شد فرض روزهٔ رمضان — گشت متروک صوم وی پس از آن
پس بگفتا که هر که میخواهد — کند افطار یا نگه دارد

الحديث الثالث عشر ايضا حديث عايشة رضى الله عنها

عن علقمة قال سالت عايشة رضى الله عنها اكان رسول
الله صلى الله عليه وسلم يخص من الايام شيا قالت لا كان
عمله ديمة وايكم يطيق ما كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يطيق

علقمه خود ز عایشه پرسید — که رسول خدای کرده پدید

کرده مخصوص هیچ روزی را — بهر طاعت ز روزهای خدا
گفت بوده است در عمل دایم — بوظایف همیشه او قایم
از شما هیچ یک کجا آرد — آنچنان طاقتی که او دارد

الحديث الرابع عشر ايضا حديث عايشة رضى الله عنها

عن عايشة رضى الله عنها قالت دخل علي رسول الله
صلى الله عليه وسلم وعندى امراة فقال من هذه قلت
فلانة لا تنام الليل فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم
عليكم من الاعمال ما تطيقون فان الله لا يمل حتى
تملوا وكان احب ذلك الى رسول الله صلى الله عليه
وسلم الذى يدوم عليه صاحبه

گفت صدیقه کرده بود نزول — نزد من روزی آن نبی رسول
دید یک زن نشسته بود آنجا — گفت این کیست پس رسول خدا
گفتم او را فلانه پس گفتم — هیچ از وصفهاش ننهفتم
نشود شب بهیچ گاه بخواب — گفته حضرت در آن زمان بجواب
بر شما باد تا بجا آرید — عملی را که طاقتش دارید

نشود از شما خدا بملال		تا شما را نشود ملال و کلال
چون شما را شود فشاکه او		در عمل کاید از شما بظهور
نکند در ثواب او نقصان		بلک بدهد خدای صد چندان
کر بود آن زکاهلی و کسل		نیست نزدش قبول هیچ عمل
کند اعراض چون کسی که ملال		دارد آن نبودش بد و اقبال
بود احب آن عمل بنزد رسول		که بران صاحبش نموده قبول
کو نماید مداومت دایم		باشد از بهر آن عمل قایم

الحدیث الخامس عشر حدیث عایشة و ام سلمة رض

عن عوف بن مالک یقول کنت مع رسول الله صلی الله علیه وسلم لیلة فاستاک ثم توضأ ثم قام یصلی فقمت معه فبدأ فاستفتح البقرة فلا یمر بایة رحمة الا وقف فسال ولا یمر بایة عذاب الا وقف فتعوذ ثم رکع فمکث راکعا بقدر قیامه ویقول فی رکوعه سبحان ذی الجبروت والملکوت والکبریاء والعظمة ثم سجد بقدر رکوعه ویقول فی سجوده سبحان ذی

الجبروت والملکوت والکبریاء والعظمة ثم قرا آل فرعون ثم قرا سورة یفعل مثل ذلک

کرده عوف ابن مالک این اخبار		شبی بودم به سید ابرار
کرد مسواک پس وضو چو بساخت		بعد از ان بر نماز خود پرداخت
من هم از جای خویش برجستم		با وی اندر نماز پیوستم
بعد از فاتحه و استفتاح		سورهٔ بقره کرد استفتاح
چون رسیدی بآیت رحمت		مسالت مینمود آنحضرت
ور کذشتی بآیتی ز عذاب		متعوذ می شدی ز عقاب
بود این در اوایل اسلام		یا که مخصوص بد بخیر انام
که نمی شد نماز او باطل		که کلامی شدی در ان حاصل
پس بکرد آن رکوع و مکث نمود		آنقدر در قیام کان فرمود
پس همی خواند این دعا برکوع		از کمال نیاز و فرط خشوع

دعا اینست

سبحان ذی الجبروت والملکوت والکبریاء والعظمة

بعد از ان وی بسجده کرد شروع		بود در سجده او بقدر رکوع
پس همی خواند آن دعا بسجود		که وی اندر رکوع خوانده بود

بعد ازان در سه رکعت دیگر   آل عمران نسا وزان پستر
خواند در هر یکی یکی سوره   اینچنین نقل کرده ما توره
کرد وی در بواقی رکعت   مثل او رکعهٔ اول ز صلواة

باب ما جاء فی قراءة رسول الله صلی الله علیه وسلم

واین باب مشتمل است بر هشت حدیث الحدیث

الاول حدیث ام سلمة رضی الله تعالی عنها

عن یعلی بن مملک انه سال ام سلمة عن قراءة رسول الله صلی الله علیه وسلم فاذا هی تنعت قراءة مفسرة حرفا حرفا

سایل از ام سلمه کرد سوال   که قراءت بیان نماید حال
پس بوصف قراءتش فرمود   همه مشروح ومنکشف می بود
کلماتش جدا از یک دیگر   می نمود است دایم آن سرور
یا بخوانده بمثل او قران   ام سلمه ز بهر کشف وعیان

الحدیث الثانی حدیث انس بن مالک رضی الله عنه

عن قتادة قال قلت لانس بن مالک کیف کان قراءة النبی صلی الله علیه وسلم قال مدا

از انس بو قتاده کرد سوال   که نماید قراءتش را حال
گفت بوده قراءتش ممدود   حرف مد را همیشه می فرمود

الحدیث الثالث حدیث ام سلمه رضی الله عنها

عن ام سلمة رضی الله عنها قالت کان النبی صلی الله علیه وسلم یقطع قراءته یقول الحمد لله رب العالمین ثم یقف ثم یقول الرحمن الرحیم ثم یقف وکان یقراء مالک یوم الدین

ام سلمه همیشه نقل نمود   بود حضرت که وقف می فرمود
بعد هر آیتی همی ایستاد   می نمود آیتی دگر بنیاد
کرد در فاتحه بیان مثال   وقف کردن ازان حمیده خصال
الحمد لله رب العالمین   بایستاد بعد ازان گفت الرحمن
الرحیم پس وقف نمود وبخواند   مالک یوم الدین

الحدیث الرابع حدیث عایشة رضی الله عنها

عن عبد الله بن ابی قیس قال سالت عایشة رضی الله عنها عن قراءة رسول الله صلی الله علیه وسلم

اكان يسر بالقراة ام يجهر قالت كل ذلك قد كان يفعل ربما اسر وربما جهر قلت الحمد لله جعل في الامر سعة

سايل از عايشه سوال نمود … در قرات رسول سر فرمود

يا كر دايم بجهر بد عادت … كفت خواند بجهر و سر حضرت

كاه بوده بسر و كاه بجهر … اين عمل كرده تا رسد زو بهر

بعد ازان سايل اين دعا برخواند … بر زبان حمد حضرتش راند

دعا الحمد لله الذي جعل في الامر سعة اينست

كفت سايل كه باد حمد و ثنا … بر خدائي كه رحم كرد بما

كرده دين بما وسيع و كشاد … از تكاليف كرد آزاد

الحديث الخامس حديث ام هاني رضي الله عنها

عن ام هاني رضي الله عنها قالت كنت اسمع قراة النبي صلى الله عليه وسلم بالليل وانا على عريشي

است از ام هاني اين مروي … كه قرات همي نمود نبي

در شبها من نشسته مي بودم … بركت خود سماع فرمودم

الحديث السادس حديث عبد الله بن مغفل

عن معاوية بن قرة قال سمعت عبد الله بن مغفل يقول رايت النبي صلى الله عليه وسلم على ناقته يوم الفتح وهو يقراء انا فتحنا لك فتحا مبينا ليغفر لك الله ما تقدم من ذنبك وما تاخر قال فقراء ورجع قال وقال معاوية بن قرة لولا ان يجتمع على الناس لاخذت لكم في ذلك الصوت او قال اللحن

هست از ابن مغفل اين مروي … بود بر ناقه سوار نبي

ديدم او را كه بود يوم الفتح … كه همي خواند سورة الفتح

يعني انا فتحنا لك فتحا مبينا ليغفر لك الله ما تقدم من ذنبك وما تاخر

آيتي را دو بار آن مختار … مي نمود آن در ان زمان تكرار

يا كه ترجيع بود در حركات … كه نمودار مي شد از اصوات

ناقه اش چون براه مي جنبيد … حركت مي شدش بصوت پديد

كفت راوي اكر نه آن بودي … مردمان صوت من چو بشنودي

جمع كشتند كرد من بسيار … من همان نوع كردمي اظهار

الحديث السابع حديث قتادة رضي الله عنه

عن قتادة رضي الله عنه قال ما بعث الله نبيًّا الا
حسن الوجه حسن الصوت وكان نبيكم صلى الله
عليه وسلم حسن الوجه حسن الصوت وكان لا يرجع

این حدیث از قتاده شد مروی … که نکردید بعث هیچ نبی
مگر آن بود خوب رو خوش صوت … نشده هیچ خوبی از وی فوت
بود پیغمبر شما ز آغاز … حسن الوجه و بس نکو آواز
لیک ترجیع وی نمی فرمود … روز فتح آنچه بود عارض بود

الحديث الثامن حديث ابن عباس رضي الله عنهما

عن ابن عباس رضي الله عنهما قال كان قراءة النبي
صلى الله عليه وسلم ربما يسمعها من في الحجرة وهو في البيت

ابن عباس گفت خیر انام … بقرائت چو می نمود قیام
وی به بیتش چو می نمود نماز … کس ز حجره همی شنود آواز

باب ما جاء في بكاء رسول الله صلى الله عليه وسلم

و درین باب شش حدیث مذکور است الحدیث الاول

حدیث عبد الله بن الشخیر رضی الله عنه

عن مطرف وهو ابن عبد الله بن الشخير عن ابيه
قال اتيت رسول الله صلى الله عليه وسلم وهو
يصلي ولجوفه ازيز كازيز المرجل من البكاء

ابن شخیر نام عبد الله … گفت رفتم بنزد ختم پناه
دیدمش در نماز گریه کنان … بود از خوف حضرت رحمان
صوتی می آمد از درونش چنان … گوئیا دیگ میکند غلیان

الحديث الثاني حديث عبد الله بن مسعود رضي

عن ابن مسعود رضي الله عنه قال قال رسول الله
صلى الله عليه وسلم اقرأ علي فقلت اقرأ عليك
وعليك انزل قال اني احب ان اسمعه من غيري
فقرأت سورة النساء حتى بلغت وجئنا بك
على هؤلاء شهيدا قال فرأيت عيني النبي صلى الله عليه وسلم تهملان

ابن مسعود گفت صدر جهان … گفت برخوان برای من قرآن
گفتمش بهر تو شده منزل … نزد تو خواندن مرا چه محل
گفت حضرت که دوست میدارم … که قرائت ز غیر خود شنوم

از نسا سوره بشنوانیدم … تا بجنابک رسانیدم

یعنی از اول سوره نسا تا آیه وجئنا بک علی هولاء شهیدا بر آنحضرت خواندم

پس بدیدم که شاه عالمیان … بود از چشمها شک آب روان

الحدیث الثالث حدیث عبد الله بن عمرو بن العاص

عن عبد الله بن عمرو قال انکسفت الشمس یوما
علی عهد رسول الله صلی الله علیه وسلم فقام
رسول الله صلی الله علیه وسلم یصلی حتی لم یکد
یرکع ثم رکع فلم یکد یرفع راسه ثم رفع راسه
فلم یکد ان یسجد ثم سجد فلم یکد ان یرفع
راسه ثم رفع راسه فلم یکد ان یسجد ثم سجد
فلم یکد ان یرفع راسه فجعل ینفخ ویبکی ویقول
رب الم تعدنی الا تعذبهم وانا فیهم رب
الم تعدنی الا تعذبهم وهم یستغفرون ونحن
نستغفرک فلما صلی رکعتین انجلت الشمس فقام
فحمد الله تعالی واثنی علیه ثم قال ان الشمس

واقمر

والقمر آیتان من آیات الله تعالی فان انکسفا
فافزعوا الی ذکر الله تعالی ترجمه

هست مروی ز ابن عمرو العاص … بود نزد رسول وی ز خواص
گفت شد منکسف بعهد رسول … شمس روزی چو شد رسول ملول
زود برخاست در نماز ایستاد … بقرات زبان خود بکشاد
کرد تطویل آنچنان سرور … که نخواهد رکوع کرد دگر
رفت اندر رکوع و مکث نمود … که مگر رفع سر نخواهد بود
پس بقومه چنان نمود قیام … که نخواهد بسجده کرد قیام
رفت در سجده بر زمین آیین … نیز ما بین سجدتین چنین
بار دیگر بسجده قصد نمود … اندر آن مکث همچنین فرمود
پس بزد نفخه رسول آندم … از کمال ملال و حزن و الم
لیک ظاهر نشد دو حرف از آن … که شود آن دو باعث بطلان
گشت گریان و گفت در آنحال … در تضرع همی نمود سوال
با ینطق که
رب الم تعدنی ان لا تعذبهم وانا فیهم رب الم تعدنی
ان لا تعذبهم وهم یستغفرون ونحن نستغفرک ترجمه

نی مرا وعده کرده مادام — که تو باشی میان شان بدوام
نکنم من عذاب ایشان را — نسزد پس عقاب ایشان را
نیز وعده شد است یا غافل — نیست غم چون بوند مستغفر
دائما کار ماست یا غفار — که کنیم از گناه استغفار
پس چو بگذارد اینچنین حضرت — بخشوع و خضوع دو رکعت
منجلی گشت شمس وی برخاست — پس بحمد و ثنا زبان آراست
گفت حضرت که هست شمس و قمر — هر دو ز آیات حضرت داور
واضحه بر ظهور وحدت او — واله بر کمال قدرت او
یا که نازل شدند بهر عباد — تا دهند از عذاب و قهرش یاد
منکسف چون شوند جمع شوند — استعانت بذکر او جویند

الحدیث الرابع حدیث ابن عباس رضی الله عنهما

عن ابن عباس رضی الله عنهما قال اخذ رسول الله صلی الله علیه وسلم ابنة له تقضی فاحتضنها فوضعها بین یدیه فماتت وهی بین یدیه وصاحت ام ایمن فقال یعنی النبی صلی الله علیه وسلم

اتبکین

اتبکین عند رسول الله صلی الله علیه وسلم فقالت الست اراک تبکی قال انی لست ابکی انما هی رحمة ان المومن بکل خیر علی کل حال ان نفسه ینزع من بین جنبیه وهو یحمد الله تعالی

ابن عباس گفت داشت رسول — دختری خورد در کمال قبول
چون بمرد پیش وی بردم — بصد اندوه و درد بسپردم
بگرفتش بپهلو و بکنار — پس به پیشش نهاد آن مختار
فوت شد پیش حضرت آن دختر — گشت گریان در آن زمان سرور
ام ایمن بنوحه کرد آغاز — چون چنان دید بر کشید آواز
گفت حضرت که نزد پیغمبر — نسزد کاینچنین ز تو زده سر
گفت وی در جواب خواجه جهان — که نمودم که دیدمت گریان
نیست این گریه گفت آنحضرت — هست از حق برای ما رحمت
گریه کان بصیحه شد موجود — هست مردود نهی زان فرمود
پس بگفتار رسول انس و جن — که سزاوار هست بر مومن
فتو دخیر فوت زان اصلا — نکند هیچ ترک نیکیها

چون بود حال او برین منوال   هست مشغول حمد در همه حال

بین جنبین چون براید جان   گوید او حمد حضرت رحمان

الحدیث الخامس حدیث عایشة رضی الله عنها

عن عایشة رضی الله عنها ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قبل عثمان بن مظعون وهو میت وهو یبکی وقال وعیناه تهراقان

گفت از عایشه چنین جرگی   گریه فرمود حضرت نبوی

اندر آن دم که فوت شد عثمان   ابن مظعون که بود عالیشان

بوسه زد بر رخش رسول حنان   که آب چشمش بدو رخش گشت دوان

یا بگفتا که آب بود روان   از دو عینین صدر عالمیان

الحدیث السادس حدیث انس بن مالک رضی الله

عن انس بن مالک رضی الله عنه قال شهدنا ابنة لرسول الله صلی الله علیه وسلم ورسول الله صلی الله علیه وسلم جالس علی القبر فرایته عینیه تدمعان فقال ایکم رجل لم یقارف اللیلة قال ابو طلحة انا قال

انزل   فنزل   فی قبرها

گفت انس دختر رسول خدا   ام کلثوم چونکه یافت قضا

بود حضرت نشسته بر سر قبر   همه چون انجم بود وی چون بدر

پس بدیدیم رسول را گریان   آب از چشمهاش گشته روان

هیچ یک هست گفت شاه عرب   که نکرده مجامعت امشب

گفت بو طلحه من گفت رسول   که درین تربتش نمای نزول

پس درآمد بقبر و دفن نمود   کرد ترتیب آنچه وی فرمود

باب ما جاء فی فراش رسول الله صلی الله علیه وسلم

و درین باب دو حدیث مذکور است الحدیث

الاول حدیث عایشة رضی الله عنها

عن عایشة رضی الله عنها قالت انما کان فراش رسول الله صلی الله علیه وسلم الذی ینام علیه

من ادم   حشوه   لیف

عایشه گفت کان فراشش بود   آن فراشی که تکیه میفرمود

نطع حشوش ز لیف خرما بود   که بران خیر خلق می آسود

الحدیث الثانی حدیث عایشة و حفصة رضی الله عنهما

سئلت عایشة رضی الله عنها ما کان فراش رسول
الله صلی الله علیه وسلم فی بیتک قالت من ادم
حشوه لیف وسئلت حفصة رضی الله عنها
ما کان فراش رسول الله صلی الله علیه وسلم فی
بیتک قالت مسحا نثنیه ثنیتین فینام علیه فلما
کان ذات لیلة قلت لو ثنیته اربع ثنیات کان
اوطا له فثنیناه له باربع ثنیات فلما اصبح
قال ما فرشتمونی اللیلة قالت قلنا هو فراشک
الا انا ثنیناه باربع ثنیات قلنا هو اوطا لک
قال ردوه لحاله الاولی فانه منعتنی وطاته
صلوتی اللیلة

حضرت عایشه شده مسئول / که به بیتت چه بد فراش رسول
گفت بد آن ادیم پر کرده / حشو آن لیف بود نی پنبه
نیز از حفصه کرده اند سؤال / که به بیتت چگونه بودش حال

گفت

گفت بود است آن پلاس که ما / می نمودیم از برایش دو تا
یک شب افتاد این بخاطر ما / که اگر چار ته کنیم او را
زیر پهلوش نرم تر باشد / پهلوی نازنینش نخراشد
پس بکردیم چار ته او را / صبح چون شد خطاب کرد بما
کز چه بوده فراش من امشب / که بماندم چنین بخواب عجب
گفتم او را همان فراش تو بود / که بدو تا دو تا دگر افزود
چار ته بهر آن شد این بستر / تا بود خواب بر تنت خوشتر
گفت حضرت که زود بر دارید / بهمان حال اصل بگذارید
خواب را بر من آنچنان بگماشت / نرمیش کز نماز بازم داشت

**باب ما جاء فی تواضع رسول الله صلی الله علیه وسلم
و این باب مشتمل است بر سیزده حدیث الحدیث
الاول حدیث عمر بن الخطاب رضی الله عنه**

عن عمر بن الخطاب رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی
الله علیه وسلم لا تطرونی کما اطرت النصاری عیسی
ابن مریم انما انا عبد الله فقولوا عبد الله ورسوله

از غم کشته این حدیث بمر   که چنین گفته است آنسرور
کر بمدحم مبالغه بسیار   می برید از حد و کنید فرار
زان سخنها که امت عیسی   در حقش گفته اند ابن خدا
چون نصاری مبالغه کردند   از عبودیتش بدر بردند
منم از بندهاش یک بنده   شده از بندکیش فرخنده
پس بگوئید جمله عبدالله   مدح از بعد وی رسول الله

الحدیث الثانی حدیثا انس بن مالک رضی الله عنه

عن انس بن مالک رضی الله عنه ان امراة جاءت
الی النبی صلی الله علیه وسلم فقالت ان لی الیک حاجة
فقال اجلسی فی ای طریق المدینة شئت اجلس الیک

این خبر هست از انس مروی   که بیامد زنی بنزد نبی
گفت باوی که حاجتی دارم   باش تا با تو در میان آرم
گفت بنشین بهر طریق زراه   تا نشینم شوم زکار آگاه
بود اندر مدینه گفت و شنود   که نبی باوی اینچنین فرمود

الحدیث الثالث ایضا حدیث انس بن مالک رض

عن انس بن مالک رضی الله عنه قال کان رسول الله
صلی الله علیه وسلم یعود المریض ویشهد الجنازة
ویرکب الحمار ویجیب دعوة العبد وکان یوم
بنی قریظة علی حمار مخطوم بحبل من لیف علیه اکاف من لیف

گفت انس بود دایم آنسرور   بعیادت بجمعهاتش گذر
بجنازه همی شدی حاضر   بتفقد بسوی شان ناظر
می همی گشته بر حمار سوار   بی تکلف ولا ابالی وار
بود یوم بنی قریظه سوار   بر خر لیف پالان لیف مهار

الحدیث الرابع ایضا حدیث انس بن مالک رض

عن انس بن مالک رضی الله عنه قال کان رسول
الله صلی الله علیه وسلم یدعی الی خبز الشعیر والاهالة
السنخة فیجیب ولقد کان له درع عند یهودی فما
وجد ما یفکها حتی مات

گفت انس بود صدر عالیان   که همی شد بدعوت مهمان
گر جو نان و پیه بدبو بو   نانخورش وی قبول می فرمود

بود نزد یهودئی بگرو … درع حضرت بچند صاع ز جو
تا زمان وفات آنحضرت … نشدش بر خلاصیش قدرت

الحدیث الخامس ایضا حدیث انس بن مالک رضی الله عنه

عن انس بن مالک رضی الله عنه قال حج رسول الله صلی الله علیه وسلم علی رحل رث وعلیه قطیفة لا تساوی اربعة دراهم فقال اللهم اجعله الخ

گفت انس کرد حج رسول خدا … بود راکب بناقهٔ قصوی
کشته کهنه جهاز آن ناقه … بر وی افکنده بود یک پرده
که بهایش بچار درهم هم … نرسیدی و بلکه بودی کم
بود بر وی نشسته آن سرور … با رخ خوبتر ز شمس و قمر
پس بخواند این دعا تواضع وار … راند وی بر زبان گوهربار

دعا بیت

اللهم اجعله حجا … لا ریاء فیه ولا سمعة

ترجمه

یا رب این حج را بگردان تو … که نباشد ریا و سمعه درو
حج ما را چنین حجی گردان … که نباشد نظر بغیر در آن

الحدیث السادس ایضا حدیث انس بن مالک رض

عن انس رضی الله عنه قال لم یکن شخص احب الیهم من رسول الله صلی الله علیه وسلم قال وکانوا اذا راوه لم یقوموا لما یعلمون من کراهیته لذلک

نقل کرده انس که بود رسول … نزد اصحاب در کمال قبول
هیچکس پیششان نبود احب … از نبی نی عجم و نی ز عرب
چون بر آمد آن رسول کرام … بر نمی خاست کس پی تعظیم
همه دانسته بوده اند این را … که کراهت شود ورا پیدا
این خبر میکند چنین تفهیم … که کراهیت است در تعظیم
لیک نزدیک اکثر علما … همه مختار گفته اند این را
پس جواب از حدیث میگویند … بد و وجهش بیان همی جویند
منع تعظیم از آن بود محتاط … که مبادا درو کنند افراط
چون نصاری بنسبت عیسی … که شود منجر او بکفر و عنا
یا که بود از کمال انس و داد … با صحابه چنین نخسته نهاد
کاحتمال زیادتیش نبود … زان جهت از قیام منع نمود
بی تکلف میانه اصحاب … عملش بوده است چون احباب

الحديث السابع حديث علي بن ابي طالب رض

عن الحسن بن علي رضي الله عنهما قال سالت خالي
هند بن ابي هالة كان وصافا عن حلية النبي
صلى الله عليه وسلم وانا اشتهي ان يصف لي منها
شيا فقال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم فخما
مفخما يتلالو وجهه تلالو القمر ليلة البدر فذكر
الحديث بطوله قال الحسن فكتمتها الحسين زمانا
ثم حدثته فوجدته قد سبقني اليه فسالته
عما سالته ووجدته قد سال اباه عن مدخله
وعن مخرجه وشكله فلم يدع منه شيا قال
الحسين فسالت ابي عن دخول رسول الله صلى
الله عليه وسلم فقال كان اذا آوى الى منزله جزء
دخوله ثلثة اجزاء جزء لله تعالى وجزء لاهله
وجزء لنفسه ثم جزء جزاه بينه وبين الناس
فيرد ذلك بالخاصة على العامة ولا يدخر عنهم

شيا وكان من سيرته في جزء الامة ايثار اهل
الفضل باذنه وقسمه على قدر فضلهم في الدين
فمنهم ذو الحاجة ومنهم ذو الحاجتين ومنهم
ذو الحوايج فيتشاغل بهم ويشغلهم فيما يصلحهم
والامة من مسالتهم عنه واخبارهم بالذي
ينبغي لهم ويقول ليبلغ الشاهد منكم
الغايب وابلغوني حاجة من لا يستطيع ابلاغها
فانه من ابلغ سلطانا حاجة من لا يستطيع
ابلاغها ثبت الله قدميه يوم القيمة ولا يذكر
عنده الا ذلك ولا يقبل من احد غيره يدخلون
روادا ولا يفترقون الا عن ذواق ويخرجون
ادلة يعني على الخير قال فسالته عن مخرجه
كيف كان يصنع قال كان رسول الله صلى الله
عليه وسلم يخزن لسانه الا فيما يعنيه ويولفهم
ولا ينفرهم ويكرم كريم كل قوم ويوليه

عليهم ويحذر الناس ويحترس منهم من غير
ان يطوى على احد منهم بشره ولا خلقه
ويتفقد اصحابه ويسال الناس عما فى الناس
ويحسن الحسن ويقويه ويقبح القبيح ويوهنه
معتدل الامر غير مختلف ولا يغفل مخافة
ان يغفلوا او يميلوا لكل حال عنده عتاد
ولا يقصر عن الحق ولا يجاوزه الذين يلونه
من الناس خيارهم وافضلهم عنده اعمهم
نصيحة واعظمهم عنده منزلة احسنهم
مواساة ومواز رة قال فسالته عن مجلسه
فقال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم لا يقوم
ولا يجلس الا على ذكر واذا انتهى الى قوم
جلس حيث ينتهى به المجلس ويامر بذلك يعطى
كل جلسائه بنصيبه لا يحسب جليسه ان احدا
اكرم عليه منه من جالسه او فاوضه فى حاجة

صابره

صابره حتى يكون هو المنصرف ومن ساله حاجة
لم يرده الا بها او بميسور من القول قد وسع
الناس بسطه وخلقه فصار لهم ابا وصاروا
عنده فى الحق سواء مجلسه مجلس علم وحياء وصبر
وامانة لا ترفع فيه الاصوات ولا تؤبن فيه الحرم
ولا تنثى فلتاته متعادلين يتفاضلون فيه
بالتقوى متواضعين يوقرون فيه الكبير ويرحمون
فيه الصغير ويوثرون ذا الحاجة ويحفظون الغريب

چند وصاف حليه حضرت بکشاده زبان بوصفت
با حسن گفت بود با عظمت در کمال فخامت و عزت
روى با نور آن على القدر مى درخشيد دايما چون بدر
چون مه چارده بحسن و جمال کس نديده چنان نکرده خيال
اين خبر شد بطول مذکور جمله در باب خلق و ى مسطور
مى گفت شاهزاده حسن کرده ام از حسين پنهان من
پس بکردم ورا ازين اخبار کرد با من برادرم اظهار

کشنیدم من این حکایت را   کرده با من همان روایت را
پس بگفتا باو امام حسن   که بگو چون شنیده با من
گفت پرسیدم از علی ولی   پدر خویش ابن عم نبی
صفت مدخل و شمایل او   حالت مخرج و خصایل او
پس نه بگذاشت هیچ چیز از آن   کرد با من هر آنچه بود عیان
چون بپرسیدم از خروج نبی   کرد مشروع شرح حال نبی
که بمنزل چو می نمود نزول   به سه قسمتش نموده بود رسول
جزوی از بهر ایزد متعال   جزو دیگر برای اهل و عیال
جزو سیم برای نفس کریم   لیک این را نموده هم تقسیم
درمیان خود و خواص و عوام   تا رسانند فایده بعوام
از فواید و نفع خاص و عوام   وی نکرده ذخیره داده تمام
بود از عادت و طریقت او   اندر آن جزء بهر امت او
کاهل فضل و صلاح را بسیار   می نموده ز غیرشان ایثار
جمله را می نمود اذن دخول   بود نزدش بقدر فضل قبول
هر یکی زاهل فضل و خاص و عوام   کو را بود حاجتی تمام

عرض

عرض میکرد نزد آن سرور   از قلیل و کثیر یا اکثر
پس همیشه بنفس خویش رسول   بد در اصلاح کارشان مشغول
مسئلت هر که کردی از امت   هم اجابت هم امت دعوت
هرچه بودی صلاح شان اخبار   می نمودست سید ابرار
پس همی گفت از شفقت   بس ترحم که داشت بر امت
آنکه در مجلسم شده حاضر   گشته بر قول و فعل من ناظر
برساند بهر کسی غایب   در رسانیدنش بود راغب
حاجت آنکه نیستش قدرت   که رساند بعرض من حاجت
حاجتش را بمن کنید بیان   تا که وی را خلاص سازم از آن
بدرستی هر آنکه دارد راه   نزد سلطان کند ورا آگاه
حال محتاج بی بضاعت را   آن فقیری کم استطاعت را
حاجتی را که نیست وی قادر   که کند شاه را بآن حاضر
وی رساند بعرض او حاجت   کند او را خلاص از آن محنت
چون کند وی باین عمل اقدام   ثابتش دارد آن خدا اقدام
بر صراطش قدم بود قایم   از تزلزل بر آن شود عاصم

نزد وی غیر ذکر خیر و سداد   نبدی بودی ذکر نفع عباد
هر چه حق بود وی قبول نمود   گوش بر غیبتی کسی نگشود
نزد وی می درآمدند همه   طالب علم دین بدند همه
چون جدا می شدند از صحبت   یافتی بهره جمله زآن خدمت
همچو تشنه شده بی تاب   که بدریا رسد شود سیراب
هر کس آموختی ز شاه عرب   آنچه باید ورا ز علم ادب
چونکه از خدمتش جدا بودند   دال بر جمله خیرها بودند
گفت از بوالحسن امام حسین   با حسن سبط سید ثقلین
که چو از خانه می شدی بیرون   می شد از جان و دل قرار و سکون
پس زبان مبارک خود را   داشت جاری بخیر و ذکر خدا
همه اصحاب را بهم الفت   وی همی داشت از ره شفقت
همه کس را بدوستی می خواند   متنفر ز هم نمیگرداند
هر کریمی که بود از اقوام   می نمود آن کریم را اکرام
متولی و حاکم آن قوم   وی همی کرده است بعد الیوم
بیم میکرد ناس را ز عذاب   وز عقاب و حساب روز حساب

یا که

یا که تخویف شان نموده بجزم   تا که با هم بسر برند بحزم
هم بگفتار خوب هم کردار   دور باشند از ملال و نقار
حفظ نفس نفیس می فرمود   حارس و پاسبان خود می بود
نه که می بود محترز ز ایشان   تا که یابد مرافقت نقصان
بطلاقت و حسن خلق کریم   می نمود است جمله را تکریم
متفقد بجمله اصحاب   متلطف بجمله احباب
گر یکی از میان شان غایب   می شدی وی همی بشدی طالب
بوده گر وی مریض می پرسید   بعیادت فرح همی بخشید
بود از حال مردمان پرسان   آنچه واقع میانه ایشان
تا کند دفع ظلم ظالم را   برهاند ز اقویا ضعفا
هر چه بودی حسن ورا تعریف   می نمودی کردیش توصیف
تقویت داده میل می فرمود   وانچه بد بوده کرده اش مردود
معتدل بود در جمیع امور   قول و فعلش همه بیک دستور
بود محفوظ کارهاش چنان   که نمی بود اختلاف در آن
رای وی بود کافی و صافی   در جمیع امور بد وافی

فتند ما غافل از کمال سدادی یکدم از پند شان و از ارشاد
همه را کرده علم دین تلقین و آنچه بایستنی است شان ز یقین
بود حاضر بحال شان حاصل تا نگردند از ان دمی غافل
همه کردند مستفید ازو بهره زانچه شد پدید ازو
همه از صحبتش بسی خوشحال نیست در مجلسش کلال و ملال
در همه حال بود ایستاده همه اسباب طاعت آماده
از سلاح و دواب بهر جهاد وز عبادات نیز بهر عباد
نه ورا در ادای حق تقصیر نی تجاوز ز حق و نی تغییر
آنکسانی که اقرب اند بدو از همه ناس بهترند باو
افضل الناس نزد پیغمبر باشد آنکس نصیحت است اکثر
اعظم الناس پیش آنحضرت هست از روی قربت و رتبت
آنکه باشد بخلق با رافت بمواسات و رحمت و الفت
گفت سبط نبی حسین علی که بپرسیدم از علی ولی
در قیام و قعود و گفت و شنود دایما وی بذکر حق می بود
چون رسیدی بمجلس حضرت که در ان قوم گشته هم صحبت

در مکانی

در مکانی همی نشست نبی که بد از قوم آن مقام تهی
امر میکرد جمله را بهمین که بمجلس چنین کنند آیین
کرده هر یک ز همنشینان را آنچه ویرا نصیب بوده عطا
با جلیسان معاش کرده چنان هر یکی را همی شد است گمان
نیست نزدیک آن زمین اکرم خویش را می شمرد هم اعظم
زانکه حضرت بهر کدام اقبال می نمود است در حدیث و مقال
بود حضرت که هر کسی با او بنشستی بعرض حال برو
صبر میکرد و گوش می فرمود بود تا آن زمان که وی می بود
چونکه حاجت ورا روا می شد پس وی از خدمتش جدا می شد
بعد از ان بهترین عالمیان بر همی خاست زان مقام و مکان
هر که هر حاجتی که عرض نمود رد نمیکرد ادا همی فرمود
یا بگفتار چرب و نرم بر آن کردی دشوارها همه آسان
کرده واسع بناس را آنچنان حسن کردار او و خلق حسن
از کمال طلاقت رخسار وز عموم نکویی و کردار
بود با خلق مهربان چو پدر خلق با او بدند مثل پسر

بلکه در مهربانی و شفقت — از پدر بود اشفق آنحضرت

نیست مصلح بدر بجز ظاهر — بود او هم بباطنش حاضر

همه گشتند نزد آنسرور — در حق و کار حق چو یکدیگر

در میان شان تفاوتی اصلا — نشدی در امور حق پیدا

مجلسش مجلسی ز علم و حیا — ز امانت پر و ز صبر صفا

در مقامات و جمله حالات — نشدی رفع نزد وی اصوات

مجلسش بود در کمال سرور — نشدی عیب و قذف کس مذکور

بود محفوظ محفلش ز حرام — نه در ان تهمتی نه فحش کلام

گر شدی صادر از کسی فلتات — نشدی ذکر هرگز از ذات

از کمال حیا شدی مستور — نزد غیرش نمی‌شد آن مذکور

یا بندد رمجالسش فلتات — که شدی صادر از کسی زلات

تا که مستور بایدش کردن — در بیان ذکر ذلت آوردن

متعادل صحابها یکسر — متساوی میان یکدیگر

متفاضل بتقوی و بحسب — نه تفاخر کنان ز روی نسب

متواضع ز لبس حیا و وقار — با همه خلق چه کبار و صغار

جمله‌شان با کبیر و با توقیر — رحم بود است دابشان بصغیر

گر بنزدیک آن سعادتمند — بود شخصی بغرض حاجتمند

همه بر نفس خویشتن ایثار — کرده وی را همه شده در کار

ور غریبی بیامدی از راه — همه بوده اند پشت پناه

در مواسات و حفظ آن مجبور — سعی مشکور آمدی بظهور

زانکه دانسته اند کانحضرت — بود با هر غریب با شفقت

فایده

از تواضع بنوده اش بواب — تا در آیند نزد وش از هر باب

گر کسی وصف او کند ظاهر — تا قیامت نگردد آن آخر

صل یارب علی النبی و آل — دایما بالغدو والآصال

الحدیث الثامن من حدیث انس بن مالک رضی الله عنه

عن انس بن مالک رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لو اهدی الی کراع لقبلت ولو دعیت علیه لاجبت

از انس گشته این خبر مروی — که چنین گفته حضرت نبوی

گر بیارد کسی هدیه مرا — پاچه میکنم قبول ورا

گر کند بهر او مرا دعوت — میکنم من اجابت آن ساعت

ازکمال تواضع او بود   گرچه کم بود ردنمی فرمود

الحدیث التاسع حدیث جابر رضی الله عنه

عن جابر بن عبد الله قال جاءنی رسول الله صلی الله علیه وسلم لیس براکب بغل ولا برذون

گفت جابر که آمد آن سرور   نی سواره بر اسب و نی استر
یا پیاده براه بخرامید   یا سواره بغیر شان گردید
بود این از تواضع حضرت   سیر کردن ورا باین حالت

الحدیث العاشر حدیث یوسف بن عبد الله بن سلام

عن یوسف بن عبد الله بن سلام قال سمانی رسول الله صلی الله علیه وسلم یوسف واقعدنی فی حجره ومسح علی رأسی

هست از یوسف ابن عبد الله   کرد نامم چنین رسول الله
بنشانیده هم مرا حضرت   در کنار مبارک از شفقت
بر سرم مسح کرد دست شریف   این تلطف بمن نمود لطیف

الحدیث الحادی عشر حدیث انس بن مالک رضی الله عنه

عن انس بن مالک رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه وسلم

حج علی رحل رث وعلیه قطیفة کنا نری قیمتها اربعة دراهم فلما استوت به راحلته قال لبیک بحجة لا سمعة فیها ولا ریاء

گفت انس کرد حج رسول خدا   بود کهنه پالان وی را جا
یک قطیفه فکنده بر پالان   ما فتادیم آن زمان بگمان
که بهایش بود چهار درم   نی زیاده بود بهایش نه کم
چون بوی راحله قرار گرفت   تلبیه آن زمان رسول بگفت
وآن لبیک بحجة لا سمعة فیها ولا ریاء است
ایستادم بحج برای خدا   نیست سمعه درین و نیست ریا

الحدیث الثانی عشر حدیث انس بن مالک رضی الله عنه

عن انس بن مالک رضی الله عنه ان رجلا خیاطا دعا رسول الله صلی الله علیه وسلم فقرب له ثریدا علیه دباء وکان رسول الله صلی الله علیه وسلم یاخذ الدباء وکان یحب الدباء وقال ثابت سمعت انسا یقول فما صنع لی طعام اقدر علی ان یصنع فیه دباء الا صنع

گفت انس مردی بود وی درزی … خواند ورا بمهمانی روزی

بنهاد او بنزد وی از ثرید … بود بروی کدوی بخته پدید

دوست میداشته رسول خدا … در میان طعامها دبا

گفت ثابت شنیده ام زانس … که همی بخیت از برایم کس

از طعامیکه بهر من میساخت … که توان اندران کدو انداخت

امر میکرده ام ورا که بسان … از برایم کدو دران انداز

الحدیث الثانی عشر حدیث عایشة رضی الله تعالی عنها

عن عمرة قالت قیل لعایشة رضی الله عنها ماذا کان یعمل رسول الله صلی الله علیه وسلم فی بیته قالت کان بشرا من البشر یفلی ثوبه ویحلب شاته ویخدم نفسه

حضرت عایشه شده مسئول … چه عملها بخانه کرده رسول

گفت صدیقه در بر اتباع … بود وی آدمی ز آدمیان

جامهٔ خویش را زجنبنده … پاک از ان هم بنفس خود کرده

شیر از گوسپند دوشیده … خادم نفس خویش گردیده

باب ما جاء فی خلق رسول الله صلی الله علیه وسلم

واین

واین باب مشتملست بر یازده حدیث الحدیث

الاول حدیث زید بن ثابت رضی الله عنه

عن خارجة بن زید بن ثابت قال دخل نفر علی زید بن ثابت فقالوا له حدثنا عن احادیث رسول الله صلی الله علیه وسلم قال ماذا احدثکم کنت جاره فکان اذا نزل علیه الوحی بعث الی فکتبته له فکنا اذا ذکرنا الدنیا ذکرها معنا واذا ذکرنا الآخرة ذکرها معنا واذا ذکرنا الطعام ذکره معنا فکل هذا احدثکم عن النبی صلی الله علیه وسلم

گفته است ابن زید بن ثابت … اینچنین گفته است از وثابت

یک جماعه بنزد زید شدند … از وی از روی صدق پرسیدند

کز احادیث سید ابرار … بنما از کرم بما اخبار

زید گفتا چه گویمش بشما … بوده ام جار بار رسول خدا

وحی بروی چو می شدی مبدا … طلبیدی مرا رسول خدا

کاتب وحی کرده بود مرا … می نوشتم برای وی همه را

ذکر چون کرده ایم دنیا را   وی همیکرد اتفاق بما
ور شدی ذکر آخرت مذکور   بوده وی نیز بر همان دستور
چونکه بودیم ما بذکر طعام   بوده با ما شریک وی بتمام
هرچه گفتم من از نبی گفتم   دُرر وصفا وچنین سفتم
دال هست این خبر بر انکه رسول   خلق وی بوده در کمال قبول
با صحابه برفق و با رافت   داشته دایما نبی صحبت
بود وی متفق بهم کیشان   در جمیع امور با ایشان

الحدیث الثانی حدیث عمرو بن العاص رضی الله عنه

عن عمرو بن العاص رضی الله عنه قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یقبل بوجهه وحدیثه علی اشر القوم یتالفهم بذلک فکان یقبل بوجهه وحدیثه علی حتی ظننت انی خیر القوم فقلت یا رسول الله انا خیر او ابو بکر فقال ابو بکر فقلت یا رسول الله انا خیر ام عمر فقال عمر فقلت یا رسول الله انا خیر ام عثمان فقال عثمان فلما سالت رسول الله

صلی الله علیه وسلم فصدقنی فلوددت انی لم اکن سالته

گفت عمرو بن عاص کانحضرت   چون نشستی بقوم در صحبت
هر که می بود بدتر و بددل   بتلطف همی شدی مقبل
متوجه بسوی او می بود   پس تحدث باو همی فرمود
تا شود خاطرش بدین مایل   شود ش الفتی بدین حاصل
پس بمن بود آنچنان مقبل   که درآمد مرا ازان در دل
کز همه نزد سید عالم   غیر من نیست اعظم واکرم
پس بپرسیدم از رسول زمن   که ابو بکر به بود یا من
گفت ابو بکر بهتر است از تو   خویشتن را مگوی بهتر ازو
باز کردم سوال ازان سرور   که منم خیر یا عمر بهتر
گفت حضرت عمر بود بهتر   از من این را مکن سوال دگر
باز گفتم بصدر عالمیان   به منم یا که هست به عثمان
گفت عثمان به است از تو بسی   نکند مثل این سوال کسی
چونکه کردم سوال از رسول   شد همین قول صدق وحق مقبول
کردم این آرزو ز روی ملال   که نمیکردم از رسول سوال

الحديث الثالث حديث انس بن مالك رضی الله عنه

عن انس بن مالك رضی الله عنه قال خدمت رسول الله صلی الله علیه وسلم عشر سنین فما قال لی اف قط وما قال لشیٔ صنعته لم صنعته ولا لشیٔ ترکته لم ترکته وکان رسول الله صلی الله علیه وسلم من احسن الناس خلقا ولا مسست خزا قط ولا حریرا قط ولا شیا کان الین من کف رسول الله صلی الله علیه وسلم ولا شممت مسکا قط ولا عطرا کان اطیب من عرق رسول الله صلی الله علیه وسلم

گفت انس خادم رسول خدا … که بخدمت قیام بود مرا
بوده ام من بخدمتش ده سال … اف برویم نگفت در همه حال
هرچه کردم نکرد عیب مرا … هیچ با من نگفت چون و چرا
وانچه من ترک کرده ام او را … چون نکردی مرا نگفت اصلا
بود از ناس خلق او احسن … کرد توصیف خلق او ذو المنن
گفت انس در جمیع عمر اصلا … من نکردم مساس چیزی را

از خز و از حریر نیکوتر … نرم و لین همچو کف آن سرور
نشمیدم ز هیچ مشک آن بو … که شمیدم ز بوی آن خوشخو
عرقش بود اطیب از همه طیب … خوی و بویش عجیب بود و غریب

الحديث الرابع حديث انس بن مالك رضی الله عنه

عن انس بن مالك رضی الله عنه عن رسول الله صلی الله علیه وسلم انه کان عنده رجل به اثر صفرة قال وکان رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یکاد یواجه احدا بشیٔ یکرهه فلما قام قال للقوم لو قلتم له یدع هذه رضفه

از انس نیز این شده منقول … بود مردی نشسته نزد رسول
اثر صفره در رخش ظاهر … بود از طیب و زعفران صادر
عادت شاه انبیا آن بود … عیب کس را عیان نمی فرمود
زانچه بودی کراهتش بسیار … در برابر نمی نمود اظهار
چون برفت او بقوم کرد بیان … چون نکردید از برایش عیان
تا که میکرد از رخ خود دور … زردی را که کرده بود ظهور
فایده
بخلاف شریعت ار چی بود … منع زان کار او نمی فرمود

کفت عمرو بن عاص دیدمی ثوب دو در بر یم معصفری

کفت این جامهای کفارست نکند در بر آن بمن یارست

کفت یا وی بشویم اینها را کفت لا بل بسوز بهر خدا

بود حضرت که غالب احوال کم مواجه شدی بکار رجال

الحدیث الخامس حدیث عایشة رضی الله عنها

عن عایشة رضی الله عنها انها قالت لم یکن رسول
الله صلی الله علیه وسلم فاحشا ولا متفحشا ولا سخابا
فی الاسواق ولا یجزی بالسیئة السیئة ولکن یعفو
ویصفح

کفت صدیقه فحش کوی نبی وی نبوده ز ذاتی و عرضی

نزده سر ازان کلام قبیح فحش کفتن نیافت زان تصحیح

کر بیازارها همی کردید صوت او در خصام کس نشنید

در جزای بدی نکرده بدی بلکه نیکی نمودی نبی

عفو فرموده صفح بنموده در پی انتقام کم بوده

الحدیث السادس ایضا حدیث عایشة رضی الله عنها

عن عایشة رضی الله عنها قالت ما ضرب رسول الله

صلی الله علیه وسلم بیده شیئا قط الا ان یجاهد فی
سبیل الله ولا ضرب خادما ولا امراة

عایشه کفت هرکز آنحضرت نزده هیچ چیز را ضربت

مکر آندم که می نمود جهاد از پی دفع اهل کفر و فساد

بید خویش حرب می فرمود بحد شرع ضرب میفرمود

هیچ خادم و هیچ خادمه را بید خود نزد رسول خدا

الحدیث السابع ایضا حدیث عایشة رضی الله عنها

عن عایشة رضی الله عنها قالت ما رایت رسول
الله صلی الله علیه وسلم منتصرا من مظلمة ظلمها قط
ما لم ینتهک من محارم الله تعالی شیء فاذا انتهک
من محارم الله شیء کان من اشدهم فی ذلک غضبا
وما خیر بین امرین الا اختار ایسرهما ما لم یکن ماثما

اینچنین شد ز عایشه مروی ظلم میکرد کر کسی بنبی

منتقم وی نمیشدی هرکز انتقامش نداشتی جایز

مرتکب کر شدی کسی بحرام با انتقامش همی نمود قیام

چون حرام از کسی بمی دسر　　غضبتش بود از همه اکثر

گر مخیر شدی میان دو چیز　　کرده آسان ترش نبی تجویز

لیک گرد است اختیار آنرا　　که گنه زو نمیشدی پیدا

الحدیث الثامن ایضا حدیث عایشة رضی الله عنها

عن عایشة رضی الله عنها قالت استاذن رجل على رسول الله صلى الله علیه وسلم وانا عنده فقال بئس ابن العشیرة او اخو العشیرة ثم اذن له فالان له القول فلما خرج قلت یا رسول الله قلت ما قلت ثم النت له القول فقال یا عایشة ان من شر الناس من ترکه الناس او ودعه الناس اتقاء فحشه

عایشه بد نشسته نزد رسول　　مردی از وی بخواست اذن دخول

گفت وی زین قبیله بد پسریست　　یا که وی پس برادری بتریست

داد ویرا رسول اذن دخول　　پس بیامد نشست نزد رسول

بطریق ملایمت با او　　سخنان لطیف گفت بدو

چون برون شد ز نزد ختم پناه　　عایشه گفت یا رسول الله

سخنان

سخنان آنچنان بوی گفتی　　باز چون گل بروش بشکفتی

روی خود را بعبوسش آوردی　　بتلطف سخن بوی کردی

گفت یا عایشه بدان این را　　که بود بدترین خلق خدا

آنکه زو خلق با خطر باشند　　ترک آن کرده پر حذر باشند

که مبادا از فحش و بدگوئی　　برساند ضرر ز بدخوئی

فایده

ذکر فاسق با نچه هست درو　　نیست نزدیک شرع غیبت ازو

بر ملا آنکه بد کند افعال　　ذکر آن فعلهاش نیست وبال

هست مشهور آنکه سه کس را　　غیبتش گر کنند هست روا

یکی سلطان ظالم و جابر　　فاسقی فسق خود کند ظاهر

مبتدع آن کثیف بدکردار　　که کند برخلاف سنت کار

فایده

خوف از شر اگر بود کس را　　چون مدارا کند شد است روا

لیک باید مداهنه نکند　　که مدارا ز حد باو گذرد

فرق باشد میان شان بسیار　　نیست عیبی اگر کنم اظهار

پس مدارا بدانکه با اعدا　　ترک دنیاست بهر دین خدا

یا بود از برای دنیی و دین　　یا بود بهر دنیاش آئین

جمله این سه قسم هست مباح   بل بود مستحب چو هست صلاح

ور کسی دین خویش ترک کند   بهر دنیا مداهنه باشد

هست مذموم این طریقه بسی   نیست جایز مداهنه ز کسی

پس رسول خدا ز لطف با او   بذل دنیای خویش کرد برو

رفق اندر مکالمت فرمود   پس بخوبی معاشرت بنمود

مع هذا نکرد مدح اورا   گرچه اول نمود قدح اورا

قول او بود حق و فعلش خوب   خلق او خلق او همه مرغوب

الحديث التاسع حديث علي بن ابي طالب رضي الله عنه

عن حسين بن علي رضي الله عنهما قال قال الحسين بن علي سالت ابي عن سيرة رسول الله صلى الله عليه وسلم في جلسايه فقال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم دايم البشر سهل الخلق لين الجانب ليس بفظ ولا غليظ ولا صخاب ولا فحاش ولا عياب ولا مشاح يتغافل عما لا يشتهي ولا يويس منه ولا يجيب فيه قد ترك نفسه من ثلاث المراء والاكثار

وما لا يعنيه وترك الناس من ثلاث كان لا يذم احدا ولا يعيبه ولا يطلب عورته ولا يتكلم الا فيما رجا ثوابه واذا تكلم اطرق جلسايه كانما على رؤسهم الطير فاذا سكت تكلموا ولا يتنازعون عنده الحديث ومن تكلم عنده انصتوا له حتى يفرغ حديثهم عنده حديث اولهم يضحك مما يضحكون منه ويتعجب مما يتعجبون منه ويصبر للغريب على الجفوة في منطقه وفي مسالته حتى ان كان اصحابه ليستجلبونهم ويقول اذا رايتم طالب حاجة يطلبها فارفدوه ولا يقبل الثناء الا من مكافئ ولا يقطع على احد حديثه حتى يجوز فيقطعه بنهي او قيام

بحسین علی علی گفتا   رضی الله عنهما ابدا

کرد از سیرت نبی چو سوال   با جلیسان چه بود ویرا حال

گفت بود است دایما حضرت   در کمال بشاشت و بهجت

بود این در امور دنیاوی — شرح — صرف وقتش همه بزیبائی
لیک در کار آخرت حضرت — دایم الحزن بود و بافکرت
بهر امت همیشه داشت ملال — در قیامت چه سان بود شان حال
خلق او نرم بود در همه کار — نشدی کار دنیاش دشوار
بسکون و خشوع و حلم و وقار — متصف بود سید ابرار
نیست بدخلق نی غلیظ القلب — کرده حق جمله را ز ذاتش سلب
نکند رفع صوت با خصمانی — نبود فحش گوی با ایشان
عیب کردن نبد ز عاداتش — بخل هرگز نبود در ذاتش
گر شدی فعل صادر از فاعل — یا بکردی سوال از سایل
گر نه لایق بحال ادمی بود — وی تغافل از و همی فرمود
نا امیدش بکل نمیکرد او — ساکت اندر جواب میماند او
زانکه بود است شرح اعظم او — شرح — همه کس مقتدی بوند باو
پس اگر میشد از کسی صادر — فعلی کان خوش نبود بر ظاهر
عفو زو کرده نیز ساکت بود — در جوابش سخن نمی فرمود
باز میداشت خویش از سه کار — از جدل با کسی و از اکثار

وندران چیز کو نبد مقصود — سعی در کردنش نمی فرمود
در اموری که بود بر باطل — شرح — جدل از وی نمیشدی حاصل
لیک در کار حق یجادلهم — شده مامور هم تعالی ملهم
هم با کثار مال میل نداشت — زانجهت هیچ بهر خود نگذاشت
یا نمیکرد خویش را اعظام — یا کسی را بغیر حق اکرام
وانچه بوده است لا یعنیه — لم یقع منه اهتمام فیه
هم ز مردم سه چیز ترک نمود — ذم کس هرگز او نمی فرمود
عیب هرگز نمی نمود او را — عیب جو چون نبد رسول خدا
در اموری که شرم بود در آن — وی تجسس نمی نمود در آن
چون نمی خواست کان شود ظاهر — پس نمیکرد کشف آن طاهر
در تکلم نمی گشود دهان — جز بچیزی که بد ثواب در آن
چون سخن کردی آن نکو اندیش — می فکندند جمله سر در پیش
گوئیا بد نشسته بر سر طیر — که نبد شان دگر خبر از غیر
این عبارت کنایتست از آن — شرح — که بوقت تکلمش ایشان
همه بودند با سکون و وقار — بهر اجلال سید ابرار

چونکه از وحی او سخن میگفت　　دُر اسرار وحی را می‌سفت
از مهابت فکنده سر در پیش　　همه بودند بی‌خبر از خویش
گوش بر گفتگوی او کرده　　روی دل را بسویش آورده
حرکت هم نمانده در ایشان　　گشته از غیر و خویش فانی‌شان
شده‌اند از سکون چو آن دیوار　　که بر آن طیر کرده است قرار
تا کنند استماع وحی و حدیث　　بشنوند آنچه میکند تحدیث
همه بودند آنچنان در ذوق　　متحرک نمیشدند از شوق
همه گردیده ساکت و مدهوش　　که مبادا نبی شود خاموش
باز مانند جمله زان لذت　　همه محروم گشته زان راحت
چونکه خاموش میشد آن سرور　　پس سخن می‌زدی ز ایشان سر
پیش از وی سخن نمیکردند　　ادبش را بجای آوردند
نزد وی هیچ یک نکرده نزاع　　آنچه او گفته این نموده سماع
یا نکردند بحث خصمانه　　نزد آن پادشاه فرزانه
هر که نزدش سخن همی فرمود　　حاضر آن کس که بود ساکت بود
تا که فارغ نمیشد او ز کلام　　بسخن کس نمی‌نمود اقدام

بد حدیث اصاغر اصحاب　　چون حدیث اکابر اصحاب
از اصاغر همی نمود اصغا　　قول شان را چنانکه از کبرا
یا که در مجلسش ملال نبود　　بحث بسیار و قیل و قال نبود
بحث شان بود بر طریق صواب　　منتج علم و حلم خیر و ثواب
باعث خنده گر شدی موجود　　خنده با جمله وی همی فرمود
ور تعجب بکرده‌اند از چیز　　وی همیکرد از آن تعجب نیز
از سخن گفتن غریب و سوال　　گر رسیدی بوی جفا و ملال
صبر میکرد آن شه خوشخوی　　بر نمی‌تافت از حد تنگیش روی
تا که بودند جمله اصحاب　　چونکه می‌بود وی از و بعد آب
می‌کشیدند پس ز مجلس او　　تا کنندش دمی خلاص از و
یا که بسیار لطف می‌فرمود　　صابر اندر جفای شان می‌بود
همه جلب خواطر ایشان　　کرده بودند جمله دلجویان
یا که اصحاب ز فرط جلال　　نبد آن حال تا کنند سوال
غربا را بنزد حضرت او　　می‌کشیدند تا سوال از و
بکنند از امور تا ایشان　　متمتع همی شوند از آن

وی همیگفت با صحابه خویش … صاحب حاجت چو آید پیش
تا شود حاجت ضعیف روا … پس اعانت همه کنید او را
گر بگفتی کسی ثنای رسول … آن ثنا را نمی نمود قبول
مگر آن از کسی که در ایمان … داشته وی مماثلت با آن
مدح را از منافق باطل … بزبانی قایل آمدی نه از دل
هرگز آنرا نمی نمود قبول … نزد وی مدح آن نشد مقبول
یا بکردی چو بر کسی انعام … آن بگفتی ثنای خیر انام
چون مکافات کرده بود رسول … بودی آن دم ثنای وی مقبول
گر کسی در حدیث گفتن بود … سخنش قطع وی نمی فرمود
مگر از حد حق تجاوز او … می نمود است نهی کردی از او
یا ز مجلس رسول بر می خاست … زانکه حق گوئیش همی میخواست
شرح عادات سید ابرار … هست بیحد و بی قیاس شمار
نیست حد هنر شروع در آن … مگر آنرا کند خدای عیان

الحدیث العاشر حدیث جابر رضی الله عنه

عن محمد بن المنکدر قال سمعت جابر بن عبد الله یقول

ما سئل رسول الله صلی الله علیه وسلم شیئا قط فقال لا

گفت جابر که بدر رسول خدا … رد نمیکرد قول سایل را
هیچکس هیچ چیز را اصلا … ننمودی طلب که گفتی لا

الحدیث الحادی عشر حدیث ابن عباس رض

عن ابن عباس رضی الله عنهما قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اجود الناس بالخیر وکان احود ما یکون فی شهر رمضان حتی ینسلخ فیاتیه جبرئیل فیعرض علیه القرآن فاذا لقیه جبرئیل کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اجود بالخیر من الریح المرسلة

ابن عباس داده است خبر … اجود الناس بود آن سرور
خیر و نیکی بجای می آورد … با همه خلق نیکوئی میکرد
رمضان خیر سید السادات … بیشتر بوده از همه اوقات
ز اول ماه تا بآخر ماه … ختم میکرد شاه ختم بماه
هر شب از سدره جبرئیل امین … آمده سوی آن مطاع مکین
پس همی خواند شاه عالمیان … نزد جبرئیل هر شبی قرآن

بملاقات جبرئیل نبی — بود اجود بخیر و نیکوئی
از همه باد که بود مرسل — شده از بهر رحمتش منزل
عام بود است نفع آن حضرت — بر جمیع عباد و ذو الحاجت
میر سیدات جود او بعباد — همچو آن ریح مرسله ببلاد

الحدیث الثانی عشر حدیث انس بن مالک رض

عن انس بن مالک رضی الله عنه قال کان النبی صلی الله علیه وسلم لا یدخر شیا لغد

نقل کرده انس رسول خدا — وی نکرده ذخیره بهر غدا
هر چه می بود خرج می فرمود — بهر فردا ذخیره وی ننمود

الحدیث الثالث عشر حدیث عمر بن الخطاب رض

عن عمر بن الخطاب رضی الله عنه ان رجلا جاء الی النبی صلی الله علیه وسلم فسأله ان یعطیه فقال النبی صلی الله علیه وسلم ما عندی شیء ولکن ابتع علی فاذا جاءنی قضیته فقال عمر یا رسول الله قد اعطیته فما کلفک الله ما لا تقدر علیه فکره النبی صلی الله علیه وسلم قول عمر

فقال

فقال رجل من الانصار یا رسول الله انفق ولا تخف من ذی العرش اقلالا فتبسم رسول الله صلی الله علیه وسلم وعرف فی وجهه البشر لقول الانصاری ثم قال بهذا امرت

هست مشهور این خبر ز عمر — مردی آمد بنزد آن سرور
پس طلب کرد از رسول خدا — تا کند چیزی بهر وی اعطا
گفت چیزی بنزد من حاضر — نیست تا خوش کنم ترا خاطر
بخر از بهر خویش آن کالا — ثمنش را حواله بمن نما
گفت فاروق یا رسول خدا — قول معروف کردیش اعطا
پس نکرد است حق ترا تکلیف — که بسایل کند چنین تلطیف
آنچه نبود ترا بآن قدرت — افکنی خویش را تو در کلفت
حضرت این قول را چو بشنید — اثر کره شد ز رویش پدید
بود مردی ز زمرهٔ انصار — گفت کای سید همه ابرار
نفقه کن مباش تو خایف — از ذی العرش چون شوی عارف
نکند هرگز او ترا ضایع — خیر فرمای تو بلا مانع
مکن اندیشهٔ تو درویشی — چون کریم است حق چه اندیشی

پس تبسم نمود آن طاهر — شد بشاشت بروی او ظاهر
قول آن زد ساختش خورسند — آمد این قول ازو پیش پسند
بعد از ان گفت شاه غرر نور — من باین کار گشته ام مامور

الحدیث الرابع عشر حدیث الربیع بنت معوذ

عن الربیع بنت معوذ بن عفراء قالت اتیت النبی صلی الله علیه وسلم بقناع من رطب واجر زغب فاعطانی ملاء کفه حلیا او ذهبا

گفت بنت معوذ بن عفرا — که ببردم بنزد خیر وری
یک طبق از رطب بروقتها — که بر و موی زرد بد پیدا
کرد کف را پر از حلی یا زر — پس عطا کرد بهر من سرور

الحدیث الخامس عشر حدیث عایشه رضی الله عنها

عن عایشة رضی الله عنها ان النبی صلی الله علیه وسلم کان یقبل الهدیة ویثیب علیها

عایشه گفت بوده است رسول — که هدیه همی نمود قبول
در مقابل همی نمود عطا — بمکافات خواجهٔ دوسرا

آنچه کردی عطا بوی او نیز — لااقل بوده مسای آن چیز

باب ما جاء فی حیاء رسول الله صلی الله علیه وسلم و درین باب دو حدیث مذکور است الحدیث الاول حدیث ابی سعید الخدری رضی الله عنه

عن ابی سعید الخدری قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اشد حیاء من العذراء فی خدرها وکان اذا کره شیا عرفناه فی وجهه

هست از بو سعید الخدری — وین خبر زو شده چنین مروی
که رسول خدا ز شرم و حیا — بود اشد الحیاء من العذرا
دختر بکر چون بود مستور — باشد او در خیام خود محصور
بیشتر داشت زو حیا سرور — این بغیر حدود از وزده بیر
چون ز چیزی کراهتش می بود — زان اثر در رخش شدی موجود
ما ازان می شناختیم او را — بود این از کمال حلم و حیا

الحدیث الثانی حدیث عایشة رضی الله عنها

عن مولی لعایشة قال قالت عایشة رضی الله عنها ما نظرت

الی فرج رسول الله صلی الله علیه وسلم قط او قالت ما رایت
فرج رسول الله صلی الله علیه وسلم قط

عایشه گفت بود آنحضرت — کشف هرگز نمی شد عورت
عورتش را ندیده ام هرگز — کشف مستحی کی بود جایز

باب ما جاء فی حجامة رسول الله صلی الله علیه وسلم

در این باب مشتملست بر شش حدیث الحدیث
الاول حدیث انس بن مالک رضی الله عنه

عن حمید قال سئل انس بن مالک عن کسب الحجام فقال
احتجم رسول الله صلی الله علیه وسلم حجمه ابو طیبة
فامر له بصاعین من طعام وکلم اهله فوضعوا عنه
من خراجه وقال ان افضل ما تداویتم به الحجامة
او ان امثل دوائکم الحجامة

شد انس از حجامتش مسئول — گفت کرد احتجام کرده رسول
پس ابوطیبه اش حجامت کرد — از طعامش دو صاع فرد آورد
با موالی آن سخن فرمود — پاره از خراج وضع نمود

بدرستی که گفت خیر وری — چون مداوا کنید بهر شفا
از دواها حجامت است افضل — بدوا به الحمل و امثل

فایده

گفته اند اهل معرفت که خطاب — است با مردم حجاز صواب
وانکه باشد بلاد ایشان حار — که رقیق است خون شان بسیار
گشته ممتد دما بسطح بدن — جذب گردش هوا بظاهر تن
زین جهت حی هو الطب نمود — بر حجامت وامر هم فرمود
فصد هرگز نکرد و امر نکرد — پس فواید در احتجام آورد
بخلاف اماکن بارد — که شود حر بخون شان وارد
فصد باشد مناسب ایشان — آمده در کتاب طب بیان

الحدیث الثانی حدیث علی رضی الله عنه

عن علی رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه وسلم
احتجم وامرنی فاعطیت الحجام اجره

این خبر شد عیان ز مرتضوی — که حجامت نموده است نبی
امر کرد او باحتجام مرا — پس بکردم بدادم اجر اورا

الحدیث الثالث حدیث ابن عباس رضی الله عنهما

عن ابن عباس رضی الله عنهما انه قال ان النبی
صلی الله علیه وسلم احتجم فی الاخدعین و بین
الکتفین و اعطی الحجام اجره ولو کان حراما لم یعطه

ز ابن عباس گشته این منقول · که حجامت همی نمود رسول
بود ما بین دو رگ از گردن · یا میان دو کتف خیر زمن
پس عطا کرده اجره حجام · کی بدادی چو گشته بود حرام

الحدیث الرابع حدیث ابن عمر رضی الله عنهما

عن ابن عمر رضی الله عنهما ان النبی صلی الله علیه وسلم
دعا حجاما فحجمه و ساله کم خراجک فقال ثلثة
آصع فوضع عنه صاعا و اعطاه اجره

هست ز ابن عمر چنین مروی · آنکه حجام را بخواند نبی
پس حجامت نمود حضرت را · کرد حضرت عطاش اجرت را
پس بپرسید از خراج او را · گفت گشته سه صاع از خرما
وضع کرد از سه صاع او یک صاع · چون همی بود دایما نفاع

الحدیث الخامس حدیث انس بن مالک رضی الله عنه

عن

عن انس بن مالک رضی الله عنه قال کان رسول الله
صلی الله علیه وسلم یحتجم فی الاخدعین و الکاهل
و کان یحتجم لسبع عشرة و تسع عشرة و احدی و عشرین

گفت انس بود سید کونین · محتجم در میانه کتفین
یا میان دو رگ ز گردن خویش · کرده است احتجام زیبا کیش
کرده در روز هفدهم آن شاه · یا نموده است نوزده از ماه
یا که یک و بیست میکند ز شهر · که همی بود ز احتجامش بهر
هست وارد خبر ز خیر انام · هر که شد محتجم درین ایام
باشد او را شفای از همه دا · این خبر شد صحیح شک منما
هم روایت نمود ابن عمر · که معین نموده آن سرور
گفت حضرت که احتجام کنید · برکت از خدای خود طلبید
در سه شنبه خمیس و دوشنبه · که حجامت کنید باشد به
چار روزی که مانده است دگر · اجتناب از حجامت اولی تر
محتجم شد در اربعا مردی · برسید از مرض با دردی
زانکه شک کرد در حدیث رسول · نیست شک در حدیث وی معقول

ور کند چارشنبه و شنبه   برصش گر رسد بود آن به
گر علامت نماید آن خود را   کرده این عیب را بخود پیدا
فایده اخری
خون در اندام چون شود غالب   باشد او احتجام را طالب
سبب اختیار این ایام   هیجان دم است در اندام
زین جهت ربع ثالث مرا   کرده اختیار بهر دوا
زانکه در اول و در آخر ماه   هیجان نیست هم شده کوتاه
لیک اندر وسط شده پیدا   قوت و حرکت دم از هر جا
می شود فهم از حدیث و خبر   هست دوشنبه از همه بهتر
خاصه وقتی که آن بآن ایام   یابد آن دم موافقت بتمام
در سه شنبه شد اختلاف بسی   نکند بهتر احتجام کسی
هست مروی ز بوعلی سینا   چون حجامت کنند بهر شفا
بگذرد چون دو ساعتش از روز   گر حجامت کند شود فیروز
گفت چون هر کسی بچهل برسد   به که دیگر حجامت او نکند

الحدیث السادس ایضا حدیث انس بن مالک رضی الله عنه

عن انس بن مالک رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله

علیه

علیه وسلم احتجم وهو محرم بملل علی ظهر القدم
گفت انس احتجام کرد رسول   بمقام ملل چو کرده نزول
هست ما بین مکه و یثرب   بود محرم در آن دم آن طیب
پس حجامت بر پشت پای نمود   بود ویرا شفا از آن مقصود

باب ما جاء فی اسماء رسول الله صلی الله علیه وسلم
ودرین باب دو حدیث مذکور است الحدیث
الاول حدیث جبیر بن مطعم رضی الله عنه

عن محمد بن جبیر بن مطعم عن ابیه قال قال رسول
الله صلی الله علیه وسلم ان لی اسماء انا محمد وانا احمد
وانا الماحی الذی یمحو الله بی الکفر وانا الحاشر
الذی یحشر الناس علی قدمی وانا العاقب والعاقب الذی لیس بعده نبی
از جبیر ابن مطعم است خبر   که چنین گفته است پیغمبر
بدرستی که نامهاست مرا   جمله آن ستوده و زیبا
نام من شد محمد و احمد   که ستوده است و حامد است ابد
ماحی‌ام من که محو کرد خدا   بمن انواع کفر و بدعتها

منم آن حاشری که خلق جهان ... در قدمهای من روند روان

عاقبم من که بعد من بجهان ... هیچ پیغمبری نگشت عیان

الحدیث الثانی حدیث حذیفة رضی الله عنه

عن حذیفة رضی الله عنه قال لقیت النبی صلی الله علیه وسلم فی بعض طریق المدینة فقال انا محمد وانا احمد وانا نبی الرحمة ونبی التوبة وانا المقفی وانا الحاشر ونبی الملاحم

از حذیفه چنین شده منقول ... که ملاقات کرده ام برسول

در طریق مدینه بود که من ... دیدم آنماه را بوجه حسن

پس بگفتا محمدم واحمد ... ماند این نام درجهان ممتد

گشته ام من نبی ذو رحمت ... هم نبی که هست با توبت

شده ام رحمت همه عالم ... مومن وکافر و پری آدم

همه از رحمتم برند نصیب ... زانکه دلهای مرده راست طبیب

بود ذات شریعتی وتواب ... مرجعش بود خالق وهاب

المقفی است نام دیگر او ... کسر فا فتح فا روات درو

خاتم

خاتم الانبیاء والرسل است ... رهنمای طریق وسبل است

ما همه تابعان او باشند ... در هدی پیروان او باشند

حاشرم من که چون شوم مستور ... خلق از بعد من شود محشور

بس نبی الملاحمم که جهاد ... بعد از بعثتم شد است زیاد

هست اسمای حضرتش بسیار ... که رسیدست نام او بهزار

فایده

نود ونه از آن شده مشهور ... مثل اسمای کردگار غفور

اندرین باب گشته نه مذکور ... باقی درسایر کتب مسطور

گر بخواهی رجوع کن آنجا ... تا که گردد مهارتت پیدا

باب ما جاء فی عیش رسول الله صلی الله علیه وسلم

ودرین باب نه حدیث مذکوراست الحدیث الاول

حدیث النعمان بن البشیر رضی الله تعالی عنه

عن سماک بن حرب قال سمعت النعمان بن بشیر یقول الستم فی طعام وشراب ما شئتم لقد رایت نبیکم صلی الله علیه وسلم وما یجد من الدقل ما یملاء بطنه

گفت نعمان بن بشیر شما ... نیستید آنکه از طعام وزما

میخورید آنچنانکه می‌خواهید / سیر ازینها همیشه می‌باشید
من ندیدم که سید السادات / باد بر وی زما درود و صلوة
که بیابد وی از دقل خرما / که کند پر از آن شکم خود را

الحدیث الثانی حدیث عایشه رضی الله تعالی عنها

عن عایشه رضی الله عنها قالت انا کنا آل محمد نمکث شهرا ما نستوقد بنار ان هو الا التمر والماء

هست از عایشه که وی گفتا / ما که آل محمدیم اصلا
گاه می‌بود آنکه در یک ماه / در همه حجره‌های ختم پناه
آتش افروخته نگشت اصلا / چون طعامی نمی‌شدی پیدا
غیر خرما و آب چیز دگر / چون نمی‌بود برده ایم بسر

الحدیث الثالث حدیث ابی طلحة رضی الله عنه

عن ابی طلحة رضی الله عنه قال شکونا الی رسول الله صلی الله علیه وسلم الجوع ورفعنا عن بطوننا عن حجر حجر فرفع رسول الله صلی الله علیه وسلم عن بطنه عن حجرین

گفت بوطلحه نزد خیر انام / گله کردیم ما ز جوع طعام

دور کردیم دو حجر ز شکم / بسته بودیم هر دو را بر هم
بود اهل مدینه را عادت / بهر دفع مجاعت و محنت
چونکه خالی همی شدی شکم / سنگ‌ها می‌بسته اند شان محکم
یا که می‌بود کل واحد را / یک حجر بسته بر آن اعضا
چون چنان دید خواجهٔ عالم / دفع فرمود دو حجر ز شکم

الحدیث الرابع حدیث ابی هریرة رضی الله عنه

عن ابی هریرة رضی الله عنه قال خرج النبی صلی الله علیه وسلم فی ساعة لا یخرج فیها ولا یلقاه فیها احد فاتاه ابو بکر فقال ما جاء بک یا ابا بکر فقال خرجت القی رسول الله صلی الله علیه وسلم وانظر فی وجهه والتسلیم علیه فلم یلبث ان جاء عمر فقال ما جاء بک یا عمر قال الجوع یا رسول الله فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم وانا قد وجدت بعض ذلک فانطلق الی منزل ابی الهیثم بن التیهان الانصاری وکان رجلا

كثير النخل والشاء ولم يكن له خدم فلم يجدوه
فقالوا لامراته اين صاحبك فقالت انطلق
يستعذب لنا الماء فلم يلبثوا ان جاء ابو الهيثم
بقربة يزعبها فوضعها ثم جاء يلتزم النبى
صلى الله عليه وسلم ويفديه بابيه وامه ثم
انطلق بهم الى حديقته فبسط لهم بساطا
ثم انطلق الى نخلة فجاء بقنو فوضعه فقال
النبى صلى الله عليه وسلم افلا تنقيت لنا من
رطبه او بسره فقال يا رسول الله انى اردت
ان تختاروا او تخيروا من رطبه او بسره فاكلوا
وشربوا من ذلك الماء فقال النبى صلى الله عليه
وسلم هذا والذى نفسى بيده من النعيم الذى
تسالون عنه يوم القيمة ظل بارد ورطب طيب
وماء بارد فانطلق ابو الهيثم ليصنع لهم طعاما
فقال النبى صلى الله عليه وسلم لا تذبحن لنا ذات

در

درٍ فذبح لهم عناقا او جديا فاتاهم بها
فاكلوا فقال النبى صلى الله عليه وسلم هل لك
خادم قال لا قال فاذا اتانا سبي فاتنا
فاتى النبى صلى الله عليه وسلم براسين ليس معهما
ثالث فاتاه ابو الهيثم فقال النبى صلى الله عليه
وسلم اختر منهما فقال يا نبى الله اختر لى
فقال النبى صلى الله عليه وسلم ان المستشار موتمن
خذ هذا فانى رايته يصلى واستوص به
معروفا فانطلق ابو الهيثم الى امراته فاخبرها
بقول رسول الله صلى الله عليه وسلم فقالت
امراته ما انت ببالغ ما قال فيه النبى صلى الله
عليه وسلم الا ان تعتقه قال فهو عتيق فقال
النبى صلى الله عليه وسلم ان الله لم يبعث
نبيا ولا خليفة الا وله بطانتان بطانة تامره
بالمعروف وتنهاه عن المنكر وبطانة لا تالوه

خبا لادمی یوق بطاقة السوء فقد دقی

هست از بوهریره این مروی | بهر آمد ز بیت خویش نبی
بود در ساعتی که آن ساعت | بخروجش نبوده اش عادت
نیز عادت نبود کان ساعت | کس ملاقی شود با حضرت
پس در آن حین بیامد صدیق | گفت حضرت با آن رفیق شفیق
چیست موجب ترا درین ساعت | که برون آمدی بگو حالت
گفت آورد شوق تو بدرم | تا دمی در جمال تو نگرم
بسلام تو آمدم بیرون | تا شود شاد خاطر محزون
وی بنور نبوتش دریافت | حال صدیق را ازان بشناخت
شد بنور ولایتش ظاهر | بر ابوبکر هم که آن طاهر
بهر انجاح حاجتش ز درون | خواهد آمد رسول حق بیرون
پس باندک زمان رسید عمر | تا کند در رخ حبیب نظر
با عمر گفت نیز آن سرور | که چه آورده است ز خانه بدر
گفت تا در جمال تو نگرم | شده خورسند جوع را ببرم
می شده مصریان صغیر و کبیر | شرح سال قحط از جمال یوسف سیر

عمر از فرط جوع کرد خرام | تا به بیند رخش شود آرام
لیک نبود ... ز دیدنش سیری | گرچه صد بار سوی او نگری
بود صدیق نیز مثل عمر | داد وی را ز حال خویش خبر
خبر از جوع خود با لطف وجه | عرض کرده با آن لطیف الوجه
با عمر حضرت نبی گفتا | اندکی بود نیز جوع مرا
اضطرابت ز جوع کرد برون | کامدم از برای تو ز درون
شده یاران و سید عالم | جمع در خانه ابی الهیثم
پسر تیهان انصاری | کرده در مال و جان با وی یاری
بود مردی کثیرة الاشجار | گوسفند و نخیل او بسیار
بود بی خادم آن نکو انجام | داشت آن شان که بدتش خدم
پس بخانه نبود حاضر او | زوجه اش کرده شد سوال ازو
گفت رفته که آب شیرین را | آورد او بنفس خویش بما
پس بکردند یک زمانی لبث | که بیامد ز راه وی بی مکث
داشت بر پشت خویش مشک آب | بود از نقل و حمل او بعذاب
از غنی گرچه این شدات عیان | شرح نبود در مروتش نقصان

از کمال تواضع و اخلاق ... میکند وی چنین با اهل وفاق
مشک را پس ز پشت خود بنهاد ... شد مصافح بآن نجسته نهاد
گفت با وی ز فرط حب و وداد ... پدر و مادرم فدای تو باد
پس ببرد او بباغ ایشان را ... ساخت خلد برین گلستان را
بهر شان بسط کرد نیک بساط ... از ره انبساط و فرط نشاط
سوی یک نخله بشد از جا ... پس بیاورد خوشهٔ خرما
پیش ایشان نهاد با حرمت ... گفت با وی برفق آنحضرت
چون نکردی برای ما تو جدا ... رطبش را ز خوشهٔ خرما
گفت با وی که یا رسول الله ... آنچه باشد ز خشک و تر دلخواه
پیشت آورده ام که تا ز کرم ... اختیارش کنی ز خشک و ترم
پس بخوردند جمله زان خرما ... شرب کردند همه زان ما
گفت چون آمد آن طعام پدید ... بخداوند میخوریم سوگند
آن خدائی که نفس من دایم ... هست بید قدرتش بود قایم
هست این نعمتی از آن نعما ... که بپرسند ز شکر شان فردا
سایهٔ بارد و رطب هم خوب ... آب شیرین بارد و مرغوب

در قیامت سوال ازین نعما ... **تنبیه** هست مقصود آنکه شکر خدا
در برابر بجای آورده ... یا فراموش او از آن کرده
گفت در شرح شیخ محی الدین ... نوری دارم اعتقاد چنین
که سوال از نعم بدار نعیم ... هست اظهار نعمت و تنعیم
کند انعام خویش را تعداد ... وان کرامتها که ویرا داد
نیست توبیخ و نیست این تقریع ... که حسابی شود بر آن تفریع
پس ابو التیهم از بر ایشان ... بهر اطعام و طبخ گشت روان
گفت از بهر ما مکش زنهار ... کان بود شیر دار کرد اخبار
کشت بزغاله که بدانی ... یا که نر بود ذبح کرد آنرا
پس بیاورد و پیش شان بنهاد ... چون بخوردند گفت خیر عباد
مر ترا هست خادمی که از آن ... بشود کار و بار تو آسان
گفت نی گفت باز پیغمبر ... برده چون آیدم بکن تو خبر
پس دو برده بنزد شه آوردند ... زود ویرا از آن خبر کردند
چون بیامد بوی ابو الهیثم ... پس بدان گفت سید عالم
که بکن اختیار ازین دو تو ... آن یکی را که او بود نیکو

گفت با وی تو بهر من بکزن [من] … که بود خیر من همه در این
گفت وی مستشار موتمن است … بایدش کردن آنچه احسن است
پس بگفتا بگیر این را تو … کرد اشارت بآنکه بود نیکو
که بدیدیم ورا نماز گذار … چونکه نیکوست او ورا مگذار
پس وصیت بسان او فرمود … که بباید باو بنیکی بود
پس بیامد باهل خویش عمر … کرد ویرا ز قول پیغمبر
گفت با شوی خویشتن آن زن … تو نهٔ آنچنانکه فعل حسن
بتوانی به نسبتش کردن … وان وصیت بجای آوردن
بهترست آنکه سازیش آزاد … دل او را ز غم کنی تو شاد
چون شنید این ز زن رفیق [شفیق] … گفتش از دل بخود کیست عتیق
چون شنید این خبر رسول خدا … گفت ایزد نکرده بعث اصلا
هیچ پیغمبر و خلیفه بدهر … که ندارد ز دو مشاور دهر
میکند آن یک امر بالمعروف … نهی منکر همیشه اش مالوف
وان دگر یک نمیکند تقصیر … اندر افساد هر صغیر و کبیر
هر که شد از رفیق بد محفوظ … باشد از عمر و زندگی محظوظ

الطريق

الحديث الخامس حديث سعد بن ابي وقاص رض

عن قيس بن ابي حازم قال سمعت سعد بن ابي وقاص رضي الله عنه يقول انى لاول رجل اهراق دما في سبيل الله وانى لاول رجل رمى بسهم في سبيل الله لقد رايتني اغزو في العصابة من اصحاب محمد صلى الله عليه وسلم لانا كل الا ورق الشجر والحبلة حتى ان احدنا ليضع كما يضع الشاة والبعير واصبحت بنو اسد يعزروننى في الدين لقد خبت اذا وضل عملى

گشت ظاهر ز سعد بن وقاص … بود از جملهٔ اخص خواص
منم آن اولین رجل که بریخت … خون کفار را چو حرب انگیخت

شرح

بود این در اوایل اسلام … که همی بود دین نهان تمام
سعد با یک جماعه از یاران … همه در شعب کوه گشته نهان
همه اندر نماز کرده قرار … گشت واقف ز حالشان کفار
عیب ایشان و سبشان کردند … رو بحرب و شقاق آوردند
سعد زد ضربی بر سر کافر … گشت خونی آنزمان ازو ظا

بود اول دم این راه خدا — کو باعدای دین شده پیدا
گفت هم وی منم که اول بار — تیر انداختم سوی کفار
سعد با شصت مرد از یاران — شد بحرب و بجنگ بو سفیان
سعد انداخت تیر بر کفار — بود این تیر ابتدا اول بار
من بتحقیق دیده ام خود را — با گروه صحابه بهر غزا
می نخوردیم غیر برگ درخت — شکم ما ازین جهت شد سخت
میوهٔ خار لوبیا مانند — بغذا می شدیم از آن خورسند
تا چو آن چیز هضم میکردید — پشک شاة و شتر شدیش پدید
گشت قوم بنو اسد حالا — واقف از دین همی کنند ادا
علم دین میکنند تعلیم شان را — پس ادائی نماز را تفهیم
خاسرم این دم از همه مردم — که عملهای خویش کردم گم
تنبیه
سعد گفت این در آن زمانکه ورا — عیب جو شد بعیب او گویا
نکند وی نماز نیک ادا — این خبر گشت بر عمر پیدا
من که بودم در اول اسلام — همنشین با صحاب خیر انام
نسزد شان ملامتش کردن — خویش را در برابر آوردن

زانکه بوده بنو اسد بتمام — قرب عهدش بدولت اسلام

الحدیث السادس حدیث خالد بن عمیر وشویسا ابا الرقاد

عن خالد بن عمیر وشُویسا ابا الرقاد قالا بعث عمر بن الخطاب رضی الله عنه عتبة بن غزوان وقال انطلق انت ومن معک حتی اذا کنتم فی اقصی ارض العرب وادنی بلاد ارض العجم فاقبلوا حتی اذا کانوا بالمربد وجدوا هذا الکذان فقالوا ما هذه هذه البصرة فساروا حتی اذا بلغوا حیال الجسر الصغیر فقالوا هیهنا اُمرتم فنزلوا فذکر الحدیث بطوله قال فقال عتبة بن غزوان لقد رایتنی وانی لسابع سبعة مع رسول الله صلی الله علیه وسلم ما لنا طعام الا ورق الشجر حتی تقرحت اشداقنا فالتقطت بردة فقسمتها بینی وبین سبعة فما منا من اولئک السبعة احد الا وهو امیر مصر من الامصار وستجربون الامراء بعدنا

هست مروی ز خالد بن عمیر   وشویس ابی الرقاد لا غیر
هر دو گفتند بعث کرد عمر   کرده بر جمعی عتبه راوی سیر
گفت او وتا بعانی بروید   تا با قصای ارض ها برسید
که دیار عرب شود آخر   پس بلاد عجم شود ظاهر
چون ببر بد و موضع کذان   یعنی در بصره در شدند عیان
سیر کردند جانب آن مصر   تا رسیدند در برابر جسر
همه گفتند شان بیکدیکر   تا باینجا نمود امر عمر
چونکه گردیده این مکان مامور   پس نباید شدن ازینجا دور
پس درانجا نزول فرمودند   منتظر بهر حرب می بودند
هر دو راوی اینحدیث آخر   چون بکردند قصه را ظاهر
پس بگفتند عتبه بن غزوان   بوده است آن امیر لشکریانی
گفت می بینم این زمان خود را   باچنینی عزو سروری شما
سابع سبعه بوده ام برسول   که بهم می نموده ایم نزول
غیر برگ شجر نبود طعام   ما بمی خورده ایم ازو ناکام
تا که شد ریش گوشهای دهان   بود حال اینچنین در ان احیان

اندرین غزوه شد غنیمت مین   بردی کان بود با بهای حسن
با خود و سعد کرد مش قیمت   غیر ازین است هم قبی نعمت
نیست زان هفت یار اندر دهر   که نکشته امیر اندر شهر
شد عزیز بمصر از امصار   گشته بر اهلش این زمان سردار
هر امیری که آید از امرا   بعد ازین تجربه کنید شما
همه باشند در کمال حضور   شده بر ملک خویشتن مغرور
لیک از نیل صحبت حضرت   ما بری گشته ایم زان خصلت

الحدیث الثامن ایضا حدیث انس بن مالک رضی الله عنه

عن انس رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لقد اخفت فی الله وما یخاف احد ولقد اوذیت فی الله وما یوذی احد ولقد اتت علی ثلثون من بین لیلة ویوم مالی ولبلال طعام یاکله ذو کبد الا شیء یواریه ابط بلال

هست این نقل از انس مروی   که چنین گفته حضرت نبوی
همه کس در اوایل اسلام   کرده تخویف می در ان ایام

در حق امر دینی کز من اظهار   می نمودم ز نزد حق اخبار
مثل آن خوف کس نکرده بکس   یا مبادا چنین شود زین پس
بدرستی که من بکار خدا   بکشیدم ز کافران ایذا
آنچنان من عذاب و جور و جفا   که جنان کم رسد بخلق خدا
گفت بر من گذشته شد یکماه   که بدم با بلال من همراه
با من و با بلال هیچ نبود   که از او سیر کس تواند شد
مگر اندک طعام بود که آن   کردی اندر بغل بلال نهان

الحدیث الثامن ایضا حدیث انس بن مالک رضی الله عنه

عن انس بن مالک رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه وسلم
لم یجتمع عنده غداء ولا عشاء من خبز ولحم [الا علی ضفف]

گفت انس هیچ نزد خیر ورا   نشده جمع از غدا و عشا
خبز و لحمی مگر که با اضیاف   بهر مهمانی می شدند اضیاف

الحدیث التاسع حدیث عبد الرحمن بن عوف رض

عن نوفل بن ایاس الهذلی قال کان عبد الرحمن بن
عوف لنا جلیسا وکان نعم الجلیس وانه انقلب بنا

ذات یوم حتی اذا دخلنا بیته فاغتسل ثم خرج
واتینا بصحفة فیها خبز ولحم فلما وضعت بکی
عبد الرحمن فقلت له یا ابا محمد ما یبکیک قال هلک رسول
الله صلی الله علیه وسلم ولم یشبع هو واهل بیته من
خبز الشعیر فلا ارانا اخرنا لما هو خیر لنا

گفت نوفل از آن شریف امین   ابن عوف آنکه بود نیک جلیس
روزی با ما ز راه بر گردید   تا بمهمان سرای خویش رسید
تا نشستیم و او برفت درون   غسل کرده بیامده بیرون
کاسه بهر ما بزرگ و کبیر   که در آن بود نان لحم کثیر
کرد حاضر و زار زار گریست   گفتمش او را که گریه ات از چیست
گفت با صد تاسف و حسرت   تا زمانی که فوت شد حضرت
نشد او و اهل بیتش سیر   هرگز ایشان ز لحم و خبز شعیر
خیر خود دائمی بریم کان   در چه چیز است بعد ازین جهان

باب ما جاء فی سن رسول الله صلی الله علیه وسلم ودرین
باب هفت حدیث مذکور است الحدیث الاول حدیث ابن عباس

عن ابن عباس رضي الله عنهما قال مكث النبي صلى الله عليه وسلم بمكة ثلث عشرة يوحى اليه وبالمدينة عشرا وتوفي وهو ابن ثلث وستين

ابن عباس گفت مکث نمود — سیزده سال وی بمکه بوده
از زمانی که وحی شد نازل — بهر انذار قوم شد حاصل
کرد سوی مدینه پس هجرت — بود ده سال اندران حضرت
چونکه شد سوی جنت الماوی — شصت وسه سال بد رسول خدا

الحدیث الثانی حدیث معاویة رضی الله عنه

عن معاوية رضي الله عنه انه سمعه يخطب قال مات رسول الله صلى الله عليه وسلم وهو ابن ثلث وستين وابو بكر وعمر وانا ابن ثلث وستين

وقت خطبه معاویه گفتا — بود سن شریف خیر وری
شصت وسه سال از سر تحقیق — شصت وسه سال بوده هم صدیق
بود عمر عمر بدین قانون — نیز شصت وسه سال ام اکنون

الحدیث الثالث حدیث عایشه رضی الله تعالی عنها

عن

عن عايشة رضي الله عنها ان النبي صلى الله عليه وسلم مات وهو ابن ثلث وستين سنة

عایشه گفت عمر خیر انام — شصت وسه ساله بوده است تمام

الحدیث الرابع حدیث ابن عباس رضی الله عنهما

عن ابن عباس رضي الله عنهما يقول توفي رسول الله صلى الله عليه وسلم وهو ابن خمس وستين

زابن عباس همچنین مروی — شصت و پنج سال بود عمر نبی
کسرها را نموده است حساب — ان فلک رتبت رفیع قباب

الحدیث الخامس حدیث دغفل بن حنظله بهذا المعنی

الحدیث السادس حدیث انس بن مالک وا[ین] حدیث مع ترجمه در اول باب کتاب بهذا اللفظ والمعنی مذکور شده لیکن دران لفظ فتوفی بعضا مسطورات ودرینجا بواو پس رجوع باول باب باید نمود الحدیث السابع ایضا حدیث انس بن مالک نحوه باب ما جاء فی وفات رسول الله صلی الله علیه وسلم ودرین

باب چهاردهم حدیث مذکور است الحدیث الاول

حدیث انس بن مالک رضی الله تعالی عنه

عن انس بن مالک رضی الله عنه قال آخر نظرة نظرتها
الی رسول الله صلی الله علیه وسلم کشف استارة یوم
الاثنین فنظرت الی وجهه کانه ورقة مصحف والناس
یصلون خلف ابی بکر فاشار الی الناس ان اثبتوا
وابو بکر یومهم والقی السجف وتوفی من آخر
ذلک . الیوم

از انس گشته اینچنین مروی   کاخرین دیده دیده ام بروی
بود دوشنبه که کشف نمود   پرده از روشه شریف وجود
پس بکردم نظر بروی رسول   ورقی بد ز مصحف مقبول
بود ابو بکر مقتدا آن یوم   مقتدی گشته از پس او قوم
قوم میخواستند پس کردند   اقتدا با حضرتش بکنند
کرد اشارت بجای خود باشید   بجماعت نماز بگذارید
پس بینداخت پرده آنحضرت   آخر روز کرد وی رحلت

الحدیث

الحدیث الثانی حدیث عایشة رضی الله عنها

عن عایشة رضی الله عنها قالت کنت مسندة النبی
صلی الله علیه وسلم الی صدری او قالت الی حجری فدعا
بطست لیبول فیه ثم بال فمات النبی صلی الله علیه وسلم

عایشه گفت بد بخانه من   تکیه کرده نبی بسینه من
یا که گفته است وی حرا بکنار   مستند بود سید ابرار
کرد طشتی برای بول طلب   تا کند دفع پادشاه عرب
چونکه شد فارغ از اراقه رسول   پس بخلد برین نمود نزول

الحدیث الثالث ایضا حدیث عایشة رضی الله عنها

عن عایشة رضی الله عنها انها قالت رایت رسول الله
صلی الله علیه وسلم وهو بالموت وعنده قدح فیه
ماء وهو یدخل یده فی القدح ثم یمسح وجهه صلی
الله علیه وسلم بالماء ثم یقول اللهم اعنی الخ

گفت صدیقه دیدم آنسرور   بود در حال موت پیغمبر
قدحی بود نزد او پر آب   دست تر کردی سید احباب

پس برو مسح وی همی فرمود این دعا را همیشه قایل بود

دعا اینست

اللهم اعنّی علی منکرات الموت او قال علی سکرات الموت

ترجمه

یا الهی مرا اعانت کن بر همه منکرات نصرت کن

یا بکن مشکلات را آسان اندرین دم که موت گشته عیان

الحدیث الرابع ایضا حدیث عایشة رضی الله عنها

عن عایشة رضی الله عنها قالت لا اغبط احدا بهوت موت بعد الذی رایت من شدة موت رسول الله صلی الله علیه وسلم

گفت صدیقه چونکه شد پیدا شدت موت بر رسول خدا

رشک بر کس نکرده ام اصلا که جان او بر فوق جدا

الحدیث الخامس ایضا حدیث عایشة رضی الله عنها

عن عایشة رضی الله عنها قالت لما قبض رسول الله صلی الله علیه وسلم اختلفوا فی دفنه فقال ابو بکر سمعت من رسول الله صلی الله علیه وسلم شیا ما نسیته قال ما قبض الله نبیا الا فی الموضع الذی یحب ان یدفن ادفنوه فی موضع فراشه

هم ز صدیقه شد چنین مروی که چو شد قبض روح پاک نبی

کرده شد اختلاف در مدفن که کدامی مکان بود احسن

گفت بوبکر این سخن ز رسول من شنیدم نگشته هیچ ذهول

نشده قبض روح هیچ نبی مگر آنجا که بوده اش مرضی

بوده آنجا چو نزد وی محبوب مدفنش باشد آن مکان مطلوب

پس بشد موضع فراش رسول مدفن او بود او مقبول

الحدیث السادس حدیث ابن عباس و عایشة

عن ابن عباس و عایشة رضی الله عنهم ان ابا بکر قبّل النبی صلی الله علیه وسلم بعد ما مات

ابن عباس و عایشه مرویست که ابو بکر بر نبی بگریست

بوسه بر جبهه رسول خدا داد بعد از وفات خیر وری

پس برآورد بعد از آن فریاد پدر و مادرم فدا تو باد

بوی تو بود خوش بحین حیات بوی تو هم خوش است بعد ممات

کرده این را چو دیده از سرور که بکرده است بوسه پیغمبر

بعد از فوت ابن مظعون را پس بود مستحب چنین ما را

کر شود فوت صالحی بوسه ... می توان بعد موت بر جبهه

الحديث السابع حديث عايشة رضي الله عنها

عن عايشة رضي الله عنها ان ابا بكر رضي الله عنه دخل على النبي بعد وفاته فوضع فمه بين عينيه ووضع يديه على ساعديه وقال وا نبياه وا صفياه وا خليلاه

هم ز صدیقه شد چنین مروی ... که درآمد عتیق نزد نبی

در زمان وفات آنحضرت ... با هزاران ملالت و حسرت

در میان دو چشم وی بنهاد ... دهن خویش آن خجسته نهاد

دستها را بساعدین نبی ... وضع فرمود آن صفی حفی

وا نبیاه گفت وی از غم ... وا صفیاه گفت از پی هم

وا خلیلاه گفت آن صدیق ... گشته است این کلام از و تحقیق

الحديث الثامن حديث انس رضي الله عنه

عن انس رضي الله عنه قال لما كان اليوم الذي دخل فيه رسول الله صلى الله عليه وسلم المدينة اضاء منها كل شيء فلما كان اليوم الذي مات فيه اظلم كل شيء

منها وما نفضنا ايدينا عن التراب وانا لفي دفنه صلى الله عليه وسلم حتى انكرنا قلوبنا

از انس گشته این خبر مروی ... که در ان روز کامد ست نبی

بمدینه شد است نورانی ... همه چیز از شعاع نور نبی

باز از روز فوت خیر انام ... گشت تاریک جمله عالم

کسرایت نمود در دلها ... گشت تاریک جمله دل ما

با وجودی که بهر دفنش را ... گشته بودیم حاضر از هر جا

تا که منکر شدیم دلها را ... که بقبرش بداشت خاک اول

الحديث التاسع حديث عايشة رضي الله عنها

عن عايشة رضي الله عنها قالت توفي رسول الله صلى الله عليه وسلم يوم الاثنين

عایشه گفت روز دوشنبه ... فوت شد آنکه بود از همه

الحديث العاشر حديث جعفر بن محمد عن ابيه

عن جعفر بن محمد عن ابيه قال قبض رسول الله صلى الله عليه وسلم يوم الاثنين فمكث ذلك اليوم وليلته

الثلثا و یوم الثلثا و دفن من اللیل و قال سفین
یسمع صوت المساحی من آخر اللیل

جعفر بن محمد باقر … کرده است این حدیث را طاهر
روز دوشنبه او ز دار فنا … کرد رحلت بسوی دار بقا
تا سه شنبه بمانده آن پاک … لیلة الاربعا شده در خاک
گشته آواز اهلها ظاهر … در شب اربعا ولی آخر

الحدیث الحادی عشر حدیث عبد الرحمن بن عوف

عن عبد الرحمن بن عوف رضی الله عنهما قال توفی رسول
الله صلی الله علیه و سلم یوم الاثنین و دفن یوم الثلثا

هست از ابن عوف این مروی … یوم الاثنین فوت گشت نبی
گشت مدفون بروز سه شنبه … آنکه بود از همه خلایق به

فایده

وجه توفیق را درین دو خبر … اینچنین گفته اند اهل نظر
دفن را ابتدا سه شنبه بود … در شب اربعا تمام نمود
وجه تاخیر دفن آنحضرت … بوده است اختلاف این امت
که کجا دفن بایدش کردن … یا بقدس خلیل ببردن

یا بمسجد بیابدش مدفن … یا بقیع است از همه احسن
تا که بعد از فراغ دل صدیق … آمد و گفت از سر تحقیق
مدفن هر نبی بود آنجا … کز بدن روح او شده است جدا
پس به بیت صدیقه شد مدفون … جسم موزونش چون در مکنون
یا که بود اشتغال شان با هم … از جمیع امور اتم و اهم
هر کدام از مهاجر و انصار … وی امامت بخویش داد قرار
تا که بعد از تردد بسیار … یافت این امر بر عتیق قرار
پس صحابه برای دفن رسول … همه گشتند بعد از آن مشغول
وجه دیگر که چون شدند آگاه … که شده فوت آن رسول الله
عقل و هوش از همه شده زایل … همه گشتند زان جهت غافل
تا که بر موتش اتفاق نبود … موت حضرت بحال شان بنمود
تا که از غایت ملال عمر … بود تیغی کشیده وی بر در
هر که گوید بمرد آن سرور … از تن او جدا کنم من سر

الحدیث الثانی عشر حدیث سالم بن عبید رض

عن سالم بن عبید و کانت له صحبة قال اغمی علی رسول

الله صلى الله عليه وسلم في مرضه فافاق فقال احضرت
الصلوة فقالوا نعم فقال مروا بلالا فليوذن ومروا
ابابكر فليصل للناس او قال بالناس ثم اغمي عليه
فافاق فقال حضرت الصلوة قالوا نعم فقال مروا
بلالا فليوذن ومروا ابابكر فليصل بالناس فقالت
عايشة ان ابي رجل اسيف اذا قام ذلك المقام يبكي
فلا يستطيع فلو امرت غيره قال ثم اغمي عليه فافاق
فقال مروا بلالا فليوذن ومروا ابابكر فليصل بالناس
فانكن صواحب وصواحبات يوسف قال فامر بلال
فاذن وامر ابو بكر فصلى بالناس ثم ان رسول الله
صلى الله عليه وسلم وجد خفة فقال انظروا الي من اتكئ
عليه فجاءت بريرة ورجل آخر فاتكا عليهما فلما رآه
ابو بكر ذهب لينكص فاومى اليه ان يثبت مكانه حتى
قضى ابو بكر صلوته ثم ان رسول الله صلى الله عليه وسلم
قبض فقال عمر والله لا اسمع احدا يذكر ان رسول الله

صلى الله عليه وسلم قبض الا ضربته بسيفي هذا قال وكان الناس
اميين لم يكن فيهم نبي قبله فامسك الناس قالوا يا
يا سالم انطلق الى صاحب رسول الله صلى الله عليه وسلم
فادعه فاتيت ابابكر وهو في المسجد فاتيته ابكي
دهشا فلما رآني فقال لي اقبض رسول الله صلى
الله عليه وسلم قلت ان عمر يقول لا اسمع احدا يذكر
ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قبض الا ضربته
بسيفي هذا فقال لي انطلق فانطلقت معه فجاء
هو والناس قد دخلوا على رسول الله صلى الله عليه وسلم
فقال يا ايها الناس افرجوا لي فافرجوا له فجاء حتى
اكب على رسول الله صلى الله عليه وسلم ومسه فقال
انك ميت وانهم ميتون ثم قالوا يا صاحب رسول الله
اقبض رسول الله صلى الله عليه وسلم قال نعم فعلموا
ان قد صدق قالوا يا صاحب رسول الله انصلي على رسول
الله صلى الله عليه وسلم قال نعم قالوا وكيف قال يدخل

قوم فیکبرون ویصلون ویدعون ثم یخرجون ثم
یدخل قوم فیکبرون ویصلون ویدعون ثم یخرجون
حتی یدخل الناس قالوا یا صاحب رسول الله ایدفن
رسول الله صلی الله علیه وسلم قال نعم قالوا این قال
فی المکان الذی قبض الله فیه روحه فان الله لم یقبض
روحه الا فی مکان طیب فعلموا ان قد صدق ثم
امرهم ان یغسلوا بنو ابیه واجتمع المهاجرون
ویتشاورون فقالوا انطلق بنا الی اخواننا من
الانصار ندخلهم معنا فی هذا الامر فقالت الانصار
منا امیر ومنکم امیر فقال عمر بن الخطاب رضی الله عنه من
له مثل هذه الثلث ثانی اثنین اذ هما فی الغار اذ یقول
لصاحبه لا تحزن ان الله معنا من هما قال ثم بسط
یده فبایعه وبایعه الناس بیعة حسنة جمیلة

سالم بن عبید گفت رسول … برض گشته بدچنان مشغول
که شد از شدت مرض مدهوش … چونکه آمد از و بنی با هوش

گفت وقت نماز شد حاضر … گفت آری هر انکه بد ناظر
پس بگفتا بلال را چو بیند … تا که گوید اذان بدو گوینید
با ابو بکر نیز امر کنید … هم کس مقتدی باو گردید
تا گذارد نماز با مردم … نشود تا جماعه از کس کم
بعد ازین قول گشت وی مغمی … چونکه دیر افاقه شد پیدا
پس همان قول را اعاده نمود … باز آن شاه عاقبت محمود
عایشه گفت هست بس گریان … پدرم چون در ان مقام و مکان
شود او گریه میکند فی الحال … نبودش بر اداش هیچ مجال
غیر او کاش امر فرمایی … وین اجازت بغیر بنمایی
باز اغما بحضرتش ره یافت … چون شد او را افاقه باز شتافت
که کنید امر تا بلال اعلام … بکند ناس را و کرد امام
هم ابو بکر تا بجا آرند … بجماعت نماز بگذارند
گفت پس هان زنان شما تمام … در خداع و فریب خلق مدام
گویا آن صواحبید تمام … داشت یوسف علیه السلام
پس بلال آن زمان بگفت اذان … کرد صدیق را امامت شان

بعد ازان خفتی شد پس پیدا　　پس بگفتا که بنگرید اینجا
کیست تا تکیه بروی اندازم　　بروم تا نماز ادا سازم
با بریره شتافت مرد دکر　　کرد تکیه بهر دو شانی سرور
چون ابوبکر دید حضرت را　　خواست تا بر عقب شود زانجا
کرد اشارت باو رسول خدا　　که بماند بجای خود برجا
بود آنجا نشسته خیر انام　　تا که کرد او نماز خویش تمام
بعد ازان مرغ روح آنحضرت　　کرد پرواز جانب جنت
پس بگفتا عمر چو او را دید　　موت بروی عمر چو نپسندید
و الله ار بشنوم کسی را کان　　بگذراند وفات او بزبان
بزنم من سرش بان شمشیر　　کنمش از حیات خویش سیر
گفت سالم که مردمان اندم　　همه بودند اهی عالم کم
در میان شان نبوده هیچ نبی　　که چه سان رفته است از دنیی
همه در کار او شده حیران　　بسته شد جمله را زبان پس ازان
پس بگفتند جمله با سالم　　صاحبش را برو بگی عالم
طلبش کن که تا بما آید　　که ازو کار بسته بگشاید

ادی

سوی مسجد روان شدم گریان　　تا ابوبکر را کنم اعلان
در گلو گریه ام گره شده بود　　چون مرا دید آنچنانم فرمود
که مگر فوت شد رسول خدا　　که چنین آمدی ملول اینجا
گفتم او را که گفته است عمر　　این سخن گر زند ز هر کس سر
سر او را بتیغ بردارم　　زنده او را بدهر نگذارم
پس بگفتا مرا بیا با من　　پس برفتم با ملول و حزن
آمده ناس جمله نزد رسول　　آن زمان کرده بوده اند دخول
ایها الناس گفت فرجه دهید　　راه من سوی شاه بگشائید
همه دادند راه پس او را　　سوی آن رهنمای هر دو سرا
چون نظر کرد سوی خیر ورا　　پس بروی او فتاد وی از پا
کرد ویرا مساس خواند الحال　　آیتی را که بد بموتش دال

وآن آیت انک میت وانهم میتون اینست

جمله گفتند باز گوی بما　　راست یا صاحب رسول خدا
که شده قبض روح پاک رسول　　گفت آری ز من کنید قبول
همه گفتند راست گفت صدیق　　این خبر شد دران زمان تحقیق

باز گفتند با وی ای شده یار   در همه کار سید ابرار
هست بر ما نماز بگذاریم   رو بآن قبلهٔ دعا آریم
گفت آری نماز بگذارید   همه آداب را بجا آرید
پس بگفتند چون کنیم نماز   گفت یک قوم میکنند آغاز
که بود در نماز شان تکبیر   پس درود و دعا بلا تقصیر
شده آن قوم از مکان بیرون   قوم دیگر شوند پس بدرون
پس کنند اینچنین نماز ادا   که شود ختم آخرش بدعا
چون سه شبنه جهان گشت تمام   از برائی نماز خیر انام
وضع کردند بر سریر اورا   هم دران خانه رسول خدا
ابتدا شد نماز از مردان   پس زنان بعد ازان همه صبیان
منفرد جمله کس نماز کنان   بوده اند بر امام انس و جان
آمده در روایتی دیگر   مبتدی در نماز آن سرور
فوج فوج از ملایکه بوده   آل وی پس اداش بنموده
پس رجال و نساء و پس صبیان   بهمان نوع کو شده است عیان
چار تکبیر شد نماز ادا   گرچه باشد زیاده نیز روا

بار دیگر

بار دیگر عتیق شد مسئول   که بامت روات دفن رسول
گفت آری دگر شد او مسئول   که کجا بهر او بود مقبول
گفت آنجا که روح پاکش را   از بدن قبض کرده است خدا
قبض هرگز نکرد روحش را   جز بجائی که به بد از همه جا
همه کردند بعد ازان تصدیق   چون یقین گشت صدق الصدیق
امر فرمود تا غسل دهند   آنکه نیکه خویشی وی باشند
غسل ویرا علی ولی فرمود   فضل و عباس هم معاون بود
پس اسامه قثم دگر نتوان   بود مولای صدر عالمیان
آب بر جسم پاک آنحضرت   همه کس ریختند با حرمت
وز پس پرده جمله آل عبا   چشم پوشیده بوده اند آنجا
زانکه فرموده بوده است نبی   کس نشوید مرا بغیر علی
زانکه هر کس که بیندم عورت   شود او بی بصر بلا مهلت
شد نبی با قمیص خود مغسول   هست این از کبار دین منقول
که علی خرقه بید بپیچید   از ته کرته بر تنش مالید
بود این آب بیر غریس   در کمال لطافت و تنفیس

شد در آب غسل هم می بود   غسل وی را علی سه بار نمود
سه کفن شد لبید ابرار   نی درو بد قمیص و نی دستار
کرده خوشبو بمشک یا کافور   کر شدی بوی او عیان از دور
پس ابو طلحه اش لحد فرمود   آن مکان کان فراش وی می بود
پس در آمد بقبر خیر الناس   علی و فضل هم قثم عباس
بد قثم آخرین که شد بیرون   نیست فضلی دگر ازین افزون
پس مهاجر برای تبعیت   بنمودند جمله جمعیت
با ابو بکر گفته شد که بیا   پیش اخوان ما دمی با ما
تا که انصار را شریک کنیم   همه کس را به بیعت خوانیم
جمع چون شد مهاجر و انصار   همه با هم شدند در گفتار
گفت انصار آن بود بهتر   بر سر ما ز ما بود مهتر
بر شما هم بود ز قوم شما   شخصی باشد امام و راه نما
گیست گفتا عمر ز جمع رجال   جمع باشد درو چنین سه خصال
ثانی اثنین اذ هما فی الغار   تا نیش آنکه گفت او را یار
در چنان کار صعب لا تحزن   سیومی حق بهات نیست سخن

این حمیده خصال شد مثبت   از کلام خدا بود حجت
که سزاوار بر خلافت اوست   بعد ازین پس خلاف نیکوست
نیست مقصود اندرین آیت   غیر بوبکر و غیر آنحضرت
بود بوبکر بهتر و احری   بشما زان امام کرد او را
همه گفتند راست میگویی   بخلافت احق همی جویی
پس عمر دست خویش بسط نمود   با عتیق او مبایعت فرمود
پس همه کس بطوع و با رغبت   بنمودند در زمان بیعت
بیعتی بس جمیل و بس نیکو   که نکرده کسی خلاف درو

الحدیث الثالث عشر حدیث انس بن مالک رضی الله عنه

عن انس بن مالک رضی الله قال لما وجد رسول الله صلی الله علیه وسلم من کرب الموت ما وجد فقالت فاطمة رضی الله عنها واکرباه فقال النبی صلی الله علیه وسلم لا کرب علی ابیك بعد الیوم انه قد حضر من ابیك ما لیس بتارك منه احدا الموفاة یوم القیمه

از انس اینچنین رسید بما   که چو شد محتضر رسول خدا

برو ما آثار موت گشت پدید — برسیدش ز کرب آنچه رسید

فاطمه زار گفت واکرباه — گفت آندم بدو رسول الله

زانکه واقع شدست بر پدرت — زانکه نبود خلاص از آن قدرت

پدرت را نباشد ای دلسوز — هیچ کرب و الم پس از امروز

هیچکس را نیست چاره از آن — تا قیامت ورا وفات بدان

الحدیث الرابع عشر حدیث ابن عباس رضی الله عنهما

عن ابن عباس رضی الله عنهما انه سمع رسول الله
صلی الله علیه وسلم یقول من کان له فرطان من امتی
ادخله الله بهما الجنة فقالت له عایشة فمن کان
له فرط من امتک قال ومن کان له فرط یا موفقه
قالت فمن لم یکن له فرط من امتک قال فانا
فرط لامتی لن یصابوا بمثلی

ز ابن عباس شد چنین مروی — که ز امت بگفته است نبی

هر کرا دو ولد بکرده فوت — که رسد پیشتر ز والد موت

زین مصیبت در آورد او را — حق تعالی بجنت المأوی

کند

گفت صدیقه یک فرط او را — شودش گر وفات چیست جزا

گفت با وی که با موفقه هم — یک فرط را همین جزاست نه کم

گفت از امت اگر کسی را — فرطی نیست در جهان اصلا

کیست او فرط را بگفت منی — نبودشان کسی ز من احسن

چون اشد مصایب است او را — زین مصیبت ورا است خیر جزا

باب ما جاء فی میراث رسول الله صلی الله علیه وسلم این باب مشتمل است بر هفت حدیث

الحدیث الاول حدیث عمرو بن الحارث اخی جویریة

عن عمرو بن الحارث اخی جویریة له صحبة قال
ما ترک رسول الله صلی الله علیه وسلم الا سلاحه و
بغلته وارضا جعلها صدقة

عمرو بن حارث اینچنین گفتا — که نمانده است از رسول خدا

غیر یک بغل و سلاح غزاة — پس زمینی که بود از صدقات

الحدیث الثانی حدیث ابی هریرة رضی الله عنه

عن ابی هریرة رضی الله عنه قال جاءت فاطمة الی ابی بکر

رضی الله عنها فقالت من یرثک فقال اهلی وولدی
فقالت ما لی لا ارث ابی فقال ابو بکر سمعت رسول
الله صلی الله علیه وسلم یقول لا نورث ولکنی اعول
من کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یعوله وانفق
علی من کان رسول الله صلی الله علیه وسلم ینفق علیه

بو هریره خبر چنین گفته — نزد صدیق فاطمه رفته
گفت ویرا که کیست وارث تو — داد با رفق وی جواب باو
وارثم اهل من و فرزندان — هر چه ماند بود حق ایشان
پس بگفتا که چیست حال مرا — که نیم وارث رسول خدا
پدرم چون ز بهر من نگذاشت — پس بمیراث آنچه وی میداشت
گفت با وی شنیده ام ز رسول — نیست چاره ورا بغیر قبول
که ز ما انبیا کسی هرگز — نیست میراث خوردنش جایز
لیک ای دختر رسول خدا — میدهم آنچه داده وی بشما
میکنم نفقه هر چه وی انفاق — کرده بنود درین خلاف و شقاق

فایده

حکمت آنکه نیست وارث — بعد از موت بود آن باعث

که مبادا

که مبادا گمان بر آنحضرت — بر و کس که داشته رغبت
بحطام و زخارف دنیی — که کند جمع بهر ارث بنی
پس شود آن زمان برنده هلاک — چون کند حب مال از آن ادراک
یا که وارث بموت او راغب — بشود چون بمال شد طالب
گردد این باعث هلاکت او — هم شود موجب عقوبت او

الحدیث الثالث حدیث ابی البختری رضی الله عنه

عن ابی البختری ان العباس وعلیا جاآ الی عمر یختصمان
یقول کل واحد منهما لصاحبه انت کذا وانت کذا فقال
عمر لطلحة والزبیر وعبد الرحمن بن عوف وسعد
نشدتکم بالله اسمعتم رسول الله صلی الله علیه وسلم
یقول کل مال نبی صدقة الا ما اطعمه انا لا نورث

گفت ابو البختری که نزد عمر — چونکه بودند خصم یکدیگر
مرتضی رفت همره عباس — نزد آن نیک رای خورده شناس
هر که زین دو شاه نزد عمر — شد خصومت کنان بیکدیگر
هر دو قایل بهم بانی کلمه — نیستی تو احق بدین صدقه

سخنان مثل کفتن خصمان   کشت واقع میان ایشان

لیک منجر بسب وشتم نکشت   غیر تو تو میان شان نکذشت

پس بکفتا عمر بسعد وزبیر   طلحه وابن عوف را لا غیر

بخداوند میدهم سوکند   من شمارا کر تا همه دانند

نشنیدید از رسول خدا   صدقه مال هر نبی کفتا

مکر آن مال کان کند اطعام   برنسا هم بجا مثل انعام

نیست میراث ما بکس جایز   پس نشاید که کیرد او هرکز

در حدیثیست قصه مذکور   در کتاب ذکر شده مسطور

الحديث الرابع حديث عايشة رضي الله عنها

عن عايشة رضي الله عنها ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال لا نورث ما تركنا فهو صدقة

هست از عایشه حسن منقول   ذکر میراث کرده است رسول

نیست میراث آنچه ماند ز ما   هست آن صدقه براه خدا

الحديث الخامس حديث ابي هريرة رضي الله عنه

عن ابي هريرة رضي الله عنه عن النبي صلى الله عليه وسلم

قال لا يقتسم ورثتي دينارا ولا درهما ما تركت بعد نفقة نسائي ومؤنة عاملي فهو صدقة

شده از ابو هریره این مروی   که چنین کفت حضرت نبوی

نکند وارثان من تقسیم   نه ز دینار و درهمی از سیم

آنچه بکذاشتم من از اموال   جز زنان را و اجره اعمال

بود آنها ز جمله صدقات   هست آن مثل سایر خیرات

الحديث السادس حديث مالك بن اوس بن الحدثان

عن مالك بن اوس بن الحدثان قال دخلت على عمر رضي الله عنه فدخل عليه عبد الرحمن بن عوف وطلحة وسعد وجاء علي والعباس يختصمان فقال لهم عمر انشدكم بالذي باذنه تقوم السماء والارض اتعلمون ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال لا نورث ما تركنا صدقة فقالوا اللهم نعم [illegible]

اینچنین کفت مالک حدثان   که شدم من زمانی از زمان

نزد فاروق پس درآمد هم   طلحه و سعد ابن عوف بهم

[illegible]

با خصومت علی وکر عباس … جمع گشتند نزد خورده شناس

گفت فاروق میدهم قسمها … این زمان من چنین قسم بخدا

آن خدائی که هست ارض و سما … هر دو از امر و اذن او برپا

آنچه گفته رسول میدانید … چون گواهید راست برخوانید

نبرد ارث هیچکس از ما … آنچه باقی بماند پس از ما

هست آن صدقه نیست ملک کسی … پس نباید جدل نمود بسی

پس باین قول اللهم نعم … همه گشتند متفق باهم

یعنی آری همه همی دانیم … این گواهی بصدق برخوانیم

در حدیث است قصه تطویل … یافته در دگر کتب تفصیل

الحدیث السابع حدیث عایشه رضی الله تعالی عنها

عن عایشة رضی الله عنها قالت ما ترک رسول الله صلی الله علیه وسلم دینارا ولا درهما ولا شاة ولا بعیرا قال واشک فی العبد والامة

عایشه گفت از رسول خدا … بعد از وی نماند مال اصلا

نی از و ماند درهم و دینار … نی از و شات و نی بعیر بدار

کر دشک اُوی بر ده این را تمام … که نماند است نیز داه و غلام

باب ما جاء فی رؤیة النبی صلی الله علیه وسلم فی المنام

و درین باب هفت حدیث مذکور است الحدیث الاول حدیث عبد الله رضی الله تعالی عنه

عن عبد الله بن مسعود رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه وسلم قال من رانی فی المنام فقد رانی فان الشیطان لایتمثل بی

نقل کرده شده ز عبد الله … که بگفت اینچنین رسول الله

هر کسی بیند او بخواب مرا … پس مرا دیده نیست شک اصلا

زانکه شیطان محال می باشد … که مماثل بصورتم گردد

الحدیث الثانی حدیث ابی هریرة بهذا المعنی الحدیث الثالث حدیث طارق ابن اشیم بهذا المعنی الحدیث الرابع حدیث کلیب عن ابی هریرة وابن عباس رض

عن عاصم بن کلیب حدثنی ابی انه سمع اباهریرة رض یقول قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من رانی فی

نیست امکان و استطاعت آن … که مماثل شود بمن شیطان

هر که دیده مرا بدیده جرا … نیست در خواب وی خلاف ورا

گفت تو استطاعت آن داری … که کنی وصف آن بگفت آری

میکنم نعت آن تبوا ظهار … لحم وی نبوده نی بسیار

متوسط نه لاغر و فربه … معتدل بود از همه کس به

بود چشمش سفید و گندم گون … بود پر نور چون دُرِ مکنون

بود آنحضرت اکحل العینین … سرمه گون چشم سید ثقلین

حسن الضحک بود و انور … همه اطراف روی او انور

لحیه نازنین آن پربود … پس اشارت بعرض و طول نمود

من باین شکل و هیئتش درخواب … دیده ام عیان بغیر حجاب

گفت راوی عوف بد زید … آخرین نعت وی که کرد بدید

بوده است آن مطابق واقع … یا نشد این صفت از و شایع

ابن عباس گفت حضرت را … آن نکو خلق ماه طلعت را

گر به بیداری برخش ناظر … می شدی در قوی می شدی ظاهر

استطاعت نداشتی که کنی … فوق این وصف حضرت نبوی

الحدیث السادس حدیث قتادة حاصله مثل احادیث السابقة الحدیث السابع حدیث انس رض

عن انس رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال من رآنی فی المنام فقد رانی فان الشیطان لایتخیل بی قال ورؤیا المؤمن جزء من ستة واربعین جزءا من النبوة

از انس گشته این خبر مروی … که چنین گفته حضرت نبوی

هر که دیده مرا بخواب جمال … بایدش بود دایما خوشحال

زانکه ابلیس کی بود جایز … متخیل شود بمن هرگز

گفته است این کلام را حضرت … که بود جزو در عدد رویت

از نبوت که شش چهل است ورا … از حساب و شمار او اجزا

زانکه شش ماه قبل از بعثت … خواب می دید ذات آنحضرت

مدت وحی بوده است رسالت … بیست و سه بقول بعض رجال

پس بود جزء زانچه شد مذکور … چونکه دو نصف سال ظهور

فایده

چون به بیند کسی نبی درخواب … حق و صدق است تو چنین درباب

گر به بینی ورا بهر صورت … هست آن نیز صورت حضرت

المنام فقد رآنی فان الشیطان لا یتمثل بی قال ابی
فحدثت به ابن عباس فقلت قد رایته فذکرت الحسن
بن علی فقلت شبهته به فقال ابن عباس انه کان یشبهه

بشنید از ابی هریره کلیب — که چنین گفته است وی بی ریب
که رسول خدا چنین گفتا — هر که در خواب دیده است مرا
هست در خواب خویشتن صادق — نیست تکذیب آن ورا لایق
زانکه هرگز نمیشود شیطان — متمثل بصورتم بجهان
گفت ابن کلیب گفت پدر — ابن عباس را چو کردم خبر
که بدیدم رسول را در خواب — یافته از جمال وی مه تاب
وصف حسن حسن بیان کردم — پس ورا در مقابل آوردم
ابن عباس گفت بود نبی — چون حسن او که بود ابن علی

الحدیث الخامس حدیث یزید الفارسی رح

عن یزید الفارسی و کان یکتب المصاحف قال
رایت النبی صلی الله علیه وسلم فی المنام زمن ابن عباس
رضی الله عنهما فقلت لابن عباس انی رایت رسول الله

صلی الله علیه وسلم فی النوم فقال ابن عباس ان رسول
الله صلی الله علیه وسلم کان یقول ان الشیطان لا
یستطیع ان یتشبه بی فمن رآنی فی النوم فقد
رآنی هل تستطیع ان تنعت هذا الرجل الذی
رایته فی النوم قال نعم انعت لک رجلا بین
الرجلین جسمه ولحمه اسمر الی البیاض اکحل
العینین حسن الضحک جمیل دوائر الوجه
قد ملات لحیته ما بین هذه الی هذه قد ملات
نحره قال عوف ولا ادری ما کان مع هذا
النعت فقال ابن عباس لو رایته فی الیقظة
ما استطعت ان تنعته فوق هذا

از یزید است این خبر منقول — بد بمصحف نوشتن آن مشغول
که بدیدم بخواب حضرت را — آن سهی سرو با ملاحت را
ابن عباس را خبر کردم — به بیان خواب خویش آوردم
گفت با من که بود پیغمبر — که سهی گفت دایم آن سرور

خواه شیب و شباب و کهل و صبا
آخر عمر بوده نیز ورا

هست آن صورتش بلا تاویل
نیست کس را مجال قال و قیل

ور بود احتیاج با تعبیر
هست آن حال رای به تغییر

پس چو بیند ورا بصورت پیر
غایت صلح باشدش تعبیر

ور جوان بیندش کسی در خواب
غایت حرب کرده اند خطاب

ور ببیند کسی ورا خندان
هست ملتبس بود نسبت آن

گر ترش روی دیده است آنحال
هست بر سوی حال رائی دال

دیدن رائیش بصورت خوب
دال باشد که دین شدست مرغوب

گر بعیب و بنقص گشت عیان
هست در دین رائیش نقصان

هست ذات شریف او مرات
منطبع میشود درو هیات

چون شود در جمال او ناظر
می شود وی بحال خود حاضر

تنبیه

چون مولف نمود این تالیف
گفت در آخر کتاب شریف

دو کلام از کلامهای کبار
که بود اهل علم را در کار

گفت ابن مبارک اول را
چون شوی مبتلا با مر قضا

پس حدیث رسول لازم گیر
تا نگردد عیان در آن تقصیر

چون

چونکه گرفتار شد کسی به بلا
هر بلائی که باشد او ز خدا

باید او ملتجی شود بدوام
بحدیث نبی علیه سلام

دومی قول ابن سیرین است
که بغایت لطیف و شیرین است

هست علم حدیث دین قویم
پس بباید ز اهل آن تعلیم

هست از ایراد دو حدیث مراد
که نمائی تو جد و جهد زیاد

در علوم حدیث مصطفوی
تا شوی با خبر ز فعل نبی

تا بباید که اخذ علم حدیث
از کسی باشدت ترا تحدیث

که بود با صلاح و صدق و سداد
ثقه در قول و علم دینی استاد

تا نیفتد ترا خلل در دین
شود این علم حاصلت بیقین

خاتمة الکتاب

صد شکر کین کتاب آخر
گشت با صد فلاح و فوز آخر

یافت اتمام در رجب آخر
در زمان جلال دین اکبر

شاه والا لوای عالیقدر
که بود بر ملوک عالم صدر

شد بنظم الشمایل آنرا نام
گشت تاریخ یافته اتمام

نیست چون رد دعاء درویشانی
دارم امید از کرمهاشانی

که محمد حسین بن باقر
غفر الله ذنبه الغافر

کرشده ناظم کتاب کریم ، بکنندش دعا بلطف عمیم
نیز من جمله را دعا خوانم ، همه کس را دعاکو از جانم
همه را از شمایل سرور ، بهره ور کن بحق پیغمبر
دار تحت لوای آن حاضر ، همه را بر جمال او ناظر
جمله را از عذاب خود برهان ، پس بجنات عدن شان برسان
کرد کارا کنه بیامرزم ، کرچه باشد کنه چو البرزم
بر من تیره روز تنک مکیر ، عاجزم پیر عذر من بپذیر
اسال الله بالنبی نجیب ، استجب خالقا لجب حبیب
این دعا از خلق بادا آمین ، که کند حق روا بحق امین
صل یا رب علی النبی و آل ، و علی کل صحبه المتعال
دایما واصلا اذا ابدا
و سلاما علیه تسلیما